

شکست تجاوز بریتانیا بر افغانستان

گزارنده: عزیز آریانفر

نفتولا آرونوویچ خالفین

شکست تجاوز بریتانیا
بر افغانستان

گزارنده: عزیز آریانفر

مسکو

1959

در کتاب دست داشته، برای نخستین بار به گونه همه جانبه پیرامون تجاوز بریتانیا به افغانستان و مبارزه قهرمانانه مردم این کشور در راه استقلال و تحریکات و دسیسه های دیپلماتیک اجنت های بریتانیا که تلاش داشتند مناسبات دولت افغانستان را با روسیه تیره سازند، پرداخته می شود و روشنایی افگنی می گردد.

در این اثر از آثار مولفان شوروی و خارجی و همچنان مدارک بایگانی ها که بخش چشمگیر آن برای نخستین بار به دست نشر سپرده می شود، بهره گرفته شده است.

به سختی در سیه چال آرمیدن- به کنج تنگ زندان در خزیدن
ز آب زندگانی دست شستن- امید عافیت از جان بریدن
ره سیلاب از خاشاک بستن- به مو کوه گرانی را کشیدن
خذف را گوهر شهوار کردن- به مژگان سنگ خارا را بریدن
به شستن، بردن از زنگی سیاهی- به فرق سر، به لاش کوه دویدن
ز سختی های چرخ فتنه انگیز- به زیر آسیا سنگی خزیدن
نباشد آن قدر ها سخت و مشکل- که خود را زیر دست غیر دیدن
استاد بیتاب

سخن گزارنده

خالفین- افغانستان شناس برجسته شوروی پیشین، کارشناس
تاریخ سده نهم افغانستان، در کشور ما چهره ناشناخته یی
نیست. در گذشته دو اثر او چون: «شیپورهای پیروزی میوند»،
(به خامه جنرال گل آقا) و «انتقام در جگدک» (به خامه
روانشاد دانشور) [این اثر را پیش از روانشاد دانشور، جنرال گل
آقا زیر نام «انتقام جویان جدلگ» به دری ترجمه و در کابل به چاپ
رسانده بود]، به زبان پارسی دری ترجمه و از سوی بنگاه
انتشارات «رادوگا» («رنگین کمان») مسکو به چاپ رسیده بود.

او آثار بسیاری در باره کشور ما نوشته است. مانند:
«مناسبات روسیه و افغانستان در سال های دهه های 30-50 سده
بیستم»، «درامه در مهمانخانه پاریس در سان پتربورگ» (در
باره خودکشی مرموز و اسرار آمیز ویتکیویچ- نخستین فرستاده
روسیه به دربار امیر دوست محمد خان پس از بازگشت از سفر
افغانستان) و...

کتاب دست داشته با آن که به سال 1959 در اوج جنگ سرد و زیر
سایه داریست کشاکش های جهان دو قطبی و «در پرتو» جزم های
اندیولوژیک نوشته شده است؛ تا به امروز یکی از بهترین
آثار در باره نبرد رهایی بخش قهرمانانه باشندگان سرزمین
ما در برابر دست اندازی های بیگانگان و نیز خیانت ها و
نامردمی های سرداران و خان ها و بخشی از روحانیون وابسته
است.

خالفین در نوشتن آثار تاریخی در سیمای داستانونواره ها (در
ژانر داستان های تاریخی) بنام است. او خامه شیوا، رسا،

باصلابت و روانی دارد و نوشته هایش به دل چنگ می زند و روان نواز است.

در بازدیدی که به سال 2004 در کرسی رییس مرکز مطالعات استراتژیژیک وزارت خارجه و رییس هیات افغانی اشتراک کننده در سی و هفتمین کنگره جهانی جهانی خاورشناسان از مسکو داشتم، این فرصت فرخنده و خجسته دست دارد تا با رییس مرکز تاریخ و اسناد وزارت خارجه روسیه دیدار و از موزه و کتابخانه وزارت خارجه روسیه در کاخ سمولینسکایا نیز بازدید نمایم.

در پایان دیدار، از رییس بخش تاریخ و اسناد وزارت خارجه روسیه خواستم تا اگر بشود رونوشت های برخی از اسناد، تصاویر و کتاب های مربوط به افغانستان را به دسترسم بگذارند که با گشاده رویی پذیرفتند و به کارمندان مربوطه رهنمود بایسته را در زمینه دادند.

یکی از کتاب های ارزشمندی که رونوشت آن به دستم رسید، کتاب دست داشته است که کنون برگردان پارسی دری آن، پیشکش حضور تان می گردد.

چه خوش گفته اند که **فراموش کردن یک جنگ، جنگ دیگری را بر می انگیزد**. از همین رو باید جنگ های گذشته را نباید فراموش کرد.

پیشگفتار

افغانستان به سال 1919 در پی مبارزات خستگی ناپذیر، سنگین و پیگیر مردم آن کشور در برابر گستره جویان بریتانیایی که در درازای تقریبا نزدیک به یک سده آزرگار پیش می بردند، به استقلال دست یافت.

به رغم برتری عظیم اقتصادی امپراتوری بریتانیا بر افغانستان و به رغم مجهز بودن بارها مادی- فنی و آموزش دیدگی سپاهیان انگلیس در مقایسه با جنگجویان مردمی افغانستان و به رغم خیانت های شماری از نمایندگان محافل فئودالی افغانستان، متجاوزان بریتانیایی متحمل شکست سختی در جنگ هایی که به راه انداخته بودند، گردیدند.

دلیل شکست تلاش های برپایی حاکمیت انگلیس ها بر افغانستان آن بود که جنبش در برابر برده سازان خارجی در افغانستان، به خود سیمای مردمی و سراسری گرفته بود. مقاومت قهرمانانه یی که از سوی توده های مردمی در این کشور در برابر تجاوز انگلیس صورت می گرفت، به گونه روشنی گواهی می دهد که ممکن نیست مردمی را که سلاح در دست در راه مبارزه قاطعانه به خاطر امری برحق به پا خاسته اند، نابود کرد.

مطالعه این مبارزه دلیرانه و از خودگذرانه آزادی بخش در روزگار ما هنگامی که نظام مستعمراتی امپریالیسم رو به فروپاشی دارد، هنگامی که توده ها در راه مبارزه در برابر همه انواع ستم های ملی، سیاسی و اقتصادی در راه مبارزه به خاطر آزادی و استقلال به پا بر می خیزند، از اهمیت ویژه یی برخوردار است.

مبرمیت مسایلی که در کتاب دست داشته به بررسی گرفته می شود، تنها به این امر محدود نمی باشد. رویدادهای تاریخی روی داده در سده نهم- اوایل سده بیستم در افغانستان، مواد غنی یی برای پرداختن به روش ها و شیوه های به کار گرفته شده از سوی تجاوزگران بریتانیایی هنگام پیاده ساختن سیاست گستره جویانه در دست می دهد.

در زرادخانه ابزارهای آن ها می توان همه انواع تحریف فاکت ها، جعل (تا مرز دستکاری در اسناد) تمایل به هیمه انداختن در آتش دشمنی میان دولت های جداگانه و توده ها با بهره گیری از خایینان از جمع سرشناسان فئودالی و... را یافت. کنون هم امپریالیست های انگلیس، ایالات متحده و دیگر کشورها می کوشند با روش ها و شیوه های همانندی، به پیمانانه گسترده برای زیر کنترل در آوردن خلق هایی که هنوز در وابستگی مستعمراتی قرار ندارند، بهره بگیرند.

دلچسپی ویژه یی را مطالعه مبارزه توده های افغانستان به خاطر استقلال همچنین به خاطر آن، بر می انگیزد، که این

مبارزه و موفقیت های آن ناشی از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه می گردد. دوستی میان توده های شوروی و افغانستان از پشتوانه حمایت برادرانه یی بر خوردار است که روسیه شوروی به خلق افغانستان در مبارزه دادخواهانه آن به خاطر زیست مستقلانه ارائه نموده است. این دوستی از آزمون زمان [پیروزمندانه] برآمده است و در سال های اخیر به خاطر رفاه هر دو کشور، موفقانه توسعه می یابد.

همه این ها ما را وادار می گردانند با توجه ویژه یی به بررسی و روشنی افگنی بر مقاومت مردانه توده های افغانستان در برابر گستره جویی امپراتوری بریتانیا برخورد نماییم. این امر به این دلیل هم لازمی است که تا کنون در آثار تاریخی انگلیسی، سرشت راستین سیاست تجاوزکارانه بریتانیای کبیر در رابطه با توده های خاور، هرگونه تحریف می گردد و سیاهنمایی می شود.

مولفان آثار در زمینه تاریخ افغانستان و مناسبات بین المللی در خاور، سیاستمداران و نظامیان بریتانیایی-هنری راولینسون¹، د. بولجر²، آ. هامیلتون³، د. مک مون⁴، پرسی سایکس⁵ و فریزر تترلر⁶ و بسیاری دیگر، سیاست بریتانیا در گذشته را برخاسته از لزوم تامین امنیت امپراتوری پهناور استعماری شان به ویژه در آسیا (در گام نخست هند) از دست اندازی های قدرت های دیگر می انگارند.

برخی از تاریخدانان بورژوایی بریتانیایی، با تحریف آگاهانه فاکت ها، تاکید می کنند که روسیه گویی می کوشید هند را اشغال نماید و با آن که هیچگاهی هیچگونه آوندهای جدی به سود چنین اظهاراتی آورده نمی شود، می پنداشتند که شاید بتوانند این گونه اقدامات رنگارنگ گستره جویانه انگلیس را در خاور توجیه نمایند.

مولفان دیگر بریتانیایی مانند و آیر⁷ و د. دیوک⁸ ترجیح می دادند اصلا در باره بسیاری از رویدادهای تاریخی و دلایل آن ها لب به سخن نگشایند. آن ها به تفصیل و پیگیرانه به شرح تدارک برای لشکرکشی ها و نبردهایی پرداخته اند که سپاهیان

¹ . Rawlinson, England and Russia in the East, L. 1875.

² . D. Bulgar, England and Russia in Central Asia, vol. 1- 11, l. 1878.

³ . هامیلتون ، افغانستان، ترجمه از انگلیسی، سانکت پتربورگ، 1908.

⁴ . O. Macmunn, Afghanistan from Darius to Amanullah, L., 1940.

⁵ . P. Sykes, History of Afghanistan, vol 1-2, L. 1940.

⁶ . W. K. Fraser- Tytler, Afghanistan. A study of Political Deveopment in Central Asia, L., 1951.

⁷ . V. Eyre, The Military Operation of Cabul, which ended in the Retreat and Destruction of the British Army, L., 1843.

⁸ . J. Duke, Recollections of the Kabul Campang 1879 and 1880, L., 1843.

انگلیسی در افغانستان به راه انداخته بودند. در این حال، ماهرانه از کنار دلایلی که منجر به این یا آن جنگ تجاوزکارانه گردیده بودند، می گذشتند.

محافل حاکمه امپراتوری بریتانیا نمونه های روشن جعل دیده درایانه اسناد و وارونه جلوه دادن فاکت ها را انجام داده اند. «کتاب آبی» چاپ شده در 1839 در انگلستان، در بر دارنده تحریف آگاهانه حقایق و دستکاری اسناد بود. رسوایی یی که در پیوند با این کار به راه افتاد، چنان دامنه های بزرگی گرفت، که پس از بیست سال، در 1859 چاپ جدید این کتاب برای بررسی پارلمان پیشکش گردید. در [دیباجه-گ.] آن نشاندهی شده بود که در آن مواد چاپ نشده و یا موادی که در گذشته به گونه «فشرده» چاپ گردیده بود، بازتاب یافته است.

به هر رو، حتا آن عده از تاریخپژوهان انگلیسی که می خواستند کم و بیش به گونه جدی به [سرشت-گ.] رویدادهای رخ داده پی ببرند، (به گونه مثال سر جان کئی که تاریخ دلچسپ و پرمحتوای «جنگ اول افغان و انگلیس» را نوشته بود،⁹ نیز نتوانسته اند روشنی افگنی کامل علمی بر این رخدادها بنمایند. تلاش های آن ها مبنی بر تجزیه و تحلیل رخدادها منجر به مطرح ساختن فاکتورهای دارای اهمیت کمتر و تصادفی که دارای اهمیت قاطع نیستند، گردیده است.

تاریخ نویسان انگلیسی دلیل شکست سهمگینی که سپاهیان بریتانیایی در روند نخستین جنگ در برابر افغانستان دیدند را خرابی هوا، اوضاع سخت اقلیمی و ناگوار کشور، بی هرزه بودن فرماندهی و... قلمداد کرده اند. آن ها در آثار خود همه چیز را در نظر گرفته اند به جز از بار سراسری همه مردمی که مبارزه آزادی بخش افغان های فداکار که قهرمانانه در برابر اشغالگران بیگانه رزمیدند، به خود گرفته بود.

فریدریک انگلس در این پیوند می نگارد: در این مبارزه «خصلت ویژه توده های افغانستان تبارز یافت» که با تمایل خلل ناپذیر به استقلال و آزادی برجسته گردید و درست این امر تاثیر تعیین کننده یی بر روند جنگ برجا گذاشت. همو عدم توانمندی در درک این فاکت، بر کل محدودیت تاریخ نویسی بورژوایی انگلیس و سرشت طبقاتی آن تاثیر گذاشت.

در این پیوند، بایسته است نشاندهی کرد که کارهای تخصیص یافته به افغانستان پژوهشگران روسی پیش از انقلاب به رغم محدودیت جهان بینی آن ها با صداقت و بی آلاشی و ارجگذاری به افغان ها متمایز می باشند. این گونه اند علی الخصوص برخی از کارهای ن. آ. اریستف و در گام نخست کتاب «قفقاز

⁹. J. W. Kaye, History of the War in Afghanistan, vol. 1-3, L. 1878.

انگلیسی- هندی» - نبرد انگلیس با قبایل مرزی افغانی
(....تباری- تاریخی سیاسی)»، پژوهش های ل. ن. سوبلیف
«برگ هایی از تاریخ مساله خاور: انگلیس و افغان- اوچرک
جنگ 1879-1880» و....

افغانستان شناسان و تاریخپژوهان شوروی- ایگور میخایلوویچ
ریسنر، عزیز نیالو، ای. ل. اشتاینبرگ، ل. ار. گوردون، ا.
ت. اخراموویچ و... خدمات ارزشمندی را در امر مطالعه تاریخ
این کشور انجام داده اند که بر مسایل ایجاد و توسعه دولت
افغانستان، مبارزه خلق های آن در برابر برده سازان خارجی
و... روشنی افکنده اند. آثار دانشمندان شوروی، شالوده
استواری را برای تدوین آتیه تاریخ افغانستان درست همانند
دیگر کشورهای خاور زمین ریخته اند.

مولف این کتاب، این وظیفه را در برابر خود گذاشته است که
سیمای عمومی جنبش رهایی بخش توده های افغانستان را در سده
نزدیم- اوایل سده بیستم پرداز نماید و مقاومت سرسختانه
آنان در برابر تلاش های تجاوزگران بریتانیایی مبنی بر
تحکیم حاکمیت استعماری خود در این کشور را شرح دهد.

توجه اصلی در کتاب، به مبارزه توده های افغانستان به خاطر
استقلال، نشان دادن اوضاع بین المللی و انتریگ های
دیپلماتیک از سوی محافل حاکمه بریتانیایی به مقصد تجاوز
مستقیم در برابر دولت افغانستان تخصیص داده می شود.

[دردمندانه-گ.] تا کنون اثر جامعی در زمینه چنین موضوعی
در علم تاریخ شوروی دیده نشده است. با آن که مسایل و
موضوعات جداگانه از سوی ای. گریم،¹⁰ آ. ل. پاپوف،¹¹ ای. ل.
اشتاین برگ¹² و دیگر پژوهشگران بررسی گردیده است.

هنگام مطالعه تاریخ افغانستان، اظهارات بنیادگذاران
دبستان مارکسیسم که به این کشور توجه بزرگی در آثار خود
در زمینه خاور نموده اند، اهمیت ویژه یی، دارد. اظهارات
آن ها امکان می دهند اهمیت روندهای مهم تاریخی و فاکت های
جداگانه یی را که با زندگانی خلق افغانستان و دولت آن
پیوند دارند، بهتر و عمیق تر درک کرد.

¹⁰ ای. گریم، *شالوده سیاست افغانی انگلیس*، «خاور نو»، شماره 26-27،
1929.

¹¹ آ. ل. پاپوف، *مبارزه بر سر تخته خیز آسیای میانه*، «یادداشت های
تاریخی»، شماره 7، 1940.

¹² ای. ال. اشتاین برگ، *جنگ افغانستان به خاطر استقلال در سال های
1880-1878*، «مجله تاریخی»، شماره 2، 1941، و نیز نوشته دیگر او زیر
نام «*تاریخ تجاوز بریتانیا بر خاور میانه*»، مسکو، 1951.

آثار تاریخ نویسان افغانی دلچسپی بزرگی را برای پژوهشگران شوروی بر می انگیزد. برای نمونه، چندی پیش در 1958 ترجمه روسی کتاب «افغانستان در قرن نوزده» نوشته سید قاسم رشتیا که مانند دیگر کتاب ها و مقالات نوشته شده به دست پژوهشگران افغانی کمک می نمایند بسیاری از رخدادهای تاریخ افغانستان و نیز ویژگی های مبارزه خلق آن ها در برابر تجاوزگران بهتر درک کرد، به دست آوردم.

کتابی که که کنون در دسترس تان گذاشته شده است، بر پایه همه این آثار و مواد و نیز انتشارات انگلیسی از جمله کتاب های آبی و شمار بسیار آثار و خاطرات نوشته شده است.

در نگارش این کتاب، هم چنین از مواد بایگانی های دولتی شوروی، مقاله های گوناگون علمی و مونوگرافی ها و گزارش های بازتاب یافته در آثار پریودیک و... بهره گرفته شده است.

از دیدگاه کرونولوژیک (تقویمی-گاهنامه یی)، کار دوره یی سر از آغاز سده نوزدهم به دست آمدن استقلال افغانستان در سال های (1919-1921) را در بر می گیرد.

افغانستان برای نخستین بار در اوایل سده گذشته (نوزدهم) توجه استعمارگران انگلیسی را که بخش چشمگیر هند را اشغال کرده بودند، به خود جلب کرد. مقارن با این زمان، نخستین تلاش های آنان مبنی بر تثبیت سلطه شان بر دولت افغانستان صورت گرفت. تاریخ دیگر 1919 سالی است که هنگامی که خلق های افغانستان زیر تاثیر اندیشه های رهایی بخش انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در پیکار مسلحانه با امپریالیسم بریتانیا، حق خود را بر خود ارادیت و استقلال تثبیت نمودند که به سال 1921 با بستن توافق نامه های بین المللی تحکیم یافتند.

در تاریخ نوین، افغانستان چونان یکی از نخستین کشورهای خاور زمین برآمد کرد که به استقلال دست یافته بود. مردم شوروی دلچسپی بزرگی به زندگی و پویایی خلق دوست و قهرمان افغانستان نشان می دهند. میان کشور شوراها و دولت افغانستان که به استقلال دست یافته بود، بی درنگ پس از انقلاب کبیر اکتبر، مناسبات گرم همسایگی نیک (حسن همجواری) برپا گردید. روسیه شوروی و افغانستان نخستین کشورهای بودند که یک دیگر را به رسمیت شناختند و میان یک دیگر مناسبات دیپلماتیک برپا نمودند. این مناسبات دوستانه از آزمون چند دهه یی برآمده است.

در سال های پسین، این روابط گسترش ویژه یی یافته است. بازدید های رجال برجسته دولتی دو کشور از یک دیگر؛ مانند:

ک. ای. وروشیلف- صدر هیات ریسه شورای عالی شوروی به سال 1958 و نیکیتا سرگی ویچ خروشچف- نخست وزیر شوروی به سال 1955 (همراه با بولگانین) از کابل و بازدید محمد ظاهر شاه به سال 1957 و بازدید محمد داوود - نخست وزیر از مسکو به سال های 1956 و 1959 به نزدیکی بیشتر کشورهای ما و تحکیم دوستی و همکاری میان آن ها مساعدت نموده اند.

افغانستان مشارکت پویایی در کنفرانس های باندونگ و قاهره کشورهای آسیا و افریقا ورزیده است و زیربنای سیاست خود را پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز اعلام نموده است. ن. س. خرشچف در سخنرانی خود در کابل به تاریخ 18 دسامبر 1955 نشاندهی کرد که حکومت افغانستان به تاسی از منافع کشور خود، با آرایش اردوگاه های گوناگون تجاوزکارانه برخورد منفی دارد و از مشی بی طرفی جدی پیروی می نماید. چنین سیاستی به تامین استقلال و امنیت افغانستان مساعدت می نماید.¹³»

بخش یکم

¹³. «میسون دوستانه»، چاپ نخست، مسکو، 1956، ص. 274.

آغاز تجاوز انگلیس بر افغانستان

افغانستان، در نیمه نخست سده هژدهم چونان کشور مستقل آغاز به ریختیابی نمود. در آن هنگام، افغان ها روند فروپاشی ساختار جماعتی- تیره یی را از سر می گذرانیدند و مناسبات فئودالی شکل می یافت. ناحیه اصلی بود و باش قبایل افغان کوه های سلیمان بود.

در روند سده های چهاردهم- هژدهم، افغان ها همچنین در گستره یی جاگیر شدند که از رود سند (در جریان علیای آن) به سوی خاور و تا رود هلمند (هیرمند) در باختر پهن گردیده است. در اوایل سده هژدهم بسیاری از خانواده های افغانی به منطقه هرات کوچیدند.¹⁴

[با گذشت زمان-گ.] قبایل افغانی از دامداری و دامپروری که پیشه اصلی آن ها شمرده می شد، به زمینداری مسکون رو آوردند. غلزایی ها و ابدالی ها (درانی ها) بزرگترین و رشد یافته ترین این قبایل از دیدگاه اجتماعی- اقتصادی بودند. توسعه مناسبات فئودالی و مبارزه سرسختانه در برابر حاکمیت خاندان مغول های اعظم حاکم بر هند، به انسجام و همبستگی اقتصادی و سیاسی این قبایل مساعدت نمود و زمینه را برای تشکیل دولت افغانی فراهم می گردانید.

به سال 1709 غلزایی ها به رهبری میرویس، نخستین دولت افغانی را ایجاد کردند که دیری نتوانست به موجودیت خود ادامه دهد. در سال های سی ام سده هژدهم، این دولت از سوی نادر شاه افشار- جهانستان پاری درهم کوبیده شد و به متصرفات وی شامل گردانیده شد. پس از کشته شدن نادرشاه در 1747، امپراتوری وی فروپاشید. به سال 1747 دولت مستقل افغانی با مرکز در قندهار تشکیل گردید. سرشناسان فئودالی- قبیله یی، سپهدار پیشین نادرشاه- احمد خان جوان از تیره سدوزایی قبلیه درانی را به عنوان رهبر دولت اعلام نمودند.

نمایندگان خاندان سدوزایی چندین سال بر تخت شاهی ماندند و کرسی وزیر (وزیر اعظم) را همواره اعضای تیره بارکزایی همان قبیله درانی به دوش داشتند. احمدشاه در نتیجه ضعف دولت های مغول های اعظم [هند-گ.] و ایران، توانست مرزهای قلمرو خود را پهن تر بسازد. حاکمیت او در خراسان و سیستان- در باختر سند، کشمیر و پنجاب در جنوب خاوری و نیز بر گستره کرانه های چپ رود آمو که باشندگان آن تاجیک ها و ازبیک بودند، گسترش داشت.

¹⁴. شرح قبایل افغان در اثر چاپ شده در پژوهشگاه اتنوگرافی (تبارشناسی) پژوهشگاه علوم شوری در کتاب «توده های آسیای مقدم» با ویرایش ن. آ. کیسلیاکف و آ. پرشیدس، مسکو، 1957 آورده شده است.

دولت پهناوری که احمدشاه ایجاد نموده بود و نام امپراتوری درانی را به خود گرفته بود، از شالوده اقتصادی استواری برخوردار نبود و عبارت بود از گانگومیراتی (همجوشی) از سرزمین ها و خلق ها.¹⁵

مقارن با اواخر سده هژدهم، قبایل باختری افغان (درانی و غلزایی) کاملاً وارد ساختار فئودالی شدند. توسعه زمینداری بزرگ فئودالی موجب آن گردید که تضاد طبقاتی تشدید یابد. ممیزه وضع در کشور، کشاکش های پیوسته و سخت میان فئودالی بود که به ویژه پس از مرگ احمد شاه در 1773 دامنه یافت. مبارزه شدید و سرسختانه میان گروهک های گوناگون فئودال ها با ضعف شدید حکومت مرکزی همراه بود. دولت گسترده درانی آغاز به فروپاشی به بخش های جداگانه می نمود که آن را خان ها و مالک های باهم مخاصم رهبری می کردند.

وضع خارجی دولت افغانی نیز دگرگون گردیده بود. در خاور آن دولت سیک ها تحکیم می یافت. جنبش سیک ها که چونان یک جریان مذهبی-سیاسی دهقانان پنجاب پدیدار گردیده بود، ضد حاکمیت فئودالی مغول های اعظم عیار بود. این جنبش به تضعیف وابستگی زمین های پنجاب از مغول ها و سپس هم از افغان ها انجامید.

مقارن با اوایل سده نوزدهم، رنجیت سینگ-رجل برجسته دولتی و سیاستمدار هوشمند-آغاز به بازی نمودن نقش پیشتازی در میان فئودال های پنجاب کرد. دور اندیشی او به-به همفشردهگی متصرفات مختلف دور افتاده و ایجاد پنجاب دولت سیک مساعدت کرد. پدیدآیی این دولت در ساحاتی که افغانستان را از کشمیری که در وابستگی و سالی از آن قرار داشت جدا می کرد، پادشاهی درانی را از امکان بهره کشی از وادی پر بار کشمیر محروم گردانید.

پنجاب در آینده خود نیز آغاز به تهاجم در برابر افغانستان بازید. در گام نخست در برابر قلمرو افغانی پیشاور که با زمین های زیر سلطه رنجیت سینگ هم مرز بود.

در جنوب خاوری افغانستان، قلمرو کمپانی هند شرقی بریتانیایی هر چه بیشتر گسترش می یافت. این کمپانی نخست حاکمیت خود را بر بنگال و بخش چشمگیر هند جنوبی پهن ساخت و سپس دست به تهاجم گسترده می بر دولت هند بازید.

انگلیسی ها در اوایل سده نوزدهم نبردهای سهمگینی را در برابر سردار نشین مرهته که بر بخش مرکزی جزیره نمای دکن (هند) سیطره داشتند، به راه انداختند و در عمل واپسین بازماندگان مغول های اعظم را زیر کنترل خود آوردند. تاراج

¹⁵ ای. ام. ریتر، توسعه فئودالیسم و شکل دولت افغان ها، مسکو، 1954.

توده های هندی، منبع درآمد سرشار کمپانی هند شرقی و سردمداران لایه های بالایی امپراتوری بریتانیا که با آن پیوندهای تنگاتنگ داشتند، بود.

کمپانی هند شرقی، با دست یازیدن به سیاست تطمیع، تهدید و خشونت مستقیم، از نواحی اشغالی هند هرچه به سوی شمال و نیز شمال باختری و شمال خاوری با پرده پوشی از پویایی های گستره جویانه خود مبنی بر لزوم «دفاع» از متصرفات بریتانیایی با صدور اعلامیه های یاوه سرایانه یی در باره «تهدید» هند- در آغاز از سوی فرانسه و سپس هم - روسیه می تاخت.

حکومت بریتانیا در اوایل سده نوزدهم تلاش می ورزید به هر گونه که شده، نفوذ سیاسی خود را در کشورهای خاورمیانه به ویژه افغانستان پهن گرداند. افغانستان- کشور کوچک کوهستانی که شمار باشندگان آن در نیمه نخست سده نوزدهم بیشتر از 4-5 میلیون نفر نبود، توجه جدی سیاستمداران، رجال نظامی، دانشمندان و روزنامه نگاران بریتانیایی را به خود جلب کرد.

دلیل دلچسپی بیش از حدی که در انگلیس به کشور کوچک و دور افتاده که در مقایسه با هند زیر استعمار ارزش چندانی را چونان بازار فروش کالاهای انگلیسی و چونان منبع درآمد پولی و یا مواد خام مهم و مواد معدنی نداشت، نشان داده می شد؛ چه بود؟

چه انگیزه یی باعث پافشاری یی که محافل حاکمه بریتانیا در سده نوزدهم- اوایل سده بیستم نشان می دادند، گردیده بود که نه از قربانی کردن زندگانی اتباع شان و نه از هزینه های عظیم صرفه نمی کردند تا سیطره خود را بر افغانستان پهن نمایند؟

پاسخ به همه این پرسش ها را موقعیت جغرافیایی این کشور می دهد. **افغانستان در گرهگاه مهم ترین راه های پیونددهنده هند، ایران و آسیای میانه و مناطق باختری چین واقع است.** از زمانه های قدیم، کاروان های بازرگانی تاجران هندی و خان نشین های آسیای میانه از طریق زمین های افغانی می گذشتند و کالاهای چینی به ایران آورده می شد و به سپس به اروپا برده می شد.

فریدریک انگلس می گوید: «موقعیت جغرافیایی افغانستان و خصلت ویژه خلق آن به این کشور اهمیت بارز سیاسی در امر

آسیای میانه می دهد که به دشوار بتوان آن را ارزیابی کرد».¹⁶

حکومت بریتانیا با تلاش به بهره جویی از افغانستان همچون تخته خیزی برای تهاجم نظامی- سیاسی و بازرگانی به سرزمین های همسایه (به ویژه آسیای میانه)، مصرانه می کوشید آن را مستعمره خود سازد.

در این حال، استعمارگران بریتانیایی می کوشیدند همچنین از کشورهای دیگر برای دستیابی به اهداف خود در افغانستان سود جویند. هیات های فزونشمار دیپلماتیک انگلیس به ایران، سند و پنجاب گسیل گردیدند. آن ها می کوشیدند بر این کشورها قراردادهای اسارتباری را تحمیل و نیز آن ها را با افغانستان رو در رو قرار دهند.

به تاریخ 12 ماه مارچ 1809 در نتیجه گفتگوها میان ایران و انگلیس در تهران، قرار دادی به امضاء رسید که بر اساس آن شاه متعهد گردید به انگلیس هرگونه مساعدت ها را در صورت جنگ آن با افغانستان به عمل بیاورد.¹⁷ در همین هنگام، هیات

¹⁶ فریدریک انگلس، افغانستان؛ کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، چاپ یکم»، جلد 11، بخش دوم، ص. 532.

¹⁷ پیش تر از این در 1801 ملکم قرار دادی را در زمینه با ایران به امضاء رسانده بود.

روشن است که درگیری زمان شاه با برادرش محمود از یک سو، با خاندان بزرگ و بانفوذ بارکزیایی از سوی دیگر (که به ویژه پس از کشته شدن سردار پاینده محمد خان بسیار تیره شده بود و به آن انجامیده بود تا پسران او به رهبری وزیر فتح خان به پشتیبانی از شهزاده محمود بپردازند) و بازی نه چندان موفق او در بهره گیری از اوضاع تیره و تار ایران پس از کشته شدن آقا محمد خان قاجار از سوی دیگر (که منجر به دشمنی میان او فتح علی شاه گردیده بود)، او را در وضع بسیار دشواری قرار داده بود.

درست در همین هنگام بود که دست ماهر دیپلماسی انگلیس از آستین بیرون برآمد و توانست با فتح علی شاه همدست شده و به یاری او زمان شاه- بزرگترین دشمن خود را به راحتی به دست برادرش محمود و خاندان پر شاخ و برگ بارکزیایی به رهبری وزیر فتح خان از میان بردارد.

در این جا بایسته است یاد آور گردیم که در میان گردانندگان دولت قاجار در آن برهه، تنها دولتمرد آگاه و سیاستمدار فرهیخته که به ترفندهای انگلیسی ها پی برده و مخالف از میان بردن زمانشاه (به رغم لغزش های او) و کمک به شهزاده محمود دیوانه و کامران میرزا- پسر نیمه دیوانه اش بود، میرزا ابراهیم خان اعتماد الودله شیرازی- نخستین صدر اعظم پادشاهی قاجاریه معروف به کلانتر بود که بهای سنگینی به خاطر این کار پرداخت.

محمود محمود در ص. ص. 124-125 جلد نخست *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* در این باره می نویسد: «...مردی مآل اندیش و

انگلیسی به رهبری چارلز متکاف به پایتخت پنجاب هم گسیل گردیده بود- به شهر لاهور برای آن که به رنجیت سینگ کمک نماید تا سراسر پنجاب را زیر سلطه خود متحد گرداند و او را به سوی [پیشروی] افغانستان تشویق نماید.

رنجیت سینگ زیر فشار ارتش بریتانیا که در مرزهای پنجاب متمرکز گردیده بودند، ناگزیر گردید سلطه انگلیس را بر

با تدبیر بوده، فتوحات آقا محمد خان و موفقیت های او مرهون رای و تدبیر و سیاست ماهر این مرد بوده است.

... ابراهیم خان اعتماد الدوله، نخستین شخصی است که گرفتار چنگال بی رحم سیاست خارجی گردید. گناه غیر قابل عفو این مرد نامی آن بود که مانع گردید فتح علی شاه پیشنهادهای مهدی علی خان بهادر جنگ فرستاده فرمانفرمای هندوستان را عملی کند. یعنی مانع شد شاه ایران به افغانستان لشکر کشیده، آن قسمت از قلمرو ایران را خراب و ویران نماید و امیر آن روز کابل را از امارت خلع کند.

این گله را سال بعد سر جان ملکم از صدر اعظم ایران نمود و ایراد کرد که چرا مانع شهریار ایران [شده بود تا] انتقام شیعه های افغانستان را از افغان های سنی بکشد. صدر اعظم ایران جواب می دهد سیاست از مذهب جدا است. صلاح نبود شاه برای یک چنین کار کوچکی، یک قسمت از مملکت خود را ویران کند و سکنه آن را قتل عام نماید. از این جواب، سر جان ملکم، صدر اعظم ایران را شناخت و با افکار او آشنا شد.

... میرزا ابراهیم خان برای همین عقل و تدبیر و مآل اندیشی منفور گردید و در دربار ایران غیر لازم شناخته شد.

در *صدر التواریخ* خطی در باب کشتن اعتماد الدوله [است که] چنین می نویسد: «... وزیران کارآگاه و امنای دربار گردون جاه چنان صلاح دیدند که به حکم ضل الهی و سایر بلدان مامور شدند که در روز معینی تمام آن حکام را که بستگان حاجی ابراهیم خان بودند، گرفته، به کیفر و عقوبت آرند... و هر یک را مکفوف البصر و معدوم الاثر نمودند.

... به ماموران ولایات از جانب اعلیحضرت پادشاهی چنان اشاره شده بود که در غره ذی الحجه الحرام 1215 اساس زندگانی حاجی ابراهیم خان را بر هم خواهیم زد. شما هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و سایر بلاد در روز اول ذیحجه هر یک از بستگان ابراهیم خان را که مرجع مشاغل دیوانی هستند از پای در آورید و اگر زودتر از این تاریخ به مقر ماموریت خودتان رسیدید، به ملایمت و سلامت نفس حرکت کنید تا غره ذی الحجه بیاید و مواقع انجام ماموریت شما در رسد...»

میرزا ابراهیم خان را در غره ذی الحجه 1215 هجری قمری در تهران ماخوذ، هر دو چشم او را برکنند و زبانش را بریدند و او را زبون ساختند و مغلوبا با زن و فرزندش به قزوین فرستادند و از آن جا به جهان دیگرش فرستادند.»

این گونه، انگلیسی ها به کمک دربار و شاه ایران، بزرگترین مخالف خود را از سر راه برداشتند. زیرا نیک می دانستند که مادامی که چنین مرد خردمند و آزاده یی سر رشته امور دولت ایران را در دست دارد، محال است بتوانند برنامه های خود را در منطقه پیاده نمایند.-گ.

کرانه های چپ رود ستلج که در گذشته در ترکیب دولت سیک شامل بود، به رسمیت بشناسد. این کار در قرار دادی که به تاریخ 25 اپریل 1803 در شهر امریتسر (در نزدیکی لاهور)¹⁸ واقع است، تثبیت گردید. در قرار داد آمده بود که افزون بر این، برای رنجیت سینگ آزادی کاملی داده می شود تا در مناطق واقع در شمال و باختر ستلج اقدام نماید که در ازای آن انگلیسی ها به او وعده مساعدت خود را دادند.

مرزهای این ساحه به عمد تعیین نگردیده بود. در آن جا، «در شمال و باختر» سرزمین های قبایل افغان واقع گردیده بود. تلاش های رنجیت سینگ مبنی بر تثبیت نفوذ خود، می بایستی ناگزیر به وخیم شدن مناسبات میان پنجاب و افغانستان می گردید (که در عمل هم چنین شد).

قرار داد *امریتسر*، این گونه به انگلیسی ها امکان داد تا متصرفات خود را در هند گسترش دهند و به اتحاد خلق پنجاب مزاحمت کنند و دولت رنجیت سینگ را تضعیف کنند و زمینه را برای تصادم او با افغانستان فراهم نمایند.

متکاف- فرستاده انگلیس در گفتگوی ویژه با رنجیت سینگ- رهبر پنجاب کوشید توجه او را همانا به توسعه گستره جویی «به سوی شمال و باختر» جلب نماید.¹⁹ مقارن با این زمان (1808-1809) آغاز سیاست گستره جویانه بریتانیا در قبال افغانستان نیز ربط می گیرد.

به این کشور، هیات انگلیسی به ریاست مونت استیورات الفنسرتون- نخستین فرستاده بریتانیا [*به دربار شاه شجاع درانی-گ.*] گسیل گردید. در وظیفه سفارت او مطالعه مفصل و همه جانبه این کشور در پیوند با تدارک تجاوز مستقیم به این کشور، جستجوی لایه های معین اجتماعی و گروه ها و شخصیت های جداگانه در میان خلق افغانستان که می شد بر آن ها برای تثبیت نفوذ بریتانیا تکیه کرد، شامل بود. درست در هماهنگی با این اهداف، ترکیب اعضای سفارت برگزیده شده بود. در آن افسران بریتانیایی و مامورانی شامل بودند که می بایستی اکتشاف عمیق و همه جانبه نظامی- سیاسی را در افغانستان انجام می دادند. به شخص الفنسرتون وظیفه سپرده شده بود که اطلاعات مفصلی را در باره محافل حاکمه کشور جمع آوری نماید.²⁰

اوضاع درونی سیاسی در افغانستان بسیار پیچیده و پرتنش بود. مبارزه خشونتبار میانگروهی دو مدعی بر تخت و تاج

¹⁸ N. Kasturi, History of the British Occupation op India, Calcuta, p. 150.

¹⁹ N. K. Sinha, Ranjit Sing, Calcutta, 1945, p. 28.

²⁰ J. W. Kaye, Lives of Indian officers, Illustrative of the History and the Military Services of India, vol. 1, L., 1867, p. 241.

کابل در تیره سدوزایی- برادران ناتنی (اندر) - شاه محمود و شجاع الملک به سال 1803 با پیروزی شجاع الملک به پایان رسید. مگر این پیروزی چندان استوار نبود. شاه محمود دست اندر کار جمع آوری نیرو برای نبردهای تازه بود.

شجاع الملک با تکیه بر گروه کوچک هوادارن فنودال، خود آماده بود برای تحکیم موقعیت خود از کیسه عقب نشینی ها در قبال استقلال دولتی دست بزند. او به آسانی موافقت کرد که هیات انگلیس را به امید به دست آوردن مساعدت در مبارزه بر سر تخت و تاج بپذیرد.²¹

در ماه فبروری 1809 سفارت الفنستون از متصرفات بریتانیایی در هند رهسپار پیشاور گردید. هنگام مسافرت که نزدیک به پنج ماه را در برگرفت، اعضای هیات با راه های منتهی به افغانستان، با توده ها و قبایلی که در این بخش آسیا بود و باش داشتند، آشنا شدند.²² انگلیسی ها با ماموران بومی روابط برپا نمودند و به رجال بانفوذ تحایف گرانبهایی دادند. در این کار، شیوه های ویژه سیاست بریتانیا پدیدار می گردید: تطمیع و خرید- چونان ابزاری در مبارزه بر سر برپایی حاکمیت خود. [این در حالی بود که-گ.] استعمارگران بریتانیایی با تلاش از راه خرید و جلب سران فنودالی این یا آن کشور آسیایی به جانب خود، با نیروهای پیکارجوی توده های مردم خاور که به خاطر آزادی می رزمیدند، تسویه حساب کردند.

در روند گفتگوهای الفنستون با شجاع در ماه جون 1809 در پیشاور، نخستین قرار داد انگلیس و افغان به امضاء رسید. این قرار داد، مشارکت افغانستان را به سوی انگلیس در مبارزه در برابر فرانسه و ایران در صورت تلاش آن ها مبنی بر اقدام تهاجمی بر هند، در نظر می گرفت. کمپانی هند شرقی متعهد گردید که در صورت پدیدآیی چنین اوضاعی، مبالغ بایسته پول را به دسترس امیر بگذارد.²³ مطابق شرایط قرار داد، افغان ها چونان اجیران بریتانیایی که می بایستی با دفاع از منافع استعماری انگلیسی ها می رزمیدند، ارزیابی می شدند.

شایان یادآوری است که در صورت بروز جنگ ایران و افغان، انگلیس مکلف نبود به افغانستان کدامین کمکی را ارائه نماید. بار نابرابرانه این قرار داد آشکارا هویدا است.

²¹ . J.W. Kaye, *Lives of Indian Officers Illustrative of the History and the Military Services of India*, vol. 1, L., 1867, p. 242-242.

²² Mountstuart Elphinstone, *An Account of the Kingdom of Caubul*. L., 1815.

²³ C. U. Aitchison, *A Collection of Treaties, Engagements and Sanads Relating to India and Neighbouring Countries*, vol. 8, Calcutta, 1933, p. 233.

هر چه بود، قرار داد پیشاور در فردای امضای آن رنگ باخت. شجاع الملک در روند مبارزه میان فئودالی شکست خورد. در ماه جون 1809 تهاجم نو شاه محمود او را وادار به ترک کشور گردانید. در سرانجام، شجاع الملک گهواره و شیرخوارگاه آرامی را در متصرفات کمپانی هند شرقی یافت. حکومت استعماری این امکان را به دسترس او گذاشت تا در لودهیانه پناهگزين گردد. در این شهرک در کنار رود ستلج در انتهای دولت پنجاب، اقامتگاه اجنت سیاسی انگلیس قرار داشت. در این جا مرکز عملی پویایی های خرابکارانه انگلیس در شمال هند و افغانستان واقع گردیده بود.

از منابع کمپانی هند شرقی به امیر پیشین مستمری بزرگی تخصیص داده شد و او با گرفتن موقف فرصت طلبانه در لودهیانه به سر می برد و چشم انتظار لحظه یی بود که بتواند از سوی باداران خود [چونان یک مهره] به کار رود که در این هنگام با دقت به مطالعه افغانستان ادامه می دادند.

به سال های 1820-1825 گروه ماموریت اعزامی بریتانیا به فرماندهی ویلیام مورکرفت- مامور کمپانی هند شرقی از افغانستان و کشورهای همجوار آن بازدید و به گردآوری اطلاعات در باره وضع اقتصادی و نظامی- سیاسی آن ها پرداخت.²⁴ بسیاری از جاسوسان انگلیس، پیگیرانه گذرگاه های کهستانی و راه های منتهی به زمین های افغانی را مطالعه می کردند.

به سال های 1831-1833 هیات ویژه الکساندر برنس به این ناحیه گسیل گردید. این هیات از سند، پنجاب، افغانستان و خان نشین بخارا دیدن کرد و از راه ایران به هند بازگشت.²⁵ در وظایف هیات، مطالعه امکانات رود سند چونان راه ترانسپورتی برای رسانیدن ارزان کالاها در اعماق آسیا و نیز گردآوری اطلاعات در باره کشورهای که از آن بازدید می نمودند، شامل بود.

²⁴. Travels in the Himalayan Provinces of Hindustan and the Panjab, in Ladakh and Kashmir, in Peshawar, Kabul, Kunduz and Bokhara, by Mr. William Moorcroft and Mr. George Trebeck, from 1819 to 1825. Prepared for the press from Original Journals and Correspondence by H. H. WILSON, L. 1841.

²⁵. این مسافرت در کتاب «سیاحت به بخارا: حکایت در باره شناوری در رود سند از دریا تا لاگور با هدایای شاه بریتانیای کبیر و گزارش در باره مسافرت از هند به کابل، تاتارستان و پارس» که بنا به دستور حکومت هند بریتانیایی به سال های 1831، 1832، 1833 به افسر کمپانی هند شرقی- الکساندر برنس- «عضو جامعه همایونی» داده شده بود؛ شرح داده شده است. ترجمه از انگلیسی، بخش های 1-3، مسکو، 1848-1850.

محافل حاکمه بریتانیایی، اهمیت بزرگی به سفر برنس می دادند. در بازگشت از هند، او به انگلیس فرستاده شد تا در باره مواد گرد آورده خود به پادشاه ویلیام چهارم و نخست وزیر- لرد گری گزارش بدهد.²⁶

در این میان، در افغانستان اوضاع بس پیچیده یی پدید آمده بود. در کشور کشاکش های میان فئودالی و پیکارهای سهمگین گروه های مختلف فئودالی پایان نمی یافت. زمینداری بزرگ فئودالتیه گسترش می یافت و وابستگی دهقانان از سرشناسان بومی فئودالی افزایش می یافت. همه این ها به پیمانہ چشمگیری حکومت مرکزی را تضعیف می نمود و امپراتوری درانی را به سوی فروپاشی و واژگونی می کشانید که نخستین نشانه های آن هنوز در اواخر سده هژدهم به چشم می خورد.²⁷

²⁶ . J. W. Kaye, Lives of Indian Officers..., voll. 2, p. 25-27.

²⁷ . بایسته است نشاندهی کرد که به راستی امپراتوری درانی از همان آوان پی ریزی آن، شالوده استواری برای بقای یک دولت بزرگ نداشت و اگر از بلندای آگاهی های امروزی بنگریم، فروپاشی آن در آینده یک امر محتوم و ناگزیر بود. دلایل این امر، نبود تولید، نداشتن کشاورزی گسترده، عدم رشد تجارت، نبود فرهنگ دریانوردی و مهم تر از همه تسلط فرهنگ عشیره یی همراه با خانه جنگی های بی پایان، بی سوادی سراسری و انباشت نیروی گریز از مرکز در امپراتوری و تکیه آن به اقتصاد تاراجگری از کشورهای همسایه بود.

روشن است دولت درانی در خلای سیاسی پدید آمده پس از کشته شدن نادر افشار در خاور ایران به میان آمد و به محض شکلگیری دولت های نیرومند در باختر ایران، هندوستان و آسیای میانه، که دیگر شانسی برای ماندگاری نداشت، از هم فرو پاشید.

روشن است کارگردانی انگلیسی ها (که در این هنگام بخش بزرگی از هند را گرفته بودند و برای مصون نگه داشتن این مستعمره خود از خطر تهاجم سایر امپراتوری های اروپایی مانند فرانسه ناپلیونی و روسیه تزاری می خواستند دولت بیمار درانی را از درون فرپاشنده و بر ویرانه های آن چند خان نشین و امیر نشین و سردار نشین و بیگ نشین پراکنده و از هم گسیخته متخاصم با هم به وجود بیاورند) از پشت پرده، روند فرپاشی این امپراتوری را سرعت بخشید.

یوری گانکوفسکی در کتاب «امپراتوری درانی»، ص. ص. 163-171 در این زمینه می نویسد:

«در نتیجه پدید آیی دولت درانی در گستره **بخش خاوری امپراتوری نادر افشار** [ایران خاوری]-گ. که هسته دولت نو گردید، چهارچوب آن انارشی فئودالی و کشاکش های میان قبیله یی گذاشته شد که در سال های اخیر فرمانروایی نادر افشار همانند سیاهزخمی خوره سان پادشاهی پهناور او را می خورد و با کشنده ترین شیوه بر وضعیت توده های گسترده مردمی تاثیر [مرگبار خود را-گ.] بر جا می گذاشت. ... سرشناسان فئودالی قبایل افغان که نیروهای مسلح چشمگیری را نگه داشته بودند (متشکل بر دسته های شخصی خود خان ها و رزمجویان قبیله یی) و تقریباً قدرت بدون کنترلی بر گستره های زیر اختیار شان در این قبایل داشتند، نطفه گرایش های جدایی خواهانه ناگزیری را پنهانی در بطن خود می پرواراندیدند و بارور می ساختند که تهدید شایان توجهی را برای تمامیت و وحدت امپراتوری درانی متوجه می گردانید.

در کنار اوضاع داخلی، اهمیت معینی را اوضاع خارجی نیز داشت: تحکیم آتیه دولت های همسایه با افغانستان- ایران و پنجاب.²⁸ ثبات نسبی یی که مقارن با اواخر سده هژدهم اوضاع

خان های قبایل، مادامی که احمد شاه درانی جنگ های استیلاگرانه پیروزمندانه را (که در روند آن ها سرشناسان افغانی از مدرک غنایم نظامی به زراندوزی می پرداختند و بخش هایی از زمین های [گرفته شده- گ.] در قلمرو های متصرفه سخاوتمندانه به دسترس شان گذاشته می شد) پیش می برد، از ته دل از او در همه امور پشتیبانی می کردند و حتا به پیمانہ یی با مداخلات او در امور داخلی خود (با آن که حکومت مرکزی بخشی از بهره یی را که به دست می آوردند، از ایشان باز می ستاند)، می ساختند.

وضع هنگامی دگرگون گردید که ارتش افغانی آغاز به دیدن شکست ها کرد. سرداران افغانی می کوشیدند کسری درآمدهای خود در هند را با اشغال زمین های دولتی در مناطق خود افغانی و نیز با افزایش درآمدهای خود از بابت کاستن از سهم بهره که به دولت می پرداختند، جبران نمایند. آن هم در حالی که افزایش مطلق بهره با واکنش های هم خودی (افغانی) از سوی هم جامعه یی آن ها و هم از سوی دهقانان دربند رو به رو می گردید. خیزش های تاجیک های کوهستان و غلزایی های زرمتم گواه بر این امر اند.

فریه در ص. 120 کتاب «تاریخ افغان ها»، لندن، 1858 با سخن گفتن در باره ناخرسندی خان های افغانی از شاه زمان، بی پرده نشاندهی می کند که «سرداران به کاهش مالیات هایی که می بایستی از زمین های آنان گرفته می شد، پافشاری می کردند. مگر به آنان بیشتر [از سوی شاه زمان-گ.] پاسخ رد داده می شد.

همراه با آن، گرایش های جدایی خواهانه حکمرانان برخی از ولایت ها و فنودال های بومی تقویت یافته بود که به محض کاهش درآمدهای ولایات (به دلیل ورشکست شدن مولدان مستقیم در نتیجه جنگ های بی پایان [در این زمینه الفینستون در ص. 21 گزارش سلطنت کابل می نویسد که «در ناحیه ملتان بخش بزرگی از دهکده ها و روستاها به حال ویرانه مانده بود و در بیش از نیمی از زمین های قابل کشاورزی، کشت و کاری نمی شد.»] و در نتیجه، کاهش کتله عمومی محصول اضافی) هرچه کمتر آرزومندی خود را در تقسیم آن با حکومت مرکزی بازتاب می دادند و تلاش می ورزیدند سهم خود را در بهره مجموعی فنودالی با کاهش آن بخش از فرآورده ها که به خزانه شاه داده می شد، افزایش بخشند.»-گ.

28. داستان قدرت گرفتن سیک ها در پنجاب از این قرار است که شاه شجاع درانی حکومت پنجاب را که در گذشته به دست حکمرانان افغانی بود، به رنجیت سینگ سیک سپرد. انگلیسی ها در آغاز، مادامی که هنوز بر سر تا سر هندوستان سیطره نیافته بودند، از سیک ها چونان حایلی میان افغان ها که خطر بزرگی را برای هند بودند و هند بریتانیایی بهره می گرفتند و آن ها را تقویت می کردند. پسان ها از سیک ها به عنوان جاده صاف کن خود به سوی اعماق قاره آسیا کار گرفتند. وانگهی به سادگی سیک ها را از سر راه برداشتند و خود به سوی سرزمین های آسیایی تاختند.

داستان افتادن کشمیر و پیشاور و دیگر مناطق به دست سیک ها را بهتر از هر کسی می توان در مقاله «حکام افغانی کشمیر» نوشته روانشاد

کهزاد که بر پایه کتاب *واقعات شاه شجاع* درانی نوشته اند، باز خواند که در کتاب «*در زوایای تاریخ معاصر افغانستان*» بازتاب یافته است. اینک فشرده آن را با اندکی ویرایش می آوریم. کهزاد می نویسد: «... عبدالله خان الکوزایی حکمران کشمیر [پدر یار محمد خان الکوزایی، ظهیر الدوله - وزیر کامران در هرات-گ.] که از سوی شاه محمود گماشته شده بود، پس از پایان یافتن سلطنت وی هم به کار خود ادامه می داد تا این که در 1222 ه. ماهتابی در برابر شیر محمد خان بامیزیایی - وزیر شاه شجاع ملقب به مختار الدوله شکست نمود. شاه شجاع هم به پاس این خدمات، عطاء محمد خان پسر وزیر را به حکومت کشمیر مقرر نمود و خود او را احضار کرد تا به مهم دیگری که عبارت از ظهور کامران در قندهار بود، توجه شود. [در این هنگام، کامران به همکاری وزیر فتح خان قندهار را گرفته و می خواست به کابل حمله و شجاع را بر اندازد و دو باره پدر خود - شاه محمود را بر تخت بنشانند].

مختار الدوله که تازه کشمیر را به شمشیر خود فتح نموده بود و پسرش هم نایب الحکومه آن جا شده بود، وضعیت شاه شجاع را در برابر کامران و فتح خان متزلزل دید، فرمان شاه را مبنی بر ترک کشمیر ناشنیده انگاشته و با این که این امر تکرار شد، مدتی از کشمیر حرکت نکرد تا این که شاه شجاع ناگزیر گردید خود از پیشاور به کابل و از آن جا به قندهار برود و پس از فرار کامران و عفو فتح خان و مقرر نمودن شاهزاده یونس در قندهار، عازم بلوچستان افغانی و سند شد و پیش از حرکت شهزاده قیصر - فرزند شاه زمان را به حکومت کابل نامزد نمود.

آنگاه مختار الدوله از کشمیر به کابل آمده، به علت بیمی که از نافرمانی امر شاه در دل داشت و حسادتی که از تقرب محمد اکرم خان امین الملک در غیاب خود احساس می کرد، بهانه های دیگر هم برای خود درست کرده، آغاز به تحریک نموده، شاهزاده قیصر را در برابر شاه شجاع برانگیخت و هر دو متفق برای گرفتن پیشاور حرکت کردند.

در این هنگام شاه شجاع از راه دیره جات رسید و در جنگ سختی در حوالی پیشاور وزیر شیر محمد خان مختار الدوله و برادرش خواجه محمد خان و چند نفر دیگر از سران بامیزیایی مانند یحیی خان و فیض الله خان و... کشته شدند و شاه شجاع به کابل بازگشت.

[این گونه] عطاء محمد خان بامیزیایی - پسر مختار الدوله در اثر عداوت و استخوان شکنی یی که پیدا شد، بیشتر خود را در کشمیر محکم نموده و خود را حکمران مختار آن حدود دانسته و با رفتار نیکی که با مردم می کرد، کشمیری ها را از خود ساخته بود. این بود که شاه شجاع می خواست دست او را از این خطه زرخیز کوتاه کند. مگر در این هنگام شاه محمود توانست از راه قندهار کابل را بگیرد.

در این حال، عطاء محمد خان بامیزیایی در جریان چند سال حکومت خود در کشمیر، به قدرت خود افزوده بود و حتا پس از پایان یافتن پادشاهی شاه شجاع و روی کار آمدن شاه محمود (بار دوم) هم حاضر نبود سر تمکین خم کند. چنان چه نه تنها از فرستادن مالیه کشمیر به کابل ابا می ورزید، بل که در اندیشه آن بود تا پیشاور را نیز به قلمرو خود بیفزاید. این بود که سمندر خان و جهاندادخان - برادران خود را از کشمیر روانه نمود تا پیشاور را بگیرند. در جنگی که رخ داد، عطاء محمد خان بارکزیایی (برادر وزیر فتح خان) کشته شد و پیشاور به دست سمندر خان و جهانداد خان افتاد.

فراموش نباید کرد که عطاء محمد خان بامیزیایی [- پسر وزیر شیر محمد خان بامیزیایی، به گونه یی که یادآوری گردید]، در گذشته حکومت کشمیر

را در اثر فرمان شاه شجاع دریافت داشته بود و کنون که دیگر شاه شجاع سلطنت را از دست داده بود و بی نام و نشان در لاهور می زیست و او با شکوه روز افزون حکمران خود مختار کشمیر بود، می شد این دو نفر به هم نزدیک شوند. مگر استخوان شکنی بی که میان ایشان افتاده بود؛ چنان چه شرحش رفت [مانع از این کار می شد].

به هر رو، عطاء محمد خان نامه بی به شجاع الملک نوشت و او را از لاهور به رفتن پیشاور و گرفتن تخت و تاج تشویق نمود. شجاع به امیدواری و آرزوی سلطنت به پیشاور درآمد. ولی عطاء محمد خان به سمندر خان و جهاندادخان پنهانی هدایت داد که قاتل پدرش را (شجاع را) گرفتار و به کشمیر بفرستند. بدین ترتیب، طی مجلس ضیافت خصوصی شجاع را گرفتار و به کشمیر گسیل داشتند و در آن جا در بالاحصار کشمیر به زندان افگندند.

هر چه بود، در این هنگام، وزیر فتح خان برای این که شاه محمود را هر طور که است، حاضر به تصفیه حساب کشمیر با عطاء محمد خان کند و سپس متوجه اقدامات رنجیت سنگ گردد، موضوع زندانی شدن برادرش - شجاع الملک را به او گوشزد کرد و در نتیجه شاه محمود وزیر فتح خان و سردار محمد عظیم خان و دوست محمد خان به اتفاق هم با لشکر بزرگ به سوی پیشاور حرکت کردند. جهانداد خان و سمندر خان از شنیدن این خبر فرار کردند و پیشاور به دست شاه محمود افتاد.

... سال دیگر، فتح خان و دوست محمد خان به قصد فیصله مساله کشمیر از کابل حرکت کردند. ولی چون به نقطه مطلوب نزدیک شدند، عطاء محمد خان پرداخت خراج سالانه سه صد هزار روپیه را پذیرفت و فتح خان به این وعده شفاهی بسنده کرده، راه ملتان را پیش گرفت. اما عطاء محمد خان عملاً از دادن مالیه خودداری ورزید. این بود که فتح خان و دوست محمد خان با آن که زمستان فرا رسیده بود، عزم مقابله با حکمران کشمیر را بر خویش جزم کردند.

... ناگفته نماند که پیش از آغاز جنگ کشمیر، فتح خان در گجرات با رنجیت سنگ دیدار و دادن یک ثلث مالیات کشمیر را به وی وعده داده بود. اگر چند سپاهیان سیک در سرمای 1227 ه. ماهتابی در کوه های کشمیر کاری ساخته نتوانستند و نیروهای فتح خان به تنهایی با سردار یاغی بامیزیایی به جنگ پرداخت، با آن هم مهاراجای سیک انتظار سهم موعود را داشت. ولی وزیر فتح خان محکم چند- فرمانده قوای امدادی سیک را با هدایایی رخصت کرد و وی با غلام محمد خان بامیزیایی- یکی از برادران عطاء محمد خان رهسپار لاهور گردید.

رنجیت سنگ [ناخشنود و آزرده که با وی پیمان شکنی شده بود]، و غلام محمد خان بامیزیایی [شکست خورده و رانده شده از کشمیر و تشنه انتقام]، با هم سازش نمودند. این بود که سردار بامیزیایی خبط بزرگی را مرتکب شد و با وساطت او رنجیت سنگ دژ اتک را از جهاندادخان برادر دیگر عطاء محمد خان حاکم پیشین کشمیر به یک صد هزار روپیه خریداری نمود و به این ترتیب پای قوای سیک به دروازه پیشاور رسید و مستحکم شد.»

[یادداشت: روشن است در این جا نمی توان با روانشاد کهزاد همنوا گردید. چون برادران بامیزیایی- غلام محمد خان و جهانداد خان راه دیگری نداشتند. نخست این که عزم رنجیت سنگ در گرفتن کشمیر و پیشاور جزم بود و کلید هر دو شهر در اتک بود. دو دیگر، این که در صورت خود داری رنجیت سنگ می توانست به زور اتک را بگیرد. سه دیگر این که پس از افتادن کشمیر و پیشاور به دست فتح خان، جهانداد خان در اتک در

میان یک مثلث مخاصم گیر افتاده بود که در دو سوی آن برادران وزیر فتح خان و در یک سوی دیگر آن رنجیت سنگ بود. از این رو چاره دیگری جز تن دادن به پیشنهاد رنجیت سنگ نداشتند.]

هر چه بود، وزیر فتح خان (اشرف الوزرا)، برادر خود محمد عظیم خان را حاکم کشمیر مقرر نمود و خود وارد کابل گردید. عطاء محمد خان هم از کشمیر از راه دیره جات به قندهار نزد کامران (دشمن وزیر فتح خان) رفت و آتش حسد او را نسبت به وزیر فتح خان مضاعف ساخت.

به هر رو، جنگ های داخلی در دوره اول زمامداری شاه محمود و شاه شجاع سیک ها را گام به گام جرئت بخشیده و خود سری های حکام افغانی کشمیر و اغراض شخصی مفت و رایگان کلید قلعه اتک را به دست رنجیت سنگ داد. مهاراجا از برج های جسیم قلعه از فراز پوزه سنگلاخ اتک به سواحل راست رودخانه بزرگ نگریست و آرزوهای بزرگی را که می خواست عملی کند و متاسفانه به علت خانه جنگی های کمرشکن ما و از سرگیری مخالفت های سدوزایی و بارکزایی عملی کرد. رنجیت سنگ که به کشمیر چشم دوخته بود، موضوع یک سوم مالیات را بهانه گرفت و در جولای 1814 در برابر سردار عظیم خان لشکر کشید. در حمله اول به تاریخ 9 همین ماه شش هزار سپاهی سیک نابود شدند.

فتح خان که از نقشه های تعرضی رنجیت سنگ بر علیه کشمیر آگاه بود، پیوسته سعی داشت تا شاه محمود را به دخالت در اوضاع و تخطی بیگانگان متوجه سازد. ولی این حرف ها به گوش شاه راحت طلب نمی خورد تا این که حملات رنجیت سنگ به کشمیر چشم و گوش شاه را به حقایق باز کرد.

به هر رو، وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان با لشکر گران به سوی پشاور شتافتند. رنجیت سنگ هم از طرف لاهور و راولپندی حرکت نمود و هر دو سپاه در کنار اتک با هم رو به رو شدند. هر چه بود سپاه افغانی شکست یافت و وزیر فتح خان و دوست محمد خان به پیشاور بازگشتند.

در بهار 1816 وزیر از شاه محمود اجازه خواست تا برای جمع آوری مالیات کشمیر حرکت و پول را صرف ترتیبات بر علیه سیک ها نماید. سردار عظیم خان جنگ های خود را با رنجیت سنگ بهانه آورده، حاضر نمی شد که پول دیگری به حکومت مرکزی به کابل بفرستد. به هر حال، پس از این که وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان به پیشاور رسیدند، برادر خود اسد خان را برای گرفتن 16 لک (1.6 میلیون) روپیه مالیات باقی مانده فرستادند. مگر محمد عظیم خان مخارج جنگ های خود با سیک ها را دلیل آورده، از دادن پول ابا می ورزید.

کار به جای باریکی کشید و نزدیک بود که میانه برادرها برهم بخورد. چنانچه متوسل به اقدامات جنگی هم شدند. بدین معنا که فتح خان دسته عسکری یی را به قیادت دوست محمد خان بر علیه محمد عظیم خان فرستاد. مگر وی شبانگاه از میدان جنگ خود را به خیمه برادرش دوست محمد خان رسانیده و با پرداخت سه صد هزار روپیه نزاع برطرف شد و سردار عظیم خان به مقام خود به مقام حاکم کشمیر ماند.»

درست در همین هنگام که دژ اتک باید از تصرف سیک ها کشیده می شد، رویداد دیگری رخ داد که وزیر فتح خان ناگزیر به سوی هرات گسیل گردید. تفصیل این که حسن علی میرزا - والی مشهد غوریان را گرفته، می

خواست به هرات داخل شود که شاه محمود به وزیر فتح خان دستور داد بی درنگ به سوی هرات بشتابد.

دلیل گسیل وزیر فتح خان به هرات این بود که فیروز الدین در این هنگام برای باز پس گرفتن غوریان و نیز به خاطر عدم پرداخت مالیات هرات به ایرانیان از شاه محمود کمک خواسته بود. کامران و شاه محمود که چنین بهانه‌ی بی‌خود را از خدا می‌خواستند، فتح خان را به این مأموریت فرستادند. آن‌ها از یک سو نمی‌خواستند که مناسباتشان با ایران خراب شود و از سوی دیگر می‌خواستند تا فیروز میرزا را به دست فتح خان کنار بزنند و در پایان کار، خود وزیر فتح خان را نیز از سر راه بردارند و این‌گونه با یک تیر سه فاخته را شکار کنند. در این کار عطاء الله خان بامیزایی که از کشمیر رانده شده بود و روشن است با وزیر فتح دشمنی داشت، نیز همدست کامران بود. هر چه بود، آن‌ها به هر سه هدف خود رسیدند. مگر بهای گزافی را در ازای آن پرداختند که عبارت بود از مخالفت برادران وزیر فتح خان با آن‌ها و بر افتادن شان‌ها از اریکه قدرت.

در آثار تاریخ نویسان میهنی به دلایل مبهمی به علل و چگونگی لشکرکشی شهزادگان قاجار در این برهه بر غوریان و هرات پرداخته نشده است. تنها در جلد یکم سراج التواریخ به تفصیل آمده است که پسان تر آن را می‌آوریم.

در ص. ص. 180-182 کتاب *افغانستان و ایران* نوشته داکتر حقیقی روشن تر از هر جایی به دلایل این لشکرکشی پرداخته شده است: «... در سال 1809 محمود توانست از زندان شاه شجاع بگریزد و پس از مدتی با حمایت ایران به کابل حمله و حاکمیت افغانستان را عهده دار شود. در اثنای این کشاکش‌ها، هرات همچنان در دست فیروز و قندهار در دست کامران بود. [رقابت میان این دو سردار- عمو و برادر زاده به گونه روز افزونی دامنه می‌یافت]. در 1814 به دنبال رنجش خوانین خراسان از محمد ولی میرزا، شورش‌هایی بر ضد او در این ایالت به وجود آمد و حاکم هرات (فیروز الدین) هم از این وضعیت برای سر بر تافتن از اطاعت ایران سود جست. فتح علی شاه برای آرام کردن خراسان، اسماعیل خان دامغانی - از برجسته ترین سرداران ایران در جنگ با روسیه- را روانه این ایالت کرد.

فیروز الدین که پسر خود- ملک قاسم میرزا را مأمور تصرف قلعه غوریان کرده بود، با آگاهی یابی از دعوت ابراهیم خان هزاره و محمد خان و اسحاق خان قرایی از کامران میرزا- پسر شاه محمود برای تصرف هرات و خراسان، در نامه‌ی بی‌کارگزارن دولت ایران عذرخواهی کرد. کامران میرزا نیز با آگاهی از حرکت اسماعیل خان به سوی هرات، ضمن درخواست پوزش از سرداران ایران، به قندهار عقب نشست.

با ورود سپاه ایران، فیروز الدین سکه و خطبه به نام پادشاه ایران زد و خواند و پنجاه هزار تومان نیز علاوه بر مالیات مقرر به دولت ایران پرداخت و متعاقب آن، قوای ایران به سوی مشهد بازگشتند. (هدایت، روضه الصفاى نادری، ج.9، ص. 540).

فیروز الدین که از مداخلات محمود- برادرش در هرات بیم داشت، حاجی آقا خان وزیر خود و ابراهیم بیک بیگلربیگی را در سال 1815 روانه تهران کرد. این سفیر خواهان حمایت دربار ایران از حاکم هرات در برابر حمله احتمالی محمود شد. فتح علی شاه هم میرزا صادق وقایع نگار مروزی را به همراه آقا خان روانه هرات کرد. فیروز الدین در

پاسخ به این سفارت، عبدالرشید خان درانی را با هدایایی روانه دربار ایران کرد و فتح علی شاه با صدور احکامی مبنی بر حمایت والی خراسان از حاکم هرات، بار دیگر وقایع نگار را همراه با خلعتی برای فیروز الدین روانه هرات کرد (نگاه شود به عین الوقایع).

به دنبال اعدام اسحاق خان قرایی و پسرش- حسین علی خان- از حکام سرکش خراسان در منطقه تربت حیدریه- در سال 1815 به دستور محمد ولی میرزا، بار دیگر خراسان دستخوش آشوب شد. محمد ولی میرزا برای منع فیروز الدین از حمایت بازماندگان اسحاق خان، فردی به نام عبدالکریم مستوفی را به هرات فرستاد. اما باز هم فیروز الدین تمرد کرد و ضمن زندانی کردن وقایع نگار، به خیال سرکشی افتاد و یکی از سرداران خود به نام فتح علی خان مروزی را مامور فتح غوریان ساخت.

با تصرف غوریان توسط این فرد و عدم حمایت خوانین خراسان از محمد ولی میرزا، فیروز الدین بر دامنه عصیان خود افزود. فتح علی شاه با توجه به شکایات خوانین خراسان از محمد ولی میرزا در سال 1816 وی را از حکومت این ایالت برکنار و حسن علی میرزای شجاع السلطنه را به جای او منصوب کرد.

با ورود شجاع السلطنه به خراسان، فیروز الدین فرستاده یی به نام رشید خان افغان را برای عذر خواهی و تهنیت ورود او به خراسان روانه مشهد کرد. شجاع السلطنه بعد از مرخص کردن این سفیر، برای فیروز پیام فرستاد که «اگر خراج هرات را تا به پایان نگذاری و سکه و خطبه از نام پادشاه ایران بگردانی، نادم و پشیمان خواهی شد».

اگر چه فیروز الدین وقایع نگار را پس از نه ماه از زندان آزاد کرد، اما در عمل به خواسته های دولت ایران تن در نداد و به همین دلیل، شجاع السلطنه مصمم به تنبیه او و حرکت به سوی هرات شد.

اقدام فیروز الدین در اعزام عطاء محمد خان افغان به سوی شجاع السلطنه برای منصرف کردن او از حمله به هرات، نتیجه یی نداد و شاهزاده قاجار بعد از تنبیه خوانین قرایی و آزاد خان هزاره، به سوی هرات حرکت کرد و این شهر را به محاصره در آورد. حاکم هرات این بار با پرداخت پنجاه هزار تومان خسارت و تعهد خواندن خطبه و سکه به نام پادشاه ایران و تسلیم کلید قلعه غوریان، شجاع السلطنه را وادار به ترک محاصره و بازگشت به سوی مشهد کرد.

فیروز الدین، به رغم این مصالحه از براردهش محمود- حاکم کابل بر ضد شجاع السلطنه یاری خواست. [این بود که محمود وزیر فتح خان را به هرات گسیل داشت. در این حال به گونه یی که در بالا یادآور شدیم، کامران با فرستادن وزیر فتح خان برنامه های خود را داشت و آن عبارت بود در گام نخست، برانداختن فیروز الدین از ازهرات و در انداختن وزیر فتح خان با ایرانیان. از این رو چنین بهانه یی را از خدا می خواست.] .

فیروز الدین از بیم آن که مبادا حکومت هرات را نیز از دست بدهد، از فتح خان تقاضا کرد که به جای آمدن به هرات، اقدام به بازپس گیری غوریان از ایرانیان کند. این درخواست مورد قبول وزیر واقع نشد و فتح خان دوست محمد خان و کهن دل خان برادران خود را به هرات گسیل داشت تا خزاین فیروز الدین را ضبط و هرات را تصرف و خود او را دستگیر کنند.

براداران وزیر پس از تصاحب جواهرات و خزاین فیروز الدین، او را دستگیر و روانه قندهار کردند و آقا خان وزیر و رشید خان درانی را نیز کشتند. با ورود و استقرار کامران میرزا در هرات، فتح خان به تشویق برخی از خوانین سرکش خراسان و به ویژه محمد خان قرایی، در صدد لشکرکشی به مشهد بر آمد و در نوروز 1817 با سی هزار سوار مسلح مرکب از سپاهیان افغانی و قزلباشان کابل و قندهار، قبایل جمشیدی، فیروزکوهی، بلوچ و سیستانی به سوی مشهد حرکت کرد.

با حرکت فتح خان به سمت مشهد، محمد خان قرایی نیز با سواران خود به او پیوست. برخی دیگر از خوانین خراسان همچون رضا قلی خان زعفرانلو و نجف علی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلی خان بغایرلو در این کشاکش بی طرف ماندند و در حصارهای خود نشستند و منتظر شدند «تا هر که را نصرت یار شود، بدو یار شوند».

فتح خان با دعوت رحیم خان ازبک حاکم خوارزم به اتحاد، او را برای حمله به اراضی سرخس و درگز و پیوستن به سپاهیان افغان تشویق کرد. فتح خان قبل از رویارویی با شجاع السلطنه، از او تقاضای واگذاری غوریان و دادن حکومت تربت حیدریه و باخزر به محمد خان قرایی و بخش دیگری از قلمرو خراسان را به ابراهیم خان هزاره کرد که با پاسخ تند وی مواجه گشت.

به دنبال رویارویی دو سپاه در کوسویه، لشکریان خراسانی به فرماندهی ذوالفقار خان دامغانی افغانان و متحدان آن ها را به شدت درهم کوبیدند. در این درگیری ها گلوه یی نیز به دهان فتح خان خورد. افغانان که تاب تحمل نیروهای ایرانی را در خود نمی دیدند، با به جای گذاشتن دوازده هزار اسیر و غنایم فراوان روی به هزیمت نهادند. رحیم خان ازبک نیز با آگاهی از قصد فتح علی شاه برای حرکت به سوی خراسان، ضمن عقب نشینی به سوی خوارزم، از ایرانیان عفو خواست. محمد خان قرایی هم که اوضاع را نامساعد دیده بود، بعد از پناهنده شدن به «طویله شاهی» با وساطت امیر حسن خان زنگویی بخشیده شد.

... با شنیدن خبر شکست فتح خان وزیر و حضور فتح علی شاه در خراسان، محمود و پسرش کامران که ادامه دشمنی با ایران را به سود خود نمی دیدند، ملا شمس مفتی هرات و خان ملا خان- ملا باشی درانی را با نامه پوزشخواهی به نزد شجاع السلطنه فرستادند و آن دو را شفیع خود در دربار ایران ساختند و پیام دادند که ما را از جسارت فتح خان خبری نبوده و وی خود سرانه اقدام به جنگ کرده است.

شجاع السلطنه این رسولان را به حضور فتح علی شاه که در این زمان در آبادی بام اسفراین بود، فرستاد. شاه ایران فرستادگان را به حضور نپذیرفت و پاسخ آن ها را به شجاع السلطنه واگذار کرد. شجاع السلطنه نیز از طریق آن ها به کامران میرزا پیام داد که اگر فتح خان را دست بسته به سوی ما بفرستی یا هر دو چشم او را کور کنی، بار دیگر با تو طریق ملاطفت خواهیم سپرد و گرنه ساخته عذاب و عقاب باش. کامران میرزا که در باطن با فتح خان دشمنی داشت، در سال 1818 نخست وی را کور کرد و به زندان انداخت و سپس او را به قتل رساند. «

[**یادداشت:** در برخی از کتاب های تاریخ افغانستان نوشته شده در سده بیستم، سخن از پیروزی سپاهیان افغانی در این نبرد رفته است. در این حال مدرکی در زمینه ارائه نمی شود. این در حالی است که در کتب تاریخ ایرانی داد از پیروزی زده می شود. واقعیت امر این بوده است که در این جنگ وزیر فتح خان قصد تصرف مشهد را داشته است، نه فقط رهایی غوریان از دست ایرانیان را و روشن است چون به مقصد نرسیده

است و تازه دوازده هزار اسیر هم داده است، ناکام شده است. از سوی دیگر؛ با توجه به این که نیروهای ایرانی که در پایان نبرد از غوریان عقب نشسته بودند، هویدا است سخن از پیروزی راندن آن ها نیز گزافه یی بیش نیست.

چیزی که می توان با ضرس قاطع گفت این است که در آن برهه حساس از تاریخ که از یک سو روس ها و از سوی دیگر انگلیسی ها از دو سو پیش آمده بودند، پرداختن به چنین جنگی و ریختن خون هزاران جوان بیگناه، به جای متحد شدن در برابر دشمنان فرنگی، جهالت و حماقتی بیش نبوده است. البته، از هر دو طرف.

محمود محود در جلد نخست *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم* در ص. ص. 249-251 در زمینه چنین می نویسد: در سال 1230 فیروز میرزا- والی هرات با ابراهیم خان هزاره متحد شده به خیال تسخیر غوریان می افتند. بنا بر این، فرزند خویش بر سر غوریان مامور فرمود. از آن طرف کامران به امید تسخیر خراسان به اطراف هرات آمده، فیروز ترسیده پسر خود را از غوریان خواست و به شهریار ایران متصل شد و بار دیگر اسماعیل دامغانی مامور هرات گردید. کامران صلاح در بازگشت دیده به قندهار رهسپار شد. قشون ایران وارد هرات شده، والی هرات پنجاه هزار تومان نقد پرداخت و متقبل شد خراج همه ساله و سکه و خطبه به نام شاه ایران شود.

در آغاز سال 1230 حاجی آقا خان- وزیر فیروز میرزا به حضور شاه ایران شرفیاب و از تعدی شاهزاده محمود افغان شاکي و استدعای استمداد و استعداد نمود. اسماعیل خان دامغانی بار دیگر به قلع و قمع اترک و اکراد خراسان مامور شد (برگرفته از تاریخ منتظم ناصری). در سال 1231 نیز فیروز میرزا به فکر حمله به خراسان می افتد و امراء خراسان نیز با او همدست می شوند. در سال 1232 حسن علی میرزای شجاع السطنه والی خراسان شده به عزم هرات حرکت می کند. در جام، محمد خان افغان از جانب والی هرات رسیده به تسلیم غوریان و اطاعت دولت ایران تقبل می کند. شاهزاده حسن علی میرزا چون اطمینانی به احوال او نداشته، از جام به طرف غوریان می رود. بعد از ورود به تل نقره، روشن شد فیروز الدین سرگرم مدافعه می باشد. آن ها را متفرق نموده، حکم غارت اطراف هرات را می دهد و فیروز الدین کلید غوریان را با پنجاه هزار تومان تسلیم می کند و متقبل می شود خبطه و سکه کماکان به اسم خاقان ایران باشد.

هم در این سال، محمود شاه افغان، فتح خان وزیر خود را که مرد شجاع و بی باک بود، به عنوان معاونت فیروز به هرات مامور نمود و او به ظاهر در هرات نزول کرده، سپس فیروز الدین را بگرفت و به قندهار فرستاد و امراء او را برکنار و برادر حاجی آقاخان را کشت و اموال او را تصرف نمود.

سال 1233 (1817) اتحاد کاملی بین حکمرانان کابل و آسیای میانه خوارزم و امراء خراسان علیه دولت ایران بسته شد و ریاست قشون های این اتحاد به فتح خان محول شد. او برادر خود کهن دل خان را مامور نمود قلعه غوریان را به تصرف در آورد. از آن طرف، حسن علی میرزا با شتاب همه قشون خراسان را جمع آوری نموده به عده ده هزار نفر برای جلوگیری به سرعت به طرف غوریان رهسپار گردید. در نزدیکی سرحد هرات به فتح خان برخورد که با چهل هزار نفر عازم تسخیر خراسان است. در این جنگ، قشون ایران مردانه جنگید و بر افغان ها شکست فاحشی داد.

در پی این شکست، فرستاده شاه محمود افغان رسیده، و از حرکات فتح خان خود را به کلی بی اطلاع قلمداد کرد و برای جلب رضایت پادشاه ایران حاضر شد فتح خان را تسلیم عمال دولت ایران نماید و یا این که او را از دو چشم نابینا کند. شاه محمود شق اخیر را عمل نمود و فتح خان را کور کردند.»

واتسون در ص. 195 **تاریخ قاجاریه** می نویسد: فتح خان نیز از دهان زخم گلوله برداشت و به عجله از میدان جنگ فرار نمود. او در اثر خود بر پیروزی ایرانیان در جنگ اشاره داد.

شکار پوری در **نوای معارک** در زمینه چنین می نگارد: ...لیکن از ناسازگاری فلک آهنگ موافق به سازگاری نیامده بل که نوای مخالف جنگ برآمده و از نغمات اضطراب اتواب نغمه خونریزی طرفین بلند گردیده در این حالت شیر بیشه جلادت و بهادری و هژبر کوه شجاعت و دلاوری- سردار شیر دل خان از روی شیر دلی پروای توپ و تفنگ نکرده بل که گوره خر پنداشته به جمعیت دو هزار جوانان خوش اسپه کارآموده از عمله خود پروانه وار بر شعاع شمع توپخانه قاجار جلوه ریز گردیده توپخانه به دست خود آورده بعد گرفتن توپخانه لشکر قاجار چون دود با هم پیچید که از بس دود توپخانه شش جهات هم به نظر نمی آمد و در هم و بر هم می گردیدند.

در عین این هنگامه رزم، از قضای الهی گلوله تفنگ بر خسار وزیر فتح خان خورده مجروح گردیده و از میدان جنگ عنان تاب گردیده رخنه هرات [شد] و شاهزاده میرزا عباس علی به جای خود، معه حشم صحرا نورد هزیمت گردید. اشرف الوزرا (فتح خان) در عرصه دوازده پاس خود را از میدان جنگ با قلیلی سپاه در قلعه هرات رسانیده مفتاح ابواب قلعه مذکور که به دست وکلای سند بوده در همان وقت ابواب هرات به روی وزیر ممدوح گشادند.

از آن جا که ملک هرات سخت ملکی است و از ترک تاز جماعه ازبک مردم فروش خلاصی ندارد، و از اهل شکست دو باره در قلعه هرات راه دخول نیافته به اسیری اوزبک و ترکمن می روند، لیکن اشرف الوزرا به سبب سپرد مکالید قلعه هرات به وکلای سند از چنگ ترک تاز ازبک و ترکمن امان یافته، سالم در اندورن قلعه مذکور باز جای کامرانی و حکمرانی یافت.

...و عجیب تر نکته این است که وقتی که عساکر طرفین از میدانگاه جنگ اسباب جنگ و خیم گلگون و غیره سامان گذاشته چنگ فرار در نوا آوردند، بعد مدتی چون نبردگاه از غبار و دود مصفا گردید، در این اثنا عیسی خان کوهی خرسواره و... هزاره که همیشه کوهنشین و صحرا نورد [و دست اندر کار] زد و برد می باشند، در میدانگاه جنگ رسیده تمام اسباب از خیم گلگون و غیره در چنگ غنیمت خود آورده، بار خران نموده بردند. چون زهر جنگ آن ها چشیدند و می خشگوار غنیمت این ها نوشیدند...»

به هر رو، به گونه یی که دیده می شود، در این جنگ از بس دود و غبار و خاک و آتش توپخانه بر سپهر میدان کارزار پهن گردیده بود، در هر دو لشکر سراسیمگی و آشفتگی افتاده بود. به ویژه جنگجویان وزیر فتح خان که شاید در آغاز به پیروزی هایی دست یافته بودند، پس از زخمی شدن و گریز او، شکست یافتند و نیروهای ایرانی نیز هراسان به سوی پایگاه های اصلی خود به مشهد پا به گریز نهادند.]

کاتب در جلد یکم سراج التواریخ رویدادهای این برهه هرات را به تفصیل آورده است که ما در این جا فشرده آن را می آوریم:حسین خان قاجار، قلعه غوریان را که در هشت فرسنگی هرات است، به امر محمد ولی میرزا والی مشهد متصرف شد و محمد ولی میرزا آن را به اسحاق خان قرایی سپرده، او یوسف علی خان، برادر زاده خود را به حکومت آن گماشت. وی در خفا با حاجی فیروز الدین سازش کرده، به تسخیر خراسانش ترغیب همی نمود تا که در خلال احوال مذکوره سال 1222 هجری، حضرت صوفی اسلام که سه سال پیشتر از این از خوف بیگ جان اوزبک گریخته، در کرخ اقامه گزیده بود و خواص و عوام آن مقام و نواحی هرات دست ارادت به دامن اطاعتش زده، طریق انقیادش را می پیمودند. (یادداشت: محمود محمود در جلد نخست تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم نوشته است که صوفی اسلام دعوی نبوت نموده بود) در این وقت حاجی فیروز الدین که از مریدان سعادت قرین او بود، پنجاه هزار کس از مردم ایلات و الوسات هرات و مضافات آن به نام جهاد جمع آورده، حضرت صوفی را در هودج زرین برنشانیده، قائمه لشکر قرار داد و بعد ایام سال، سه صد و شصت و شش نفر از دلیران رزمجوی به دور هودجش محافظ گماشت و از هرات با عبدالواحد خان بارکزیایی و ابدال خان مستوفی و جبار خان نورزایی و ملا احمد خان و اعیان هزاره و تایمنی و جمشیدی و ملا حکیم کاکری روی به مشهد نهاد و در قریه شکیبان واقع شش فرسنگی هرات فرود آمد.

از آن سوی، محمد خان قاجار به امر اعلی حضرت فتح علی شاه و اجازه محمد ولی میرزا با لشکر آراسته به قلعه شاه داد رسیده، منزل گزید و در روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الثانی 1222 هجری فئتین با هم مقابل گشته، جنگ در پیوست و بسیار تن از طرفین به قتل رسیده سر انجام ایرانیان هجوم آورده، هودج صوفی را در میان گرفتند و تا یک تن از محافظین هودجش زنده بود، به او دست نیافتند تا که همه حارسین سر به بالین شهادت نهادند. آن گاه حضرت صوفی صافی را به درجه رفیعه شهادت رسانیده، جسدش را پاره پاره ساختند و به آن نیز اکتفا ننموده آتش زده بسوختند و شش هزار تن از افراد اهل جهاد راه مینو برگرفته یک صد و پنجاه تن از ناموران غازیان چون ابدال خان فوفل زایی و گدا خان و محمود خان و برادر یلنگ توش خان و به سوی بهشت جاویدان روی نهادند و سه هزار تن از آحاد و دو بیست تن از سران سپاه و ایلات زنده به دست ایرانیان افتادند که از آن جمله عبدالغیاث خان فوفلزایی و برخوردار خان اسحاق زایی و برادر دیگر یلنگ توش خان جمشیدی بودند.

خلاصه هزیمت غزات افتاده، تمام احوال و اثقال و اتواب ایشان به تصرف ایرانیان درآمد و محمد خان قاجار چیره دست شده، در بیرون شهر هرات لشکرگاه ساخته، شهر را به محاصره انداخت و حاجی فیروز الدین از دفاع و جهاد، به صلح رضا داده دوساله خراج هرات را نزد محمد خان فرستاد. اسیران را نیز به زر نقد از قید رها داد و به قول صاحب تاریخ سلطانی- مدت محاصره به چهل روز کشیده، بزرگان هرات چون برادر اسحاق خان قادینی، محمد خان بیگلربیگی هزاره، قلیچ خان تیموری، میر علم خان قائینی و میر حسن خان طبسی رای زده، با هم قرار دادند که دست تصرف قاجاریه را از هرات به هر واسطه که باشد، باز دارند. چنانچه به استتواب رای هم دیگر حاجی فیروز الدین را بدان راضی ساختند که یک زنجیر فیل و صد طاقه شال کشمیر و صد هزار روپیه نقد داده و شهزاده ملک حسین پسر خود را به رسم گروگان فرستاده، از تنگنای محاصره خلاصی یافت.

به هر حال، محمد خان جانب مشهد مراجعت کرده، در ماه جمادی الاول وارد ارض قدس شد و پنجصد نیزه سر و خراج هرات را با تعارف و تحایفی

که حاجی فیروز الدین ادا کرده و فرستاده بود، با شهزاده ملک حسین گسیل درگاه اعلی حضرت فتح علی شاه نمود و در چمن سلطانیه به اردوی او رسیده، شرف گزارش یافته، شهزاده را اعزاز و اکرام شاهانه فرموده، رخصت مراجعت داد.

کاتب در ص. 122 موضوع چنین پی می گیرد: «در خلال احوال مذکوره اعیان خراسان با محمد ولی میرزا والی مشهد در منازعه افتاده، ابراهیم خان هزاره از مخالفت بزرگان خراسان با شهزاده مذکور شادخاطر گشته، در قریه ابدال آباد جام اقامه گزیده و با حاجی فیروز الدین حکمران هرات طرح موافقت و موالات انداخته به تسخیر غوریانش ترغیب کرد. چنان چه او شهزاده ملک قاسم - پسر خود را با حاجی آقا خان هراتی و لشکر آراسته جانب غوریان گسیل کرد و شهزاده رفته، محمد خان قلعه دار غوریان ابن اسحاق خان قرایی را به محاصره انداخت و قلعه دار مذکور نیز از راه مخالفت دولت ایران با اسحاق خان پدر خویش، عرض پرداز حضور شهزاده کامران حاکم قندهار شده، برای صدق گفتار خود، مهر به قرآن مجید نهاده، فرستادند که با سپاه کینه خواه از قندهار جانب مشهد راه برگردد تا در چنین وقت که مردم خراسان با دولت ایران در نزاع اند، آن ولایت را بدون زحمت، متصرف آید.

شهزاده دعوت آن فرزند و پدر را پذیرفته، با لشکر راه برگرفته، از این معامله حاجی فیروز الدین حکمران هرات خبر یافته، عبور شهزاده کامران از هرات جانب خراسان را ناگوار دانسته، شهزاده ملک قاسم را با لشکری که همراه داشت از غوریان پس به هرات طلبید و هم سردار اسماعیل خان دامغانی را به ذریعه مکتوب دعوت هرات کرد که شهزاده کامران را از ورود هرات و رفتنش جانب خراسان باز دارد و به ازای آن، دو لک و پنجاه هزار زر مسکوک از مالیات هرات گرفته به خزانه دولت ایران نقل و تحویل نماید و نیر مرقوم داشته بود که به قرار قرار داد سابق، مالیات هرات را به دولت مزبور رسانیده، نام پادشاه ایران را رونق افزای سکه زر و خطبه سر منبر نماید.

سردار اسماعیل خان بر طبق دعوت او، ذوالفقار و مطلب خان برادران خود را با لشکری که حاضر داشت در سال 1229 جانب هرات گماشت و ایشان وادر پل نقره شده، بنه و گران بار خود را در آن جا گذاشته، با لشکر وارد پل مالان شدند و آن جا را لشکرگاه قرار داده، به امید وعده حاجی فیروز الدین آسوده حال نشستند. شهزاده کامران که در این وقت در موضع روضه باغ سه منزلی هرات فروکش کرده بود، از وصول اسماعیل خان در جلگای هرات، مخاصمه دولت ایران را به تصویب رای زرین جایز نشمرده، نامه معذرت همدست نصیر خان هزاره نزد اسماعیل خان فرستاده، از آن جا جانب قندهار مراجعت کرد.

حاجی فیروز الدین از بازگشتن شهزاده کامران شادکام گشته، سردار اسماعیل خان را با برادرانش به هرات درآورده، آن چه را که وعده داده بود، ادا و اجرا نموده، ایشان در نیمه ماه رجب 1229 جانب مشهد مراجعت کردند.

چون حاجی فیروز الدین از حسن کرداری که نسبت به کارگزاران دولت ایران به جای آورده، از راه انجاع مقاصد حاجی فیروز الدین وزیر و مشیر خود را در اواخر سال 1229 نزد اعلی حضرت فتح علی شاه فرستاد و مومی الیه در روز بیست و ششم 1230 وارد تهران گشته باریاب حضور پادشاه شد و از تعدی شاه محمود حکایت و شکایتی به پای برده، خواهش دفع و رفع وی کرد و شاه ایران خلعتی با نامه به صحابت میرزا محمد صادق وقایع نگار به رسم رسالت برای حاجی فیروز الدین فرستاده رسول

خودش را نیز با او رخصت بازگشت داد و حاجی فیروز الدین از وصول خلعت و نامه و رسول اعلیحضرت شاه ایران، قوی دل و شگفته خاطر گشته، قلع و قمع شاه محمود را نظر به نامه او که مشتمل بر مضامین نصرت و امداد بود، سهل شمرده، فرستاده شاه ایران را جهت اسعاف حاجات خویش در هرات، نگاهداشته از کثرت خرمی، عبدالرشید خان درانی را با تحف و هدایای شایان باز نزد شاه ایران فرستاده، وی در ماه ذی قعدة سنه 1230 به تهران رسیده، سرای میرزا محمد شفیع صدر اعظم برای مسکنش معین گشت.

مقارن این حال، شهزاده محمد ولی میرزا حکمران مشهد که اسحاق خان قرائی را با حسین علی خان پسرش از سبب فتنه جویی ایشان کشته بود، بیمناک شد که مبادا کسان اسحاق خان مذکور حاجی فیروزالدین را به فتنه بر انگیزند. میرزا عبدالکریم خان مستوفی خود را از مشهد نزد حاجی فیروز الدین به سفارت فرستاد و او فرستاده محمد ولی میرزا را اعتنا نکرده، در تسخیر غوریان مصمم گشت و فتح علی خان مروزی ساکت قریه شکیبان هرات را با سه صد سوار به تسخیر غوریان مامور کرد و او رفته قلعه غوریان را متصرف شد.

از این قضیه محمد ولی میرزا آگاه گردیده، اسکندر خان حاکم و بیگلربیگی هزاره را مامور تاخت و تاز غوریان فرمود و او غوریان را غارت کرده، بعد از دولت ایران رو بر تافته با بنیاد خان هزاره راه اتفاق برگرفت و بنیاد خان که خواهان این گونه قضایا بود، از قبایل هزاره جمشیدی و مردم فیروز کوهی لشکری فراهم آورده، نصیر خان برادر خود را از قندهار خواسته، با حاجی فیروز الدین نیز طرح معاهده و مراوده انداخت و او را با وجود ارسال و مرسول نامه و رسول- که عنقریب مذکور گشت- از شاه ایران روی گردان ساخت و در غوریان آماده پیکار شده، استوار نشست.

محمد خان نائب خراسان از این ماجرا آگاه شد، با وجودی که در دولت آباد گرفتار کارزار بود، روی به سوی غوریان نهاد و حاجی فیروز الدین حیلت اندیشیده، به میرزا محمد صادق وقایع نگار سفیر شاه ایران که در هرات بود، اظهار کرد که لشکری از هرات به شبیخون عسکرگاه محمد خان نائب خراسان می گمارم تا دمار از روزگارش بر آرد و او این حيله او را از در صدق دانسته به بهانه ملاقات محمد خان رخصت حاصل کرد که رفته او را دیدار کرده کار از پیکار به اصلاح پیوند دهد.

چنان چه داخل اردوی او شده، از شبخون زدن هرویان او را خبر داده، به شهر مراجعت کرد. محمد خان که اعتماد قوی به حاجی فیروز الدین داشت، از شنیدن این خبر هراسناک گشته، و حاجی فیروز الدین با خاطر آسوده شهزاده ملک قاسم پسر خود را بی مانعی به غوریان فرستاد و بنیاد خان هزاره از ورود شهزاده در غوریان قوی دل و مستظهر گشته، دست به غارت و تاراج مال و منال مردم محاف خواف برگشود و شهزاده محمد ولی میرزا دو باره محمد خان نائب خراسان را با دو هزار پیاده و سوار افشار از راه مدافعه ارسال نمود و او در اطراف غوریان تاخت و تاز آغاز کرده، دقیقه یی از غارت و تاراج فرو گذاشت نکرد و غنائم بسیار با خود برداشته در حین مراجعت به تربت شیخ احمد جام، اموال منهوبه را قسمت کرد و هر کدام از پیاده و سوار علی التفریق راه مشهد و مسکن خویش پیش گرفت.

در این حال محمد خان قرائی و اسکندر خان حاکم هزاره و بنیاد خان و نصیر خان از کماهی حال آگاهی یافتند که با محمد خان نائب از

همراهانش جز اندکی نیست از عقب او راه برگرفته به دورش صف کشیدند و محمد خان پاره ای به محاربه کوشیده، آخر الامر هزیمت یافته، جانب مشهد گریخت و از همراهانش مصطفی خان استرآبادی دستگیر گشت. از این فتح، قرائیان را قوت و مکنتی حاصل گشته، کس نزد فیروز الدین فرستاده، به تسخیر مشهد دعوتش کردند و او به استدعای آن ها مدد خان نائب هرات را با حاجی آقا خان وزیر خود و دوست محمد خان درانی با لشکری بفرستاد و به اندک زمانی مضافات غوریان و جام و باخزر را به تصرف درآورد و اعیان و بزرگان آن محال را کوچ داده، در هرات نشیمن داد و میرزا عبدالکریم مستوفی فرستاده محمد ولی میرزا را بی نیل مقصود رخصت مراجعت مشهد فرمود و میرزا صادق وقایع نگار فرستاده شاه قاجار را به زندان مقید ساخته مرسلش را به اضطراب انداخت.

چنان چه شهزاده محمد ولی میرزا را از حکومت مشهد عزل کرده شهزاده حسن علی میرزا را مامور حکومت آن جا نمود و او در روز هفتم محرم سنه 1232 هجری وارد مشهد شده کار خراسان را نظم و نسق داده راست کرد و حاجی فیروز الدین نیز طریق آشتی پیش گرفته شهزاده ملک قاسم پسر خود را از غوریان به هرات خواسته عبدالرشید خان را که قبل بر این چنانچه مذکور شد، نزد شاه ایران فرستاده بود، از راه تهنیت در مشهد فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را بعد از حبس نه ماهه رها داده خلعت نیز عطاء کرده با فرستاده مذکور خویش همراه روانه ساخت.

کاتب در ص. 126 سراج التواریخ در باره لشکرکشی شهزاده حسن علی میرزا به هرات چنین می نگارد: «از مداخلت حاجی فیروز الدین در محال غوریان و جام که مذکور گشت، شهزاده حسن علی میرزا والی مشهد را غیرت ایالت گریبانگیر شده، در روز سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخر سال 1232 هجری با لشکر آراسته از مشهد روی به سوی هرات نهاد و سرکشان قرائی و هزاره را که در تحت حکومت، گردن اطاعت نمی نهادند تنبیه کرده، آن گاه که وارد تربت شیخ جام شد، عطاء محمد خان فرستاده حاجی فیروز الدین نزد شهزاده رفته، پیام بگذارید که حاجی فیروز الدین دست از تصرف غوریان باز می دارد به شرط آن که شهزاده از منزل جام پیشتر گام نگذارد و طمع هرات نکند و او شروط مذکوره را نپذیرفته فرستاده فیروز الدین را رخصت مراجعت داد.

بعد از آن جا حرکت کرده، به کوهسان فرود آمد و در آن جا امیر حسن خان حاکم طون و طبس با جمعیت خویش بدو پیوست و از آن جا کوچ داده در کنار پل نقره فرود گشته عسکرگاه ساخت و از این سوی حاجی فیروز الدین جمعی از دلیران را از در مدافعه در مصلی و تل بنگیان گماشته خود به قلعه داری پرداخت و روز دیگر افواج قاجاریه تا کنار آب انجیل رسیده، تل بنگیان را نیز از تصرف هرویان کشیدند و اکثر از اقامه گزینان تل مذکور به قتل رسیده اندکی به شهر خزیدند.

روز دیگر شهر را به محاصره انداخته شهریان را در تنگنای عسرت گرفتار کردند و پس از مدتی حاجی فیروز الدین از راه دوربینی صلح اختیار کرده رقیمه واگذاری غوریان را با دو لک و پنجاه هزار روپیه نزد شهزاده حسن علی میرزا فرستاد و او که فتح شهر هرات را دشوار می دانست بهمین قدر اکتفا کرده و سکه و خطبه را نیز به نام شاه ایران اجرا داشته از راه قلعه نو و بادغیس مراجعت کرد...»

کاتب در ص. 128-129 سراج التواریخ در باره لشکرکشی فتح خان به سوی هرات چنین می نویسد: «...چون شهزاده حسن علی میرزا از دور هرات بازگشت، حاجی فیروز الدین شهزاده ملک حسین پسر خود را با ناظر حسن خان از هرات نزد شاه محمود در کابل فرستاده معاونت خواست که به

یاری او نیروی در بازوی خود حاصل آورده، غوریان را از تصرف کارکنان دولت ایران باز کشد و هم قوت و مکنتی به دست آورده، مالیات هرات را دیگر به شاه ایران ندهد و شاه محمود که همیشه تسخیر هرات ترکوز خاطرش بود، این امر را از طلوع اختر اقبال خویش دانسته، در اواخر سال 1232 هجری وزیر فتح خان را با چندی از برادرانش که مامور خدمتی نبودند، و سی هزار سوار جانب هرات گسیل فرمود و در این سفر وزیر فتح خان، چنان دست به جود و احسان گشود که در مدت شش ماه وجوه عطایایش نود و شش لک روپیه به حساب آمد.

الغرض چون وزیر فتح خان به فراه رسید، حاجی آقا رسید، حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز الدین ورود او را در شهر هرات صواب ندانسته از راه استقبال بیرون شده در نواحی هرات با او ملاقات کرد و تسخیر غوریان را از ورود در هرات مقدم داشته، در خارج شهر فرودش آورد. وزیر فتح خان پس از چند روز که مردم را به دادن زر از خود کرد حاجی فیروز الدین را به بهانه مشورت در برون شهر نزد خود طلبیده با هم قدری ملاقات کرده، بعد از مجلس بیرون شده، امر کرد تا او را با بزرگانی که همراهش بودند، گرفته محبوس کردند و سردار دوست محمد خان و سردار کهندل خان برادران خود را به شهر فرستاد که خزائین و اندوخته حاجی فیروز الدین را به دست آرند.

چنانچه ایشان غفلتا بعضی از نوکران خود را در ارگ روانه کرده، امر کردند که در منزل شهزاده ملک قاسم ریخته، از خون بیگناهان خاک و لعل به هم آمیختند و از آن جمله میر زینل خان و حسن خان که از امرای با نام و نشان بودند، کشته شدند و شهزاده دل از مال کنده بگریخت.

پس از آن که همه اندوخته حاجی فیروز الدین و پسرش ضبط گشت، شهزاده که بیرون شهرگریخته بود، به جنگ پیش آمده، چند جراحت یافته دستگیر شد و حاجی آقا خان و عبدالرشید خان به قتل رسیده، بعد وزیر فتح خان به شهر درآمده حاجی فیروز الدین را با زنان و فرزندان روانه قندهار کرد و خود در هرات اقامه گزیده، سردار کهندل خان را به تسخیر غوریان گماشت و محمد خان قرائی را با ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و غیره روسای جمشیدی و خراسانی به ذریعه مکاتیب با خود متحد و متفق ساخت و با محمد رحیم خان حکمران خوارزم و نیز همداستان شده، آوازه تسخیر ایران را در افواه انداخت و از این سوی شاه محمود و شهزاده کامران خبر فتح هرات را شنیده، از کابل راه هرات برگرفتند.

سردار دوست محمد خان از سبب افراط تسلط و اقتدار وزیر فتح خان برادرش که در سلطنت شاه محمود یافته بود، به خود اندیشیده، در آینه ضمیر جای داد که از این ارتفاع پایه اعتبار او شهزاده کامران حسد برده، پدرش را بدان سر برد که رتبه وزیر را کاسته بل در غل و زنجیرش خواهد کشید. پس صواب آن است که در کشمیر نزد سردار محمد عظیم خان برادر خود رفته، بار استراحت در ظل حمایت او گشایم و یا از سبب این که در وقت داخل شدن در حرمسرای حاجی فیروز الدین و شهزاده ملک قاسم جهت ضبط مال و منال ایشان زیورات سرادقات حرم ایشان را غارت کرده بود، از خوف وزیر فتح خان که مبادا او را عتاب و عقاب نماید و یا شاه محمود و شهزاده کامران به پاس هتک حرمت بانوان حرم برادر و دامادش در شکنجه عذاب اندازد، از هرات راه کشمیر برگرفت...

[یادداشت: موهن لال در جلد یکم زندگانی امیر دوست محمد خان گرفتار شدن فیروز را پس از زخمی شدن و بازگشت وزیر فتح خان از جنگ با ایران می انگارد. چنان چه نوشته است که «شهزاده حاجی فیروز الدین وزیر زخمی را با حرمت زیاد پذیرایی کرد و به سرداران سپاه خود امر

داد تا هر روز بامداد پیش از آن که به دربار بیایند، نخست از همه به سلام و احترام وزیر بروند. با این هم، این برخورد آکنده از ارجگزاری و سخاوت شهزاده بر وزیر اثر مثبتی نگذاشت. آن گاه وزیر به منظور انجام دستور پیشین شاه محمود به دوست محمد خان رهنمود داد تا همراه پیروان کوهستانی خود به بهانه این که به داخل شهر می باشند، شب هنگام داخل شهر شده، سپاهیان خود را به گروه های کوچک در خانه های دوست ها و اقارب شان پنهان سازد.

وزیر افزود که به هنگام بامداد که افسران شهزاده از بیرون شهر به دیدن او می آیند، دوست محمد خان آن ها را دستگیر و بازداشت نموده، سپس دروازه شهر را از درون ببندد و پس از آن ارگ را تسخیر و شهزاده را بازداشت نماید. دوست محمد خان مطابق هدایت و طرح یاد شده، همراه با سپاه خود داخل شهر شد و پس از طلوع خورشید که درباریان شهزاده یه دیدار وزیر فتح خان آمدند، آن ها را بازداشت نمود و سپس گارد محافظ ارگ را قتل عام و فیروز الدین را دستگیر نمود. آن گاه دستور داد همه جواهر و انباشته های طلا و خزاین شهر را تاراج نمایند.

حتا آن قدر گستاخی و زیاده روی کرد که به اهل حرم شهزاده فیروز الدین تعرض و تجاوز صورت گرفت و در یک مورد به کار بی سابقه یی دست یازید که کمر بند جواهر نشان همسر شهزاده ملک قاسم - عروش شهزاده فیروز را از بند تنبان وی بیرون آورد و کارهای ناشایسته دیگر هم در حق او انجام داد. این زن غارت شده خواهر شهزاده کامران بود که تنبان تحقیر شده خود را نزد برادر فرستاد و شهزاده کامران سوگند یاد کرد که از این تحقیر و تجاوز انتقام خواهد گرفت...

این رفتار ناشایسته دوست محمد خان در آینده فتنه هایی بسیاری را بر انگیخت که کشور را به آتش کشانید.

به هر رو، در این جا روایت کاتب را در باره لشکرکشی وزیر فتح خان به سوی مشهد پی می گیریم. او در ص. ص. 132-134 جلد نخست سراج التواریخ در زمینه چنین می نویسد: «تصمیم عزم وزیر فتح خان در باب تسخیر ایران و فرستادن سردار کهن دل خان را در غوریان از پیش اشارت رفت و این خبر سمر گشته به اعلی حضرت فتح علی شاه رسیده و او تهیه لشکر کرده شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه والی خراسان را امر حفاظت و حراست سرحد صادر فرمود و او محمد امین خان پازوکی کرد و قلیچ خان تیموری را پیشتر از همه به نگاهداری قلعه غوریان و محمود آباد مامور نموده فوجی به تاخت و تاز محال باخزر و تربت نامزد کرد.

از این سوی، وزیر فتح خان با لشکر بزرگی از مردم افغان و قزلباش کابل و قندهار و مردم هرات و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی ترتیب دادن گرفت تا که شهزاده حسن علی میرزا در روز هشتم ماه رجب سنه 1233 هجری از مشهد جانب هرات روی نهاده، در منزل کال یاقوتی میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله با ذوالفقار خان و مطلب خان به رکابش پیوستند و از طرف دیگر محمد رحیم خان حکمران خوارزم به هواخواهی وزیر فتح خان برخاسته از طریق موافقت وی اسپ رانده تا محال سرخس بتاخت و محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره در هرات آمده به لشکر وزیر فتح خان پیوستند.

از این شور و آشوب، رضا قلی خان زعفران لوونجف علی خان شادلو و بیگلرخان چاپشلو و سعادت قلی خان بغایرلو، در قلاح خویش درآمده رهین خوف و رجاء نشستند تا که روز بیست و هشتم ذی حجه سال 1233 هجری با

سی هزار مرد پیکار از هرات به غرب کهسان رسیده هنگامه آرا شد. شهزاده ایران نیز با ده هزار پیاده و سوار آهنگ کارزار کرده، بقرب کهسان فرود آمد و وزیر فتح کس نزد او فرستاده، پیام داد که غوریان را به شاه محمود واگذار شده، محال تربت و باخزر را به محمد قرائی و ابراهیم خان هزاره سپارد تا که کار به تیغ و سنان نکشد و الا زمین ایران را با پایمال دلیران افغان بداند.

شهزاده فرستاده وزیر را رخصت معاودت داده پیام فرستاد که اگر ایمنی خواهی چند تن قرائی و هزاره را که از دولت ایران رو برتافته جانب شما شتافته اند با دست بسته روانه دار ورنه ساخته جنگ باش. از رسیدن این پیام کار از مکالمه به مقابله کشید چنان چه وزیر فتح خان صفوف صفوف سپاه خویش را بیاراست و سردار شیر دل خان برادر خود را با سواره و پیاده سیستمی و دلیران فیروزکوهی و جمشیدی به میمنه قرار داد و کهن دل خان برادر دیگرش را با لشکر هراتی و تایمنی و درزی به میسره گماشت و بنیاد خان هزاره را با سوارانش در جناح میسره بداشت و خود با خیل افغانان قندهار و ابراهیم خان هزاره و توپخانه به قلبگاه جای گزید.

از دیگر جانب شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه، میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله و فضل علی خان قوانلوی قاجار را با سواران خواجه و ندو عبدالملکی مقرر میمنه فرمود و پیاده استرآبادی را با یک ضرب توپ مقدم میمنه گماشت و حسین قلی خان بیات نشابوری را با پیادگان خراسانی به جناح میمنه تعیین کرد و ذوالفقار خان حاکم سمنان را با افواج پیاده سمنانی و سواره قزاقچورلو جانب میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و علی اصغر خان عجم یسطام و پیادگان دامغانی را پیش روی میسره مقرر کرد و خود با سواران مانی و غلامان رکابی به قلبگاه اقامه نمود.

آن گاه نائره حرب شعله ور گشته جانبین به هم در آویختند. در میان سردار شیر دل خان را با جمعی از دلیران افغان، اسب جلادت بر انگیخته خون ها بریخت و خود را به شجاع السلطنه که در قلبگاه سپاه جای داشت، رسانیده، سوارانی که به دور شهزاده بودند از حربگاه روی برتافتند و شجاع السلطنه به واسطه ای که سردار ذوالفقار خان پایداری کرد در آن گیر و دار استوار ایستاده پای پس نکشید تا که سواران سردار شیر دل خان پلنگ آسا داخل پیادگان او شده سلطان محمد خان کاکری به شهزاده رسیده تیغ حواله تارکش نمود و شهزاده سر دزدیده دم شمشیر به اسپش رسید و یکی از خدمه اش تیز دستی نموده کار سلطان محمد خان را تمام ساخته بروی خاکش انداخت و خود سردار شیر دل به توپ ایرانیان رسیده از زبان تیغ، نشان نیک نامی به دهن توپ گذاشت و چهار زخم به تکاورش خورده شجاع السلطنه نیز کمال استقامت به پای برده، پنج نفر از ضرب شمشیر هلاک ساخت.

بقیه لشکر ایران از مشاهده حمله های دلیرانه و دستبرد های نردانه سپاه وزیر فتح خان پشت به جنگ داده، هزیمت یافت و از همگنان ذوالفقار خان راه فرار جانب کنار رود هرات اختیار کرد و در چنین وقت، از قضای مبرم الهی، گلوله تفنگ بر لب و دهان وزیر فتح خان رسیده، مجروح ساخت و بزرگان افغان را نیز از صدور این حادثه، مرغ دل از صندوق تن و روح از بدن رمیده، با وجود فتح، طریق هزیمت پیش گرفتند. از اعیان اردوی شهزاده، میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله شتابزده روی فرار جانب کهسان آورده، دستگیر شد. بنیاد خان هزاره که عنان از گریز باز کشیده در آن جا قرار گرفته بود، و شهزاده شب را در کافر قلعه به سر برده و محمد خان قرائی که با بنیاد خان همعنان

بود، او را ترغیب و تحریص بسیار نمود که میرزا عبدالوهاب خان را در هرات بفرستد اما او از عاقبت کار اندیشیده، به واسطه اسیر مذکور روی دل به سوی شهزاده حسن علی میرزا آورده به استشفاع وی از تقصیراتی که نسبت به دولت ایران کرده بود، مفعو گشت و حکومت غوریان و باخزر و کهسان یافت.

بنیاد خان به ازای این ملاطفت میرزا عبدالوهاب خان را با دیگر اسرانی که در دستش بودند، رها داد و به واسطه رها دادن او خود را خادم دولت ایران ظاهر داشته، همه آنانی را که با وزیر فتح خان همداستان شده بودند، چون محمد خان قرائی و قلیچ خان تیموری و ندر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و یلنگ توش خان برادر سعید محمد خان جمشیدی و غیره به گواهی و تصدیق میرزای مذکور نزد شاهزاده برده، اعزاز و اکرام یافتند و او علاوه بر الطاف خویش رجوع باقی امر ایشان را موقوف و معطل به حضور شاه ایران داشت.

محمد رحیم خان حکمران خوارزم که از راه یاری و مدد کاری وزیر فتح خان تا سرخس اسب معاونت تاخته، آن محال را متصرف شده بود، از ورود اعلی حضرت فتح علی شاه در مشهد خبر گشته، جانب خوارزم مراجعت کرد و هم وزیر فتح خان با دهن خسته وارد هرات شده، دو باره به ترتیب سامان سفر و فراهم کردن لشکر پرداخت که به وجه اتم و اکمل راه تسخیر ایران برگرفته، آن مملکت را به تصرف آرد ولی از کج بازی و نیرنگ فلک حقه ساز کارش دگرگون شد.

شاه محمود با پسرش شهزاده کامران، خبر فتح هرات را شنیده، از کابل جانب آن ولایت راه برگرفتند و آن گاه که از قندهار بیرون شدند، شهزاده کامران به امر پدرش مامور پیش رفتن شده، خود شاه محمود از سبب نظم و نسق سیستان و قاین چندی در فراه درنگ کرده، بعد وارد هرات گشت. شهزاده قبل از ورود پدرش، منصور خان را از راه معذرت نزد شاهزاده حسن علی میرزا فرستاده، پیام داد که لشکر کشیدن وزیر فتح خان به امر دولت نبوده، خود سر جیش بدانسو در جنبش درآورده است و فرستاده مذکور با خوانین مزبوری که اجرای امور استقبالیه ایشان- چنان چه آنفا ذکر شد- شرفیاب حضور فتح علی شاه که به نزدیکی وارد مشهد شده بود، گشتند و همگنان به خلاع فاخره نوازش یافته، از جمله منصور خان فرستاده شهزاده کامران مورد احسان زیاد شده، مصحوب او به شهزاده کامران مکتوب کرد که اگر سخن در صدق گفته و پیم داده ای وزیر فتح خان را روانه مشهد کن و یا از حلیه بصرش عاری ساز.

چون وزیر موصوف به قرار ذکر شاه شجاع، می خواست که به حيله یی شاه محمود را بر پسرش شهزاده کامران بدگمان ساخته، در زندانش اندازد، و او از مکنون ضمیر وزیر آگاه گشته، پیام شاه ایران را تمسک کینه دیرینه اش که از حسد با وزیر داشت، ساخته، در کمین کار و اضرار وزیر فتح هان افتاد و وزیر بی نظیر از روز ورود شهزاده در هرات تا سه ماه از راه صداقت موذی خدمت بوده، گاه و بیگاه به سلام شهزاده حاضر می شد.

در این حال، هر چند دوستان ستوده آمال، وزیر سنجیده مال را از بدبینی و کج خیالی شهزاده تخویف و تخدیر می نمودند، او احتیاط و احتراز را از رهگذر خدمتگزاری و صداقت شعاری لازم نشمرده اظهار و اصرار اخلاصمندان خویش را در ضمیر جای نمی داد و حواله تقدیر می نمود، و حواله تقدیر می نمود تا که روزی در محفل سلام شهزاده ناسنجیده فرجام به اغوا و القای امرای غرض جوی نکوهیده خوی، وزیر

درونی در ایران رونما گردیده بود، و اقدامات پویای این دولت در تثبیت حاکمیت خود در خراسان و سیستان همگام بود، با پویایی های نه کمتر اقدامات تهاجمی سیک ها بر کرانه های راست رود سند. در عین زمان، امیران بخارا می کوشیدند حاکمیت خود را در مناطق جنوب رود آمو احیا نمایند.²⁹

در خود پایتخت، مبارزه سختی بر سرتاج و تخت کابل در گرفته بود. به سال 1818 حاکمیت خاندان سدوزایی واژگون گردید. شاه محمود درست مانند زمانی که شجاع الملک ناگزیر به ترک کابل گردیده بود، گریخت. او به هرات آمد و پس از چندی در آن جا درگذشت. قدرت در واحه هرات به پسر او- کامران رسید. بخش بقیه افغانستان میان نمایندگان خاندان بارکزایی تقسیم گردید. بقایای امپراتوری پهناور احمد شاه به تصرف آن ها درآمد: دولت های قندهار، کابل و پیشاور که شمار کل باشندگان آن ها در آن هنگام به 2/5 میلیون نفر می رسید.

در قندهار پنج بردار به رهبری کهندل خان فرمان می راندند. در پیشاور سلطان محمد خان. در کابل- سر انجام دوست محمد خان توانست پا بر جا شود. با آن که همه آن ها برادران ناتنی (وزیر شاه محمود- فتح خان) بودند. دوستی و سازگاری میان حاکمان وجود نداشت. این گونه، دولت واحد افغانی از هم فروپاشید. سرشناسان فئودالی کاملاً در زمین های خود فرمان می راندند. با تلاش بر این که با همه نیرو جوامع باشندگان عادی را زیر یوغ خود بیاورند و آن ها را به دهقانان وابسته مبدل نمایند.

به تدریج دوست محمد خان در میان حاکمان بارکزایی برجسته تر گردید و در جایگاه نخست قرار گرفت. موقعیت جغرافیایی کابل که از طریق آن راه های مهم بازرگانی می گذشت و نیز مشی نرم خود امیر دوست محمد خان به این کار مساعدت می کرد.

او به سال 1826 لقب امیری گرفت و با این کار نقش خود را همچون ممثل منافع سراسری افغانی برجسته ساخت. مشی

بی نظیر را گرفته، فوراً از حيله بصر عاریش ساخت و به غل و زنجیرش انداخته، به زندان فرستاد.»[.

برگردیم به کشمیر که داستان آن ناتمام ماند. پس از اسیر شدن و کور شدن وزیر فتح خان، برادران او- در راس محمد عظیم خان که حکمران کشمیر بود همراه با دوست محمد خان برای گرفتن انتقام از شاه محمود و کامران دست به کار شدند. آن دو کشمیر را به سوی پیشاور و کابل ترک گفته و به جای خود نواب جبار خان- برادر دیگر خود را در کشمیر گذاشتند. پس از چندی رنجیت سینگ به کشمیر لشکر کشیده، آن را گرفت و جبار خان پا به گریز گذاشت.»-گ.

²⁹ ای. م. ریسنر، توسعه فئودالیسم و تشکیل دولت افغان ها، ص. 387-

متحدسازی حکمران کابل ناخشنودی و نگرانی استعمارگران انگلیسی را بر انگیخت. آن ها می کوشیدند به وحدت قبایل پراکنده افغانی و یکجا شدن و به هم پیوستن متصرفاتی که دولت افغانستان زیر سیطره خود داشت با سنجش در این حال بر همکاری «چیره خوار» کمپانی هند شرقی شجاع الملک؛ مزاحمت نمایند.

به سال 1832 شجاع الملک دست به لشکرکشی بر قندهار یازید. گریزی حقیر نمی توانست حتا در باره کدامین اقدامات مستقلانه بیندیشد. به جای او سرپرستانش می اندیشیدند. نقش اصلی را در تدوین برنامه های «لشکرکشی قندهار» کپتان کلود اوئید- اجنت سیاسی بریتانیا در لودهیانه- هوادار اشغالگری های پویا در کشورهای خاورمیانه بازی نموده بود.

بر اساس پلان اوئید، ضربه بر افغانستان همزمان از دو محور آورده شد: از جنوب خاوری شجاع الملک با سپاهییانی که در هند برایش اجیر شده بودند، به راه افتاد. در صورت پیروزی عملیات جنگی در حومه قندهار و تصرف این شهر، ارتش شاه شجاع می بایستی به کابل یورش ببرد و دسته های سیک ها (از خاور) پیشاور را بگیرند.

در نتیجه تحقق این پلان، می بایستی شاه شجاع دست نشانده انگلیس ها در افغانستان به قدرت می رسید. او در ازای پشتیبانی وعده داده شده از سوی رنجیت سنگ بنا به تقاضای انگلیسی ها از «حق» خود بر پیشاور چشم پوشید.³⁰ حکومت استعماری انگلیس به آسانی دست به این کار یازید. چون در آینده در برنامه داشت سراسر پنجاب را تسخیر نماید.

پیاده ساختن این برنامه از منابع انگلیس تمویل گردیده بود. بنا به دستور گورنر جنرال هند- گوندیش بنتینک که به شجاع سوبسایدی می داد، نه تنها این سوبسایدی افزایش یافت، بل برای چند ماه پیش پرداخت گردید. این اقدامات بنا به اعتراف خود مولفان انگلیسی «کمک مالی و نیز پشتیبانی معنوی موثر» ی از شجاع بود.³¹

انگلیسی ها همچنین به امیر گریزی کمک کردند تا به جمع آوری سپاه بپردازد و در بافتار آن دسته ویژه پیاده نظام را به رهبری افسر شان **کمپبل** شامل ساختند. دست شجاع الملک شمار فراوان نامه ها با امضای اوئید عنوانی بسیاری از روشناسان فرستاده شد. در این نامه ها خاطر نشان شده بود که ارائه خدمات به شجاع، چونان خدمات به حکومت بریتانیا ارزیابی خواهد شد. اوئید افزون بر این، اعلامیه رسمی یی

³⁰ . P. Sykes, A History of Afghanistan , vol. 1, p. 395.

³¹ . H. Durand, The First Afghan War and its causes, L. 1879, p. 18.

داد در باره آن که «همه سمپاتی حکومت هندی- بریتانیایی به شاه شجاع است».³²

در ماه فبروری 1832 دسته های شاه شجاع جمع آوری شده در لودهیانه آغاز به لشکرکشی به سوی افغانستان نمودند. آن ها از سند گذشتند و با تاراج و به یغما بردن باشندگان بومی به سوی گذرگاه کوهستانی بولان تاختند و به سوی قندهار رهسپار گردیدند.

تلاش های کهنل خان- حکمران شهر برای پس زدن حمله با ناکامی رو به رو گردید: او شکست خورد و به سوی قندهار عقب نشست. پس از آن که تابستان 1834 نیروهای اصلی ارتش شاه شجاع به کارزار رسیدند، قندهار به محاصره کشیده شد. تنها با آمدن مدافعان تازه نفس به شهر بود که توانستند دو باره یورش سپاهیان شاه شجاع را پس بزنند. با این هم، وضع آنان بس دشوار بود. قندهار در آستانه سقوط قرار گرفته بود که از کابل سپاهیان دوست محمد خان [متشکل بر سواران درانی و غلزایی مردمی و گارد قزلباش که نیروهای اصلی رزمی سپاه دولتی به شمار می رفتند-گ.] به یاری شتافتند. دوست محمد نیک می دانست که اقدامات تجاوزکارانه شاه شجاع و مهم تر از آن استعمارگران بریتانیایی که پشت سر او ایستاده بودند، چه تهدیدی را برای افغانستان در قبال خواهد داشت.

دسته های کابلی و قندهاری، با تکاپو به حریفان خود یورش بردند. در نتیجه نبردهای سنگین، شاه شجاع با شکست کامل رو به رو گردید. ارتش او سرکوب گردید [و شیرازه آن] از هم گسیخت. [این گونه،-گ.] میهن دوستان فدایی افغانی پیروزی مهمی را به دست آوردند.

در آن هنگامی که در ناحیه قندهار [میان نیروهای شاه شجاع و نیروهای هوادار کهنل خان و دوست محمد خان-گ.] جنگ های سختی روان بود و سپاهیان دوست محمد خان به آن ولا شتافته بودند، رنجیت سینگ دسته های سیک ها را بر پیشاور گسیل داشت و حوزه پیشاور - ناحیه بود و باش قبایل افغانی را اشغال کرد. یورش همزمان شاه شجاع بر قندهار و رنجیت سینگ بر پیشاور، به گونه قاطعانه گواه بر آن است که آن ها در چهار چوب یک برنامه هماهنگ عمل می کرده اند.

پس از سرکوب شجاع که بار دیگر به لودهیانه گریخت و به سرپرستان خود پناه برد، دوست محمد خان تلاش ورزید پیشاور را باز پس بگیرد. بهار سال 1835 سپاهیان افغانی به سوی سیک ها که در باختر شهر سندر گرفته بودند، سرازیر شدند. مگر نبردی رخ نداد. رنجیت سینگ موفق گردید سلطان محمد خان-

³² Ch. Masson, Narrative of a Various Journeys in Belochistan, Afghanistan and the Panjab, Including a Residence in Those Countries from 1826 to 1838, vol. 3, L. 1842, P. 263.

حکمران پیشاور را به سوی خود بکشاند و نیز برخی از فئودالان افغانی را که از تحکیم آتیه قدرت دوست محمد خان در هراس بودند، بخرد. این فئودال ها اردوگاه دوست محمد خان را با دسته های رزمی خود ترک گفتند.

کارل مارکس با پرداختن به این صحنه تاریخی نوشت: «دوست محمد در برابر سیک ها اعلام جنگ مذهبی [اعلام جهاد]-گ.]. نمود و با ارتش بزرگی به سوی پنجاب به راه افتاد، مگر جنرال هارلان امریکایی³³ که در خدمت رنجیت سینگ بود، مزاحم شد تا او به پیروزی دست یابد. او به اردوگاه افغان ها به عنوان سفیر آمد و با دسیسه های خود به این مقصد نائل آمد که در همه ارتش ناخشنودی آغاز گردد. نیم آن گریختند و از راه های گوناگون راه خانه را در پیش گرفتند. این بود که دوست محمد خان [ناچار-گ.]. به کابل بازگشت.»³⁴

این گونه، دوست محمد خان ناگزیر گردید از تلاش های خود برای شامل ساختن حوزه پیشاور به ترکیب دولت واحد افغانی که در آغاز رستاخیز بود، دست بکشد. برای سالیان دراز مناسبات افغانستان و پنجاب تیره برپا گردید که با منازعات پیشاور زاپیده شده بودند. این درگیری ها تنها به سود انگلیسی های استعمارگر بودند که پویایی های اشغالگرانه شان را آسان تر می گردانید.

ماجرای جویی قندهار گواه بر آن بود که حلقه های حاکم انگلیسی آرزومند گماشتن دست نشانده بلافصل خود [شاه شجاع]-گ.]. در راس دولت افغانستان و پیشگیری سیاست پویای اشغالگرانه در خاور میانه بودند. ناکامی استعمارگران بریتانیایی را باز نیستانند. آن ها به گونه پیگیرانه به مطالعه وضعیت اقتصادی و سیاسی شمال هند و افغانستان ادامه دادند و تلاش ورزیدند مناسب ترین راه های بازرگانی را بیابند.

اجنت های بریتانیایی در کشورهای خاور هرگونه مواد و مدارک و داده ها در باره دورنماها و شرایط گستره جویی بازرگانی را که به دست شان می افتاد، به کلکته و لندن گسیل می داشتند. برای نمونه، چ. ماسون (میسن یا میسون) که زمان

³³. هارلان امریکایی توانسته بود با طلا سلطان محمد خان - پدر یحیی خان- نیای نادر خان را بخرد. همین بود که او با ده هزار سپاهی خود اردوگاه دوست محمد خان را ترک گفت و به اردوگاه سیک ها پیوست. در اثر همین خیانت او بود که پیشاور برای همیشه از دست رفت و او در میان مردم به سلطان محمد خان «طلایی» مشهور گردید.

برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: کتاب «زندگی امیر دوست محمد خان»، نوشته موهن لال هندی، ترجمه داکتر هاشمیان، امریکا-گ.

³⁴. کارل مارکس، *یادداشت های کرونولوژیک در باره تاریخ هند*، (664-1858)، انتشارات سیاسی دولتی، 1947، ص. 134.

درازی در افغانستان به عنوان رزدنت غیر رسمی انگلیس به سر می برد، یادداشت ویژه یی را در باره «بازرگانی کابل» آماده ساخته بود که در اواخر 1835 از سوی حکومت بریتانیا در هند به چاپ رسید.

در این سند، کابل چونان مهمترین مرکز بازرگانی میان هند و آسیای میانه ارزیابی گردیده است که تراز بازرگانی گردش آن به سال 1834 به یک میلیون پوند استرلینگ برآورد گردیده است. ماسون سفارش نمود بایسته است کشتیرانی منظمی را در رود سند برپا نمود و فاکتوری بریتانیایی را در شهر میتان کوت که از موقعیت کلیدی در رابطه با رودهای پنجاب برخوردار است، سازماندهی کرد. او می پنداشت که این کار به توسعه گسترده بازرگانی میان متصرفات انگلیسی در هند از یک سو و افغانستان و آسیای میانه از سوی دیگر مساعدت خواهد کرد.³⁵

محافل صنعتی- بازرگانی بریتانیایی با دلچسپی ویژه یی به مبدل ساختن ممکنه هند به مهمترین کانال کالاهای انگلیسی به بازارهای خاورمیانه برخورد می نمودند. به باور جون آدم- متشبث بزرگ لندن، بایسته است با هزینه های اندک در این حال کالاهای بریتانیایی را به سوی «میدان های دلربای کار» رساند و کمک نمود به «گونه کامل تر آسیای میانه را برای بازرگانی انگلیسی گشود».³⁶

جستجوی بازارهای نو، به ویژه در رابطه با آن که بهار سال 1836 در اقتصاد انگلیس سیمپتوم «بحران مازاد تولید» پدید آمد، پویاتر گردید. از دیدگاه محافل حاکمه انگلیس، دشواری یی که اقتصاد انگلیس در آن گیر مانده بود، را می توانستند از راه گسترش بازارهای فروش کالاهای انگلیسی در کشورهای آسیایی بزدایند. در این اوضاع، نقش ویژه یی را مناسبات انگلیس و افغان به خود گرفتند.

مبدل ساختن دوست محمد به یک حاکم وابسته و تثبیت حاکمیت انگلیس در افغانستان می توانست بسیاری از مسایل پیچیده را در گام نخست حل نماید- «گشودن» بازارهای نو فروش و پهن ساختن سیطره بریتانیا در خاورمیانه.

محافل حاکمه انگلیسی به زودی بهانه خوبی برای وارد آوردن فشار بر افغانستان به دست آوردند. ناکامی نظامی دوست محمد در مبارزه بر سر پیشاور، او را ناگزیر گردانید تا به

³⁵. Ch. Masson, About the Trade of Cabul, J. Barnes, Narrative on a Visit to the Court of Sinda at Hyderabad on the Indus, Edinburgh- L., 1839, p. 41-59.

³⁶. G. Adam, Abstract of Proceedings Relative to the Trade on the Indus, J. Barnes, Narrative a Visit., p. 66-69.

حکومت های روسیه، انگلیس و ایران³⁷ رو بیاورد تا مساعدت آن ها را در حل دادگرانه مساله بحث انگیز در باره تعلق منطقه پیشاور به دست بیاورد.

³⁷ اصل نامه دوست محمد خان عنوانی تزار روسیه تا چندی پیش در بایگانی های سر به مهر روسیه «زندانی» بود. من از مدت ها در اندیشه آن بودم تا این نامه را با شماری دیگر از اسناد روسی تازه افشا شده در باره افغانستان، پس از فروپاشی شوروی به دست بیاورم. بخت یارم بود که در 2004 در سفری که به مسکو برای اشتراک در سی و هفتمین کنگره جهانی خاورشناسان داشتم، در راس هیات افغانی قرار گرفته بودم. در آن هنگام من در کرسی رییس مرکز مطالعات استراتیژیک وزارت خارجه کار می کردم.

با بهره گیری از همین فرصت، به بهانه همکاری های دو جانبه با رییس مرکز اسناد و تاریخ وزارت خارجه روسیه دیدار و در ضمن از موزه اسناد تاریخ دیپلماسی روسیه که در ساختمان وزارت خارجه واقع است، بازدید نمودم. در این دیدار و بازدید، جناب آقای داکتر زیوری هم با من بودند. هر چه بود، از رییس مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی خواهش کردیم تا رونوشت های یک رشته اسناد، مدارک، تصاویر و... افشاء شده را برای ما بدهد. او هم بی درنگ به یکی از کارمندانش رهنمود داد تا این خواهش ما را برآورده سازد. هر چه بود، هر یک، پرونده بزرگی از اسناد ارزشمند را گرفتیم.

همچنین هماهنگ شد تا مجموعه یی از این اسناد در یکی از تالارهای کاخ استور در وزارت خارجه در کابل به نمایش گذاشته شود که چنین هم شد. به هر رو، کنون یک رونوشت از نامه در دسترس من، یک رونوشت هم در اختیار داکتر زیوری در لندن و یک رونوشت هم در آرشیف وزارت خارجه در کابل هست. امسال در سفری که به تهران داشتم، یک رونوشت از این اسناد را برای بایگانی و موزه وزارت خارجه ایران و یک رونوشت را هم برای موزه کتابخانه مجلس ایران هدیه دام.

... و اینک متن نامه یی که بیش از یک سده و نیم در بایگانی های روسیه زندانی بود:

بسم الله خیر الاسماء حضرت امپراطور اعظم حفظ الله الملك الاکرم

تا کوبک نیر اعظم با امر و اراده خالق اکرم مربع نشین چرخ چهارم و نوریبخش عرصه نیلگون طارم است همواره اریکه عظمت و شوکت و جهاننداری و سده سنیه ابهت و حشمت و شهریاری بوجود مهر نمود جان آسود شهنشاه جم جاه انجم سپاه جمشید نظر کیخسرو سریر زمان دارانشان سلطان البرین و خاقان البحرین جمشید تهمتن تن کیسخر و سام آمین اسکندر کسری وش داری فریدون فر خورشید فلک هیبت گردون قضا فرمان نیسان سخا باران دریای جهان لنگر السطان ابن سلطان و الخاقان ابن الخاقان شهنشاه معظممنور و مزین بوده اعلی نشین سریر شاهنشاهی و صدر کزین اریکه صاحب کلاهی باشند بعد از بزم آراییی ایوان موالفت و وداد و پس از انجمن آراییی شبستان مودت و اتحاد مشهود رای جهان ارای خورشید ابخلا آنکه چون فیما بین دودمان این محبت نشان و سلسله سدوزایی مخالفت و مخاصمت کلی و عناد جبلی واقع و سرکار عظمت مدار انگلیس بهادر در پرداخت حال شجاع الملك سدوزایی مایل و رنجیت سنگه که والی ملک پنجاب است و بسرکار انگلیس بهادر که مملکت هندوستان در قبضه تصرف آنها است قرب جوار دارد طریقه آمیزش با یکدیگر مربوط و

پرورش مخالفان این دولت را مضبوط دارند و این بنده درگاه الله با سامانه و جمعیتی که بفرمان قادر مستعان مترتب شده است با گروه سکان مقابل و معارض چون آن دولت گردون رفعت را با دولت بهیه قاجاریه اتحاد کامل حاصل است هرگاه در پرداخت امور **مملکت افغان** و انتظام سلسله این دودمان نیز توجه شاهانه مصروف فرمایند اباً و غحداً و نسلآ بعد نسل این طبقه را که از توفیقات پادشاه بی همتا که قریب بیست لک خانه می باشند مرهون و ممنون خواهند ساخت

از مکارم اخلاق شریف و مراسم افکار لطیف متوقع چنان است که این سلسله جلیله را بقرار دودمان عظیم الشان دولت گردون رفعت قاجاریه **متصل بدولت فلک مرتبت خود سازند** انشالله تعالی هرگاه از آن جانب تقویت رسانی باشد از سلسله افغان متعلقه نیازمند بسا امورات و مطالبات شاهانه خواهد شد. فقط

مهر: امیر دوست محمد غازی ؟ 1250 «-گ.

شایان یاد آوری است که موهن لال در ص. ص. 238-239 کتاب زندگی امیر دوست محمد خان- امیر کابل، ترجمه داکتر هاشمیان، جسته و گریخته گوشه هایی از این نامه را بازتاب داده است که چندان دقیق نمی باشد و چنین بر می آید که از روی حافظه خود آن را نوشته باشد. او در باره این نامه چنین می نویسد: «این نامه در این اواخر از سوی داماد میرزا سمیع خان (وزیر امیر) با نامه دیگری که قبلاً در مکاتبات افغانستان نشر شده (نامه عنوانی پادشاه قاجار) به من نشان داده شده است.

آن چه مربوط می گردد به نامه های دوست محمد خان عنوانی دربار ایران، نامه یی که امیر، عنوانی امیر کبیر، اتابک اعظم قائم مقام میرزا ابوالقاسم خان فراهانی- صدر اعظم ایران، نوشته است، در کتاب **«افغانستان و ایران»** نوشته داکتر یوسف حقیقی، 1383، در ص. ص. 360-361، آمده است.

همچنین نامه امیر دوست محمد خان عنوانی حاجی میرزا آقاسی- صدر اعظم ایران فرستاده بود که در کتاب **ایران و افغانستان: از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی**، نوشته بهمنی قاجار، چاپ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه ایران در ص. ص. 226-227 آورده شده است.

نخستین سفیر او- حاجی ابراهیم خان که برای بیان وضعیت کابل روانه دربار ایران شده بود، نامه دوست محمد خان را از نظر شاه ایران گذرانید.

همچنین امیر دوست محمد نامه یی عنوانی محمد شاه قاجار نوشته بود که این نامه دست محمد حسین خان- دومین سفیر او به دربار ایران فرستاده شده بود. گوشه یی از این نامه در ص. 213 کتاب **«افغانستان و ایران»** نوشته داکتر یوسف حقیقی، 1383، آورده شده است که متن کامل آن در کتاب: فریدون آدمیت، **امیر کبیر و ایران**، تهران، خوارزمی، 1348، ص. ص. 632 - 263 آمده است. آقای پیروز مجتهد زاده در باره این نامه در کتاب **«امیران مرز دار و مرزهای خاوری ایران»** می نویسد که این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد.

به هر رو، دوست محمد خان در نامه خود نوشته بود: «از آن جا که از اوقات قدیم، بزرگان خانواده این بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلک بنیان اعلیحضرت شاهنشاهی بوده اند، این بنده نیز خود را یکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت

عظمی انگاشته، چنان داشته ایم که این ولایت [کابل و مضافات آن] هم تعلق به مملکت ایران دارد... سبب عریضه نگاری در این وقت که اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه اسلام است، در جمیع این ولایت فتنه و فساد و اغتشاش عظیم از طائفه شقاوت نژاد سیک است.

اگر چه چهارصد هزار خانوار از افغان و از طوائف حول و حوش و همسایه ها، آثار و علامات اطاعت به این خیرخواه صمیمی دارند و لیک به جهت عدم قدرت و توانایی من از برای مشغول ساختن و منظم نمودن این چنین گروه عظیم، قشون من منحصر شده است به بیست هزار سوار جرار و رشید و خوب و ده هزار پیاده و پنجاه عراده توپ...، تا حال مغلوب آن طایفه بی دین نشده ام... و لیک تا کی می توانم در مقابل این طایفه نجس و مردار مقاومت نمایم... شهر قندهار که اشرف بلاد و **شهر کابل که پایتخت افغانستان است**، و بلاد و نواحی که با خراسان هم سرحد هستند، و همچنین مملکت خراسان و مضافات و لایات مفصله فوق جزو ممالک محروسه ایران است و در جمیع ممالک محروسه شاهنشاهی، نیک و بد این ولایات نیز از نیک و بد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد و نباید از منافع دولت علیه ایران محروم و بی نصیب بمانند... (همان جا، صص 632-633 بنا به نوشته پیروز مجتهد زاده، این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد. به نقل از مجتهد زاده، امیران مرز دار و مرزهای ایران، ص. 284).

دوست محمد خان در ادامه این نامه خود افزوده بود که اگر محمد شاه به او کمک نکند، و او نیز نتواند از عهده سیک ها برآید، آن گاه مجبور به کمک گرفتن از انگلیسی ها خواهد شد و نتیجه آن، چیزی جز سلطه انگلیسی ها بر افغانستان نخواهد بود. وی همچنین در این نامه خود، متذکر شده بود که بعد سلطه انگلیسی ها بر افغانستان معلوم نخواهد بود که «شعله های ظلم و تعدی آن جماعت تا در کجا و کدام مملکت خواهد شد».

کنت سیمونیچ سفیر روسیه نیز در خاطرات خود محتوای این نامه را تایید کرده می نویسد که تنها مقصود دوست محمد خان از ارسال نامه و سفیر دریافت کمک مالی از ایران بود که محمد شاه نیز این نامه را با نامه پر آب و تابی پاسخ گفته و وعده داده بود که نیروهای ایرانی به زودی به قصد نجات افغانستان از چنگ کفار به آن صوب عزیمت خواهند کرد. (سیمونیچ، **خاطرات وزیر مختار**، ص. 12)

همچنین ترجمه انگلیسی این نامه در کتاب موهن لال زیر نام **زندگانی امیر دوست محمد خان- امیر کابل** نیز آمده است که از سوی داکتر هاشمیان به زبان دری ترجمه و در امریکا به چاپ رسیده است. این نامه در ص. ص. 236-238 جلد یکم کتاب آمده است.

نامه های امیر دوست محمد خان و دیگر سرداران افغانی را به دربار ایران، می توان در آثار زیر دید:

- 1- افغانستان و ایران، دکتر یوسف متولی حقیقی، 1383، مشهد.
- 2- ایران و افغانستان، محمد علی بهمنی قاجار، 1386، تهران.
- 3- گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان، نصیری مقدم، تهران، 1374.

در این جا بایسته می دانیم ترجمه متن نامه شاه ایران عنوانی دوست محمد خان را از انگلیسی که موهن لال در کتاب خود آورده است، (ترجمه هاشمیان با اندکی ویرایش) بیاوریم. دردمندان متن اصلی پارسی این نامه تا کنون در جایی چاپ نشده است. به گونه یی که موهن لال نوشته

است، دوست محمد خان، وصول فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را نعمت بزرگی برای خود دانسته و یک نقل آن را به پادشاه بخارا فرستاد. شاید این رونوشت در موزه های آسیای میانه موجود باشد :

فرمان اعلیحضرت محمد شاه پادشاه پارس عنوانی امیر دوست محمد خان

جلالت ماآب، عزت و شرافت همراه، نجیب ترین نجیب زادگان، دشمن کافران، امیر دوست محمد خان سردار کابل را با صدور فرمان شاهانه خود مفتخر می سازیم و به اطلاع شان می رسانیم که دو عریضه جلالتماآب شما به وسیله حاجی ابراهیم و محمد حسین خان شرف ملاحظه شاهانه را حاصل نموده اند. محتویات هر کدام آن ها که بیانگر نظرات واقعبینانه آن شرافت ماآب می باشد، از جانب ما از سر تا پا به دقت مطالعه شده و اهداف و خواهش های جلالت ماآب شما نیز توسط نمایندگان فوق الذکر تان به حضور ما گزارش یافته است.

تمام این مراتب مصداق ثبوت صداقت و خلوص نیت شما بوده و مورد قبول و طمانیت و عطوفت شاهانه قرار گرفته و احساس اطمینان به ارادت و صداقت شما بار آورده است.

در باب تقاضای شما برای اتصال به این دولت جاودان و علی الخصوص پیرامون این نظر شما که **کابل به عنوان یکی از ممالک مربوط به سلطنت پارس شناخته شود**، این که شما به طور روز افزون مصروف جنگ با کفار می باشید و با وجود تفوق نسبی قوای دشمن تا کنون موفقانه مقاومت نموده و قلمروهای متصرفات ما را تسلیم دشمن نکرده اند. اما از این که اگر به شما از جانب ما کمک نرسد، شما مجبور خواهید شد از جانب دیگری کمک دریافت نمایید تا که بی نظمی ها و خطرات کنونی به پایان برسند.

مشاهدات شما واقعا صادقانه گزارش یافته و به نظر شاهانه ما واضح و مبرهن است که جلالت ماآب شما یک مجاهد برجسته اسلام می باشید که برای حفظ دین شجاعانه و قهرمانانه می جنگید. هر آینه، هر دو معامله یعنی آرزوی الحاق شما به این دولت جاودان و هم حراست از اسلام و دفاع از سلطنت ما و دین اسلام به خیر و نفع شما می باشد و خداوند به شما اجر خواهد داد. سخاوت شاهانه ایجاب می کند و ما را مکلف می سازد تا التماس شریفانه شما را در تحت حمایت عالی خود قرار داده و از هیچ گونه کمک به شما خود داری ننماییم.

بنا بر آن، قبل از رسیدن نمایندگان جلالت ماآب شما، ما مجدانه تصمیم گرفتیم تا به عزم هرات مارش نماییم و هم اعطای هر گونه کمک را به جلالت ماآب شما منظور نمودیم.

[یادداشت: چون عین نامه، با عین محتوی از سوی محمد شاه عنوانی کهندل خان نیز فرستاده شده بود، از این رو، این بخش نامه را از ص. 26-28 کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان نوشته نصیری مقدم برگرفتیم-گ.]

«موکب همایون از دارالخلافة الباهره به عزم صفحات هرات به حرکت درآمد. بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام به عرض عاکفان سده جلال رسید که ناخوشی وبا در بلاد خراسان شدت دارد. برای انتظار رفع ناخوشی وبا و با تغییر آب و هوا به منزهات و ییلاقات حرکت و چند روزی را در چمن کالپوش به سر بردیم که در خلال این احوال، به عرض مقیمان دربار سپهر مثال رسید که مخدوم قلی یموت ترکمن با الله قلی خان [ازبیک-گ.] (زعیم خیوا) همداستان شده و با بیست هزار سواره اوزبکیه و ترکمانیه، به موضع قارین قلعه که در سمت دشت واقع است، اجتماع

در ماه می 1836 [حاجی حسین علی-گ.] - سفیر افغانستان به اورنبورگ رسید. به او رهنمود داده شده بود «در برابر خطری که حاکم کابل را از سوی انگلیسی ها (که از خاندان سرنگون شده شاهی پیشین سدوزایی افغانی حمایت می کردند) و رنجیت

نموده منتهز فرصت می باشند که در ایام غیبت موکب ظفر آیت، مصدر شرارت و منشاء سرقت گردند و حوالی و حواشی آن حدود را مغشوش نمایند.

تنبیه آن ها را اهم و از سایر مهام الزم دانسته، به مجرد استماع این خبر، برادر اسعد کامگار و نور چشم مظفر نامدار فریدون میرزا را با هشت هزار پیاده نظام، چهار هزار سواره و دوازده عراده توپ به تنبیه آن ها مامور فرمودیم، مفسدین را اطلاع از ماموریت قشون حاصل شده به مضمون کریمه «وقدف فی قلوبهم الرعب» از بیم سطوت هژبران عرضه و غا آن طائفه دغا را پای قرار سست گشته، صرفه در جنگ و صلاح در مکث و درنگ ندیده آذوقه و احوال و اثقال خود را ریخته با عیال به صحاری بی آب و علف فرار نمودند.

برادر معزی الیه آن طایفه بدخواه را تعاقب نموده، در نزدیکی چول، سواره عساکر منصوره و قدری از افواج نظام که مرکوب داشتند به آن ها دوچار شده الجائاً پای ثبات فشرده از صبح الی شام آتش قتال و جدال اشتعال داشته، آخر الامر شکستی فاحش به آن طائفه رسیده، اکثری از آن ها قتل و بعضی اسیر و دستگیر گشته، بقیه السیف خود را به ریگستان بی آب و علف دشت رسانیده از چنگ معرکه رهایی یافتند و بعد از تنبیه آن ها چندی موکب اقدس در کنار گرگان متوقف و امور سایر طوایف آن حدود را منظم ساخته که فصل شتا در رسید و هنگام برف و برد پیش آمد، نهضت موکب همایون به تاخیر افتاد.

لکن چون مقروع سمع همایون افتاد که عالیجاه [کهندل خان-گ.] حسب الامتثال امر اقدس با جمعیت خود به سمت سیستان و نزدیکی های هرات آمده منتظر وصول موکب همایون به آن حدود است، نواب همایون ما نیز معادل بیست هزار پیاده نظام و سواره و چهل عراده توپ و قورخانه روانه خراسان فرمودیم که در ابتدای بهار به اتفاق جمعیت آن عالیجاه به امر تسخیر هرات پردازند و موکب همایون به صوب دارالخلافه رخصت فرمود که به عون الله آن وجود در اول بهار به عنوان جزم و صریح با بقیه سپاه نصرت پناه نهضت آرای ساحت هرات خواهیم شد می باید آن عالیجاه با جمعیت خود در آن جاها توقف کرده منتظر ورود سپاه منصور باشد...»

از جایی که حرکت سپاه ظفرنمون ما به وقفه و معطلی مواجه شده، نماینده خود قنبر علی خان را نزد جلالت ما آب شما اعزام نمودیم و یک قبضه خنجر الماس نشان نیز تحفه گویا به جلالت ما آب شما ارسال کردیم تا به قسم تزیین به کمر صداقت اثر شما آویزان باشد. ما به قنبرعلی خان هدایت داده ایم تا مراتب عطوفت شاهانه را به جلالت ما آب شما به تفصیل بیان کند و البته جلالت ما آب شما نظرات و خواهش های خود را به قنبرعلی خان خواهید گفت تا در مراجعت به حضور ما گزارش داده شود. « ماه شوال 1252.

سینگ - فرمانروای پنجاب، تهدید می نماید؛ [از روسیه-گ.] کمک بخواهد.³⁸

پیام فرستاده شده از سوی دوست محمد که در ماه اکتبر 1835 فرستاده شده بود، چنین بود: «علی که گسیل پیک هذا را بر انگیختند، از این قرار اند: چون شاه شجاع المک محکم به انگلیسی ها پیوسته است و به همین دلیل از سوی سدوزایی ها در برابر ما اعلام خصومت و ناسازگاری شده است. به دلیل این دشمنی، دل امیر صاحب رنجیده است، و او به شما رو می آورد برای آن که میان دو دولت علیه نیروی دوستی و مناسبات اداری برپا گردد و برای این که با این کار جهات مخالف را به یگانگی مبدل گردانید».³⁹

و. آ. پیروفسکی- استاندار اورنبورگ پیشنهاد دوست محمد خان را در باره توسعه مناسبات دوستانه میان روسیه و افغان ها با خشنودی پذیرفت. او با گسیل سفیر به پتربورگ با یاور خود-ویتکیویچ بایسته می پنداشت از امیر حمایت گردد. او نوشت: هرگاه سیک ها به افغانستان بیایند، آن گاه «زمین تهی خواهد گردید و امیدهای ما به مناسبات بازرگانی با این کشور برباد خواهد رفت.»

هرگاه افغانستان را شاه شجاع دست نشانده انگلیس بگیرد، آن گاه این دولت فرمانبردار انگلیس خواهد گردید «و برای رسیدن انگلیسی ها تا بخارا یک گام خواهد ماند. آسیای میانه زیر نفوذ اطاعت آن ها خواهد رفت، بازرگانی آسیایی ما برهم خواهد خورد. آن ها می توانند مردم همسایه های آسیایی ما را در برابر ما مسلح بسازند... آن ها رابا بارود، جنگ افزار و پول تامین نمایند...»⁴⁰

سپس ویتکیویچ به عنوان نماینده روسیه به کابل گسیل گردید. سفیران دوست محمد همچنان به ایران و نیز به متصرفات انگلیس در هند رسیدند.

در این زمان، در ماه مارچ 1836 لرد اوکلند که آدم طرف اعتماد وزیر خارجه او لرد پالمرسن بود، به کرسی گورنر جنرال هند گماشته شد. حکومت ویگ ها که بر سر اقتدار بود، منافع بورژوازی صنعتی انگلیس را بازتاب می دادند. به ویژه به گسترش بازار فروش و اشغال سرزمین ها پیگیرانه تلاش می ورزیدند...

³⁸. «یادداشت ها در مسایل افغانستان»، مجله «روسیه قدیم»، اگوست 1880، ص. 789.

³⁹. بایگانی دولتی منطقه اورنبورگ، فوند 6، پرونده 738، برگ های 3-4.

⁴⁰. «روسیه قدیم»، اگوست 1880، ص. 789.

در انگلیس نشانه های هر چه نو تر بحران مازاد تولید که به سال آینده 1837 پدیدار گردیدند. کمیته زیرزمینی مدیران کمپانی هند شرقی به تاریخ 25 ماه جون 1836 پیام ویژه یی به لرد اوکلند فرستادند که به دستور پالمرستون نوشته شده بود. به گورنر جنرال هند پیشنهاد شده بود تا هرگونه تدبیرها را برای مطالعه همه جانبه وضعیت در افغانستان و به بهانه اقدام متقابل در برابر «نفوذ روسیه» روی دست بگیرد. به اوکلند رهنمود داده شده بود که هرگاه بایسته بداند «قاطعانه در امور افغانستان مداخله نماید».⁴¹

درست در همین هنگام بود که گورنر جنرال نو، نامه امیر افغان را با خواهش وادار ساختن سیک ها برای بازگردانیدن پیشاور و دیگر زمین های افغانی به دست آورد.⁴² مگر انگلیسی

⁴¹ . V. Smith, *The Oxford History of India. From the Earlies., Tim to the End of 1911*, Oxford, 1919, P. 677.

⁴² تا کنون متن اصلی پارسی دری نامه دوست محمد خان عنوانی اوکلند در جایی چاپ نشده است. شاید این نامه در بایگانی های هند یا انگلیس موجود باشد. ترجمه انگلیسی این نامه در جلد یکم کتاب «زندگانی امیر دوست محمد خان- امیر کابل» نوشته موهن لال - جاسوس هندی تبار بریتانیایی ها در کابل آمده است. در این جا ترجمه دری آن را از ص. ص. 227-228 (داکتر هاشمیان)، با اندکی ویرایش می آوریم: «پس از القاب و تعارفات معمول،

چنانچه از مدت درازی به این سو، با رشته های دوستی و مودت، با حکومت بریتانیا متصل بوده ام، پیک رسیدن عالی جناب شما فرصت میمونی برای اشغال کرسی حکومت و انتشار تدبیر و فراست بر کشور هندوستان به شمار می رود و موجبات خوشی و مسرت بی نهایت ما را فراهم آورده و قلمرو توقعات من که قبلا در اثر وزش بادهای سرد زمستان، یخبندان شده بود، با پیام مسرت بار موصلت عالی جناب شما به گلستان بهشت مبدل گردیده است.

به عالی جناب شما مبرهن است که اتکاء به اصول شفقت و کرامت بشری خاصه دولت بریتانیا می باشد. من و کشورم نیز خود را بسیار صادقانه و مجدانه متعهد به این اصول می شماریم و نامه هایی که من از دولت انگلیس دریافت نموده ام، همگی مبین احساسات دوستانه و لطف و مودت و بیانگر این واقعیت اند که در موقع ضرورت معاونت های دوستانه صورت خواهد گرفت.

واقعات اخیر این منطقه، در رابطه با کردار سیک های سرتنبه و گمراه و تخطی آن ها از قرارها و تعهدات، به عالی جناب شما خوب تر روشن است.

هر چه عالی جناب شما در مورد حل و فصل قضایای این کشور صواب می دانید، لطفا نظر تان را به من بنویسید تا آن را سرمشق اجراءات خود قرار دهم. امیدوارم عالی جناب شما شخص خودم و کشورم را از آن خود بدانید و مرا همیشه با دریافت نامه های دوستانه تان سر فراز سازید. هر طوری که در مورد اداره کشور من تصمیم بگیرید، موجب اطاعت خواهد بود».

موهن لال در ادامه می نویسد: «امیر دوست محمد خان نامه های دیگری هم در پی این نامه به حکومت هند بریتانیایی فرستاد و نگرانی و ترس خود را از سیک ها اظهار داشته بود. پریشانی امیر به راستی هنگامی افزایش یافت که لشکر پنجاه هزار نفری سیک از لاهور به پیشاور رسید. این لشکر می خواست انتقام حمله ناگهانی افغان ها بر جمروود را بگیرد که سردار هری سینگ- سپه سالار سیک در آن جنگ کشته شده بود.

عالی جناب اوکلند پاسخ بسیار دوستانه یی به امیر دوست محمد خان گسیل و او را از ناحیه هراس پیوسته یی که از حمله سیک ها داشت، فراغت داد و در بدل آن امضای یک قرار داد دوستانه تجاری را با امیر پیشنهاد نمود.

متن نامه آرل آف اوکلند- گورنر جنرال هندوستان عنوانی امیر دوست

محمد

22 اگست 1836

«بعد از القاب و تعارفات معمول

نامه دوستانه شما را که از طریق سر کلود وید فرستاده بودید، با مسرت دریافت نمودم و از فرصت مساعدی که متصل اشغال کرسی حکومت هندوستان برایم میسر گردیده، کمال مسرت دارم تا بهترین تمنیات و احترامات خود را برای تان تقدیم نمایم.

آرزوی من این است که افغان ها یک ملت واحد و مرفه داشته باشند و با تمام همسایگان خود در حال صلح قرار داشته از طریق مناسبات گسترده تجاری از همه مزایا و منافع که سایر دولت ها بهره مند می باشند، برخوردار گردند. چون که از طریق همین مناسبات مضاعف تجاری است که سایر دول مدارج پیشرفت و رفاه را پیموده اند.

سلف من با آگاهی کامل از این حقیقت که هیچ اقدام سنجش شده برای رونق تجارت، بهتر و موثر تر از گشایش و توسعه مسیر وادی سند نمی باشد، همه مساعی خود را برای تامین این مجرا به منظور توسعه صنایع و تجارت به خرج داده بود و اکنون حمایت و توسعه بیشتر این هدف سودمند و تکمیل این طرح که سلف من موفقانه آغاز کرده بود، هدف و وظیفه من قرار گرفته است.

اطمینان کامل دارم که جناب شما غیر از علاقه مفرط برای موفقیت این طرح، موقف دیگری نخواهید داشت. چون که هر آینه این پروژه خاصا برای تامین ثروت و رفاهیت مردمی می انجامد که شما بر آن ها حکومت می کنید. احتمال دارد که من به زودی چند نفر را به دربار شما مقرر نمایم تا در مورد مسایل تجاری با شما مذاکره نمایند و هدف این گفتگوها تامین منافع مشترک هر دو طرف می باشد.

با تاثر عمیق آگاهی یافته ام که میان شما و مهاراجا رنجیت سینگ اختلافاتی ظهور کرده است.

دوست من، به شما بهتر روشن است که مداخله در امور کشورهای مستقل سنت دولت بریتانیا نمی باشد و روشن است من به طور آنی درک نمی توانم که مداخله حکومت من چگونه می تواند به سود شما بینجامد؟

با این هم مسرور خواهم شد اگر از جانب شما بشنوم چه فکر می کنید از چه راهی به شما کمک کرده می توانم؟ در عین زمان، تنها می توانم امیدوار باشم خود شما بتوانید روشی را برای رسیدن به تفاهم با سیک ها ارائه دهید. این کار نه تنها به سود خود تان، بل که به سود همه

ها خود بر اشغال پیشاور- مرکز مهم بازرگانی و نقطه استراتژییک سنجش داشتند و اصلا در اندیشه کمک به دوست محمد خان نبودند.

در ماه اگست 1836 کابل پاسخ اوکلند را دریافت داشت که در آن آمده بود که انگلیسی ها خواهان آن اند که در سیمای افغان ها یک ملت شگوف را ببینند. با این هم، در نامه رایاکارانه تاکید گردیده بود که انگلیسی ها با «شگفتی زدگی» در باره دعاوی میان افغانستان و سیک ها آگاهی یافته اند.

اوکلند با یاوه سرایی اعلام داشت که حکومت بریتانیا در امور کشورهای مستقل مداخله نمی نماید. مگر [با این هم] از میانجیگری در دعوا خود داری نمی ورزد. اوکلند سپس در باره آرزومندی خود مبنی بر «تنظیم» مناسبات بازرگانی با افغانستان و در باره گسیل سفیر ویژه به کابل با این مقصد اعلام داشت.⁴³

حکومت بریتانیا در هند با اتخاذ تدبیرهای مشخص در زمینه تصرف بازارهای خاورمیانه به سال 1836 الکساندر برنس را با گروه بزرگی از همکارانش به کابل گسیل داشتند. به او وظیفه سپرده شده بود تا موافقتنامه های تجاری یی را با حاکمان دولت های واقع بر سر راه به سوی کابل عقد و نقشه نهایی بخش قابل کشتیرانی رود سند را ترتیب بدهد و به گونه یی که جان آدم- یک متشبت لندنی نوشت: «امکانات گشایش یک بازار مکاره بزرگ بین المللی را در کرانه های این رود [مانند

کشورهای منطقه خواهد بود که دو ملت همسایه مناسبات دوستانه و توافق باهمی را حفظ نماید.

التجا دارم تمنیات دوستانه و احترامات مرا بپذیرید.
امضاء- اوکلند.»

⁴³. J. W. Kaye, History of the War in Afghanistan, vol. 1, p. 170-171.

ک. ف. نایمن- تاریخ نویس آلمانی ارزیابی دقیقی از روش ها و شیوه های «تنظیم بازرگانی» که هر از چندگاهی استعمارگران به کار می گرفته اند، داده است. او در سال 1847 نوشت: «تا همین اکنون، هنوز هم تنها در باره تجارت و در باره مناسبات صلح آمیز غیر نظامی گفته می شود. مگر، روشن است که چند سده چنین کلماتی از دهان اروپایی ها در آسیا شنیده می شود.

هنگامی که «سردار نشینک» ها و قبایل آسیایی نمی خواهند اجازه بدهند زیر نام مناسبات دوستی- تجاری خود را فریب بدهند، تهدیدات و نیروی سلاح آن ها را به نافرمانی نامحدود وادار می سازد. چنین بود در گذشته و چنین است کنون هم (ک. ف. نایمن، *افغانستان و انگلیسی ها در 1841 و 1842*، ترجمه از انگلیسی، مسکو، 1842، ص. 10-11).

بازار «نیژگورودسکی روسیه» [به مقصد تامین تجارت بزرگ و ارزشمند با آسیای میانه برای انگلیس بررسی نماید».⁴⁴

مگر بر هیات «بازرگانی» برنس بود تا نقش مهمی را نه تنها در عرصه بازرگانی بازی نماید. این هیات می بایستی به اشغال افغانستان مساعدت می نمود تا آن را به تخته خیزی برای گستره جویی آتیه بورژوازی انگلیس در خاور مبدل گرداند.

نامه هایی که میان برنس و چ. ماسون (که سر از 1832 در افغانستان به عنوان اجنت مخبر کمپانی هند شرقی کار می کرد و به سر می برد)؛ رد و بدل می شد، بسیار جالب است. به تاریخ 2 فبروری 1837 برنس به ماسون نوشت که «نیاز فزاینده به بازارها برای بازرگانان در سراسر جهان، حکومت را ناگزیر گردانیده است درست مانند لایه های بازرگانی تلاش عظیمی را به کار ببندد تا بازرگانی رود سند و کشورهای پیرامون آن را باز نمایند».

ماسون در این پیوند، هیچ تردیدی نداشت. چون رود سند و «کشورهای پیرامون آن» هیچگاهی در گذشته چونان «بازاری برای مقادیر عظیم مصنوعات مونوفاکتوری بریتانیایی» برای بازرگانی بسته نبودند. ماسون در آینده نوشت: نتیجه مشی اجرا شونده زیر درفش بازرگانی؛ پیشروی سپاهیان به زمین هایی که در کنار این رود و فراسوی آن واقع بودند و کاربرد رود سند «نه برای بازرگانی بل برای مقاصد نظامی بود».⁴⁵

به راستی هیات برنس می بایستی علی الخصوص تدارکات مهمی را برای اشغال نظامی افغانستان اجرا می نمود. دستور العملی که برنس از گورنر جنرال به دست آورده بود، او را مکلف می گردانید تا به گونه همه جانبه با وضعیت حکومت افغانستان، با بودجه کشور، نفوذ سران مختلف، نیروی نظامی آن و منابع آن و نیز مناسبات آن با کشورهای همسایه آن آشنا شود.⁴⁶ برای انجام این وظایف، در ترکیب میسیون، روبرت لیچ- «لیتینانت مهندسان بمبی»، جان وود- لیتنانت نیروی دریایی هند و داکتر پرسیوال لرد شامل ساخته شدند. به روبرت لیچ رهنمود داده شده بود «توان نظامی کشوری را که در برابر او قرار داشت، ارزیابی کند».⁴⁷

⁴⁴ G. Adam, Abstract of Proceedings Relative to the Trade on the Indus, J. Barnes, Narrative of a Visit..., p. 65.

⁴⁵ Ch. Masson, Narrative of Visit..., p. 65.

⁴⁶ Papers . East India (Cabul and Afghanistan) , L. 1859, p. 14.

⁴⁷ . الکساندر برنس، کابل در سال های 1836، 1837 ترجمه از انگلیسی، بخش 1، مسکو، 1847، ص. 7-8.

به وود- تحقیق راه های آبی (در گام نخست- آمو) و به لُرد- مطالعه منابع طبیعی جاهایی که او از آن بازدید می کرد، سپرده شده بود.

برنس در دسامبر 1837 به کابل رسید و آغاز به گفتگوها نمود. او با اعلام مبدل ساختن رود سند به یک شاهراه کشتیرانی از دوست محمد خواست افغانستان را برای بازرگانی انگلیس بگشاید. امیر مساعدت کامل خود را در زمینه وعده داد اما همراه با آن پاسخ داد که کشور در اثر جنگ با سیک ها برباد رفته است و پارچه پارچه شده است. هرگاه انگلیس به او در باز گردانیدن پیشاور کمک نماید، آن گاه او و حکومتش وفادار ترین دوستان آن خواهند بود.

برنس به دوست محمد خان از سوی حکومت بریتانیا در هند وعده حمایت داد. او همچنین به حکومت قندهار- کهندل خان در صورت پیشروی سپاهیان ایرانی به سوی قندهار تضمین داد. گفتگوها کامیابانه به پایان موفقیت آمیز خود نزدیک می شدند. به تاریخ 20 دسامبر 1837 برنس به لرد اوکلند نامه یی گسیل داشت که در آن نشاندهی کرده بود که تنظیم مناسبات میان انگلیس و افغانستان با هیچ دشواری یی رو به رو نیست. برای این کار تنها نیاز است که حکومت بریتانیا حد اقل توجه را به آرزومندی های دادگرانه دوست محمد خان داشته باشد.⁴⁸

مگر محافل حاکمه انگلیسی هرگز به برپایی مناسبات دوستانه با دوست محمد خان مایل نبودند و قصد نداشتند به پایان دادن به خصومت ها میان او سیک ها بپردازند. اقدامات برنس خشم مقامات را برانگیخت. [به گونه یی که-گ.] اقدامات او بی اعتبار اعلام گردید و خود او را متهم به پا فراتر نهادن از دایره صلاحیت هایش نمودند.⁴⁹

مکناتن، در نامه پاسخی بیستم جنوری دبیر حکومت بریتانیا در هند، به نمایندگی از گورنر جنرال به برنس نوشت که امیر می بایستی اندیشه های بازپسگیری پیشاور را از سر خود دور کند و نیز بی درنگ هرگونه گفتگوها را با نماینده روسیه پایان بدهد. در غیر آن، اوکلند تهدید می کند سفارت انگلیس را بازپس فرا خواهد خواند و این کار را چونان برهم زدن آشکار مناسبات میان انگلیس و افغانستان ارزیابی خواهد کرد.⁵⁰ مکناتن همراه با آن، لزوم ادامه «مراسلات دوستانه با بخارا و خوقند» را نشاندهی کرد. این رهنمود با آن پیوند

⁴⁸ . Papers. East India, 1859, p. 89-93.

⁴⁹ . J. W. Kaye, History of the War in Afghanistan, vol. 1, p. 190-191.

⁵⁰ . Papers..... P. 111-115.

هر دو نامه (نامه الکساندر برنس تاریخی 20 دسامبر 1837 و نامه مکناتن تاریخی 20 جنوری 1838) تقریباً بیخی از «پرونده آبی» که به سال 1839 به دسترس پارلمان گذاشته شده بود، بیرون کشیده شده بود.

داشت که مادامی که برنس در کابل سرگرم گفتگوها بود، لرد و وود رهسپار شمال گردیده بودند.

لرد زمان مدیدی خان نشین کندز را مطالعه کرد. در حالی که وود سرگرم گرد آوری مواد اکتشافی در مناطق حومه پامیر-گستره علیای رود آمو- و اخان و سر کول بود. لیچ در این هنگام در قندهار بسر می برد و به برنس اطلاعاتی را در باره وضع در واحه های قندهار و هرات و در ایران گسیل می داشت.

برنس برپایه دستوره‌های به دست آورده، از دوست محمد خواست تا از حقوق خود بر پیشاور دست بکشد و به مناسبات با روسیه پایان ببخشد. [مگر با توجه به این که-گ.] این اظهارات، در عمل استقلال دولت افغانستان را نقض می نمودند، از سوی امیر رد گردیدند. او به برنس گفت: «من می بینم که انگلیس به دوستی من بهایی نمی دهد. من دروازه شما را زدم. مگر شما در را به رویم نگشودید و به من پاسخ رد دادید. راستش، روسیه بسیار از ما دور است. مگر از راه پارس ... می تواند به ما کمک نماید».⁵¹

در پیوند با موقف آشتی ناپذیری که «هیات بازرگانی» انگلیسی بر پایه رهنمود به دست آورده [از هند که آن را در بالا بازتاب دادیم]، گرفته بود؛ ادامه گفتگوها بیهوده بود. این بود که برنس به تاریخ 26 اپریل 1838 کابل را ترک گفت. از دیدگاه دیپلماتیک، سفارت برنس دستاوردی به همراه نداشت. این کار، مگر حلقه‌ات حاکمه بریتانیایی را که برنامه های تثبیت سلطه کامل خود را بر خلق افغانستان در سر می پروراندند، نگران نمی ساخت. برای تحقق این برنامه ها، روی دیگر پویایی های برنس و دیگران اشتراک کنندگان «بازدید دیپلماتیک» از افغانستان بس مهم بود. این امر در مواد «سیاسی، جغرافیایی و بازرگانی» که از سوی اعضای هیات به حکومت انگلیس در هند ارائه نموده بود، بازتاب یافته بود.

در میان آن ها «شرح وضعیت ارتش کلات در 1837»، «شرح گذرگاه خیبر، آبراه های رود سند و کتل های هندوکش»، «یادداشت هایی در زمینه اکتشاف راه ها از کابل به سوی ترکستان» و دیگر داده های رنگارنگ اطلاعاتی در باره هرات و ... بودند.

در این داده ها، اطلاعات بس دقیقی در باره راه ها از هند به سوی افغانستان و آسیای میانه، در باره وضعیت سیاسی اقتصادی و نظامی در خان نشین های آسیای میانه- نواحی کرانه های چپ رود آمو و مناطق مختلف افغانستان و سند

⁵¹. ک. ف. نایمن، *افغانستان و انگلیسی ها در سال های 1841 و 1842*، ص.

بازتاب یافته بود. به این مواد برای تدوین طرح عملیاتی حمله نظامی بر زمین‌هایی افغانی و نیز بر مناطقی از آسیای میانه نیاز بود.⁵² همه این‌ها «شکست دیپلماتیک» سفارت برنس را که در آن در واقع آگاهانه و به عمد محافل حاکمه بریتانیای کبیر به سوی آن شتافتند، یکسره جبران می‌نمودند.

در اوضاع پدید آمده، ویتکیویچ- نماینده روسیه که پس از برنس به کابل آمده بود، به موفقیت‌های معینی دست یافته بود. به او رهنمود داده شده بود به فنودال‌های افغانی لزوم وحدت تنگاتنگ آن‌ها را در برابر خطر خارجی خاطر نشان بسازد. *درست در همین نکته، تفاوت عینی سیاست روسیه (که در پی تحکیم تمامیت ارضی و استقلال دولت افغانستان بود)، از سیاست انگلیس (که برای فروپاشی این دولت و مبدل ساختن آن به مستعمره خود زمینه‌سازی می‌کرد)، بازتاب می‌یافت.*

در دستور العملی که ویتکیویچ از وزرات خارجه به دست آورده بود، آمده بود- حاکمان افغانی را با هم آشتی دهید. به آن‌ها توضیح دهید که به چه پیمانه هم برای آن‌ها مشخص و هم برای امنیت متصرفات آن‌ها سودمند است که آن‌ها با هم سازگار باشند و تنگاتنگ در کنار هم باشند. برای این که خود را از دشمنان خارجی و آشوب‌ها و فتنه‌های داخلی در امان نگهدارند.

با متقاعد ساختن حاکمان افغانی در سودمندی اتحاد تنگاتنگ میان ایشان، همچنین به آن‌ها لزوم بهره‌گیری از حسن نظر و تحت‌الحمایگی پارس توضیح داده شود. زیرا آن‌ها به تنهایی و به گونه جداگانه به هیچ‌رو توان آن‌را ندارند در برابر دشمنان مشترک بیستند و به همین دلیل بر آنان است تا نیروهای شان را متحد بسازند و بر تکیه‌گاه دولت همسایه که دارای وزن سیاسی معینی است، تکیه زنند...»⁵³

در دستور العمل همچنین سودمندی توسعه مناسبات بازرگانی روسیه و افغان‌ها نشاندهی شده بود. ویتکیویچ به دوست محمد خان مساعدت روسیه را در مبارزه به خاطر بازپس‌گیری پیشاور وعده سپرد. این حمایت که از سوی دولت دوست محمد خان تقاضا گردیده بود، در افغانستان تاثیر [نیکو] و بزرگی برجا گذاشت. ویتکیویچ به آگاهی کنت سیمونیچ سفیر روسیه در

⁵². Papers. East India (Cabul and Afghanistan), 1859, Reports and and papers, Political, Geographical and Commercial Submitted to Government, by Sir Alexander Burnes, B. N. I., Lieutenant, Leech, Bo E. Doctor Lord, Bo, M. S., and Lieutenant Wood, I. N. Employed on Missions in the Years 1835-36-37, in Scinde, Afghanistan, and Adjacent Countries. Calcutta, 1839.

⁵³. دستور العمل به ویتکیویچ، تاریخی 14 می 1839، اسناد کمیسیون باستانشناسی قزاقی، جلد 8، سند 874، ص. 944-947.

تهران رساند که امیر متمایل به تحکیم و توسعه پیوندهای دوستانه با روسیه است.⁵⁴

پیک در باره دستاوردهای میسیون ویتکیویچ هنگامه بزرگی را در میان حکومت بریتانیا در هند و در خود انگلیس برانگیخت. رسانه های انگلیس، در باره گویا «تهدید روسیه» که بر سر هند آویزان است، داد نگرانی سر دادند و در باره آن که دوست محمد خان «دشمن سوگند خورده» انگلیس است و حتا هستی امپراتوری بریتانیا به قمار افتاده است. همین گونه سر و صدا ها در پارلمان انگلیس هم بالا شده بود.

میلبورن- نخست وزیر، پالمرستون- وزیر خارجه و اوکلند- گورنر جنرال هند، آشکارا مشی یی را در راستای راه اندازی جنگ در برابر افغانستان اعلام نمودند. سردمداران بریتانیا برای «مدلل ساختن» مشی تجاوزکارانه خود، «کتاب آبی» ویژه یی را در باره مناسبات انگلیس و افغان چاپ کردند. در این کتاب، آن ها یگراست به راه عکس گزارش برنس رفتند که نوشته بود که در شرایط معینی دوست محمد می تواند همپیمان وفادار و سرسپرده انگلیس گردد که به هیچ رو موقف آن را تهدید نمی کند.

«مراسلات مربوط به مسایل افغانستان» که به سال 1839 به چاپ رسید و به پارلمان ارائه گردید، در بر دارنده اسناد دستکاری شده بود که بیخی روند راستین رخدادها را تحریف می کرد. این سیاهنمایی از آن جا بر می خاست که انگلیسی ها در پی توجیه تهاجم سپاهیان به افغانستان بودند.

کارل مارکس و فریدریک انگلس که به دقت تاریخ انگلیس را مطالعه نموده بودند، بر دستکاری در اسناد مرتبط با مشی انگلیس در قبال افغانستان اشاره نموده اند. مارکس در پیوند با این نوشت: «آقای دنلوپ با دست یازیدن به حمله- با شامل ساختن پیشنهاد در باره گزینش کمیته در باره اسناد افغانستان که پالمرستون به مجلس ارائه نمود، به سال 1839 ثابت ساخت که پالمرستون در حقیقت آن ها را جعل کرده است».⁵⁵

مارکس در جای دیگر نشاندهی نمود که: «پالمرستون، تهاجم به افغانستان را با آن توجیه می نمود که [گویا-گ]. سر الکساندر برنس تهاجم را چونان ابزاری که برای برهم زدن دسیسه های روسیه در آسیای میانه کارا است، مشوره می داده

⁵⁴. گزارش ویتکیویچ، تاریخی 24 نوامبر 1837، نگاه شود به آ. ل. پوپف، *مبارزه به خاطر تخته خیز آسیای میانه*، «یادداشت های تاریخی»، شماره 7، 1940، ص. 206.

⁵⁵. ک. کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، چاپ یکم، جلد 12، بخش 2، ص. 189.

است. مگر به گونه‌ی‌ی که بر می‌آید، سر الکساندر برنس درست و دقیقاً بر عکس عمل نموده بود و به همین دلیل همه خواهش‌های او به سود [دوستی با -گ.] دوست محمد خان در «کتاب آبی» پالمرستون حذف شده و بازتاب نیافته بودند. آن هم در حالی که مراسلاتی که با تحریف و جعل ارائه گردیده بود، بیخی ماهیت ضد آن چه را که در اول داشت، یافته بود».⁵⁶

مارکس با بازگشت بر سر این مطلب بار دیگر نوشت: «نخستین جنگی را که پالمرستون بدون [تایید پارلمان] به راه انداخته بود، جنگ افغانستان بود که او آن را با اسناد دروغین بافته شده کمرنگ‌تر کرد و توجیه نمود».⁵⁷

لویی بلان-رجل اجتماعی فرانسه که زمان درازی در انگلیس زیسته بود و سیاست آن کشور را پیگیرانه بررسی می‌کرد، گواهی می‌دهد که: «لرد اوکلند برآن شد تا به افغان‌ها چنان فرمانروایی بدهد که همه چیزش را مدیون و مرهون انگلیس باشد و دست‌نشانده و برده آن و برای این کار حکومت بریتانیا دست به قلب به مفهوم کامل کلمه یازید.

«مراسلات در رابطه با افغانستان» در 1839 از سوی دولت، برای ارائه به پارلمان با چنین تحریفاتی چاپ گردید که مستقیماً سنجش داشتند بر آن که پارلمان را متقاعد سازند گو این که نخست دوست محمد در برابر انگلیس به سود روسیه دست به توطئه یازیده بود و دو دیگر این که این امر با گزارش‌های سر الکساندر برنس تایید می‌گردد».⁵⁸

در واقع، امیر به رغم شکست گفتگوها با برنس، هرگز با انگلیس سر دشمنی نداشت. با آن که نتوانست در برنامه‌های خود کامیاب گردد. او در «پدرود نامه» خود به تاریخ 23 اپریل 1838 به برنس نوشت که از پذیرش پیشنهادها در زمینه مساعدت از سوی کشورهای دیگر خود داری ورزیده بود. چون به کمک انگلیسی‌ها در مساله پیشاور امیدوار بود. مگر چنین کمکی ارزانی نگردید و او در امیدهای خود سرخورده شده است».⁵⁹

محافل حاکمه انگلیس با تحریف حقایق، آمادگی پویایی را برای تهاجم به افغانستان به راه انداختند. لویی بلان با نیشخند و ریشخند و کنایه نوشت: «هرگاه به راستی گوش‌های دوست محمد خان با تلقینات روسیه باز گردیده بود، پس نباید

⁵⁶. ک. مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، چاپ یکم، جلد 12، ص. 267-

268.

⁵⁷. همان جا، ص. 208.

⁵⁸. لویی بلان، نامه‌ها در باره انگلستان، ترجمه از فرانسوی، جلد 2، سانکت پتر بورگ، 1866، ص. 52-53.

⁵⁹. Papers.....p. 223.

لحظه‌ی درنگ را روا داشت و وقت را تلف کرد. باید بی درنگ خاک او را اشغال کرد و او را اسیر گرفت و به جای او شاه شجاع را نشانند که هر چند به دست اتباع خودش سرنگون شده بود. مگر از یک موهبت عظیم برخوردار بود و آن این که در لودهیانه با مستمری حکومت انگلیسی- هندی به سر می برد و در نتیجه آدمی بود که می شد به سرسپردگی اش سنجش کرد!⁶⁰

در مرکز نظامی هند بریتانیایی- در سمله، تابستان 1838 پیگیرانه طرح‌ها و نقشه‌های کارزار افغانستان تدوین می شد. این طرح‌ها مبدل ساختن افغانستان را به تیول (وسال) انگلیس در نظر داشتند. برای دستیابی به این مقصد، راه‌های گوناگون پیشنهاد می شد. بر پایه یکی از این طرح‌ها که در آغاز از سوی اوکلند برگزیده شده بود، پیکار باید با «خون بیگانه» پیش برده می شد. به رنجیت سینگ رهنمود داده شد تا با سپاهیان خود به سوی افغانستان بتازد. سپاهیان او را باید دسته‌های شجاع‌الملک که آن‌ها را درست مانند سیک‌ها انگلیسی‌ها در نظر داشتند با پول و مشوره‌های خود پشتیبانی نمایند؛ همراهی می کردند. افزون بر این، برای [یاری] به «ارتش شاه شجاع»، افسران بریتانیایی گماشته شده بودند.⁶¹ چنین طرحی، مگر؛ پس از چندی به خاطر هراس از آن که «لشکرکشی افغانی» بدون شرکت سپاهیان انگلیسی به پیروزی نخواهد انجامید؛ کنار گذاشته شد.

اوکلند به ک. اوئید و الکساندر برنس که بزرگترین کارشناسان مسایل افغانستان شمرده می شدند، پیشنهاد کرد پنداشت‌های خود را در رابطه با مشی آینده در مساله افغانستان ارائه نمایند. کپتان اوئید بر لزوم پشتیبانی از تمایلات جدایی خواهانه برخی از سران افغانی و تجزیه افغانستان پا می فشردند. او می پنداشت که متحد ساختن و تحکیم این کشور خطر بزرگی را در قبال دارد و مهم تر از همه این کار برای منافع انگلیس زیانبار است.⁶² مگر هرگاه بتوانیم افغانستان را چونان یک دولت حفظ هم نمایم، بایسته است تا برای حفظ ماتقدم، دوست محمد خان را از قدرت کنار زده، آن را به شجاع‌الملک سپرد».

برنس نیز اعلام داشت که بهترین فرمانروای هوادار انگلیس افغانستان شاه شجاع خواهد بود. بسنده خواهد بود تا با رنجیت سینگ به سازش برسیم که او به دو هنگ «سپاه» شجاع‌الملک، چهار- پنج هنگ خود را بیفزاید و پیروزی شاه پیشین تامین خواهد گردید.»

⁶⁰. لویی بلان، ص. ص. 51-52.

⁶¹. یادداشت‌های اوکلند، تاریخی 12 ماه می 1838، و نیز

W. K. Fraser- Tytler, *Afghanistan. A Study of Political Developments in Central Asia*, L., 1950, p. 106, 107.

⁶². J. W. Kaye, *History of the War in Afghanistan*, vol. 1, p. 357-358.

برنس نوشت: «برای این کار، بر شجاع الملک حتا لازم هم نیست از پیشاور به سوی افغانستان برود: «... بایسته است که از این شهر پیامی برای باشندگان خیبر، کوهستان، کابل و همه افغان ها بفرستد با این توضیح که مهاراجا و انگلیس ها مشاوران او هستند و نیز این که او باید [در میان] آن ها 200-300 هزار روپیه را پخش نماید و «پس از دو سه ماه، پادشاه حقیقی افغانستان خواهد گردید. مگر انگلیسی ها می توانند همچنین با دوست محمد خان هم که نسبت به ما حسن نظر دارد، همکاری نمایند».

برنس چنین ادامه می دهد: «... هرگاه [ما] نیم آن چه را که برای دیگران می کنیم، برای او می کردیم ... او فردای آن هم از پارس و هم از روسیه می برید.»⁶³

با این هم، شورایی که در سمله در حضور گورنر جنرال گرد آمده بود، دیگر اندیشه اشغال کامل افغانستان و برده ساختن و در بند کشیدن توده های آن را در سر می پروراند و برنامه آن را ریخته بودند. پس از بررسی های مفصل، تصمیم گرفته شد نیروهای نظامی بزرگی از جمله یگان های «ناب» بریتانیایی را گسیل دارند. در آن زمانی که در سمله طرح های کنار زدن دوست محمد و برپایی تسلط بریتانیا بر افغانستان در دست تدوین بود، نزدیک ترین دستیار اوکلند-مکناتن سرگرم آماده سازی جنبه های سیاست خارجی جنگ بود. در ماه می 1838 او برای جذب پنجاب به حمله بر افغانستان به لاهور فرستاده شد.

مکناتن با دستاویز ساختن توافقنامه های پیشین رنجیت سینگ با شجاع الملک که بر اساس آن تعهد سپرده بود به او در گرفتن قدرت کمک نماید، بر مشارکت پویای سپاهیان سیک در لشکرکشی پیش رو پافشاری کرد.⁶⁴

به تاریخ 16 جولای 1838 شجاع الملک و به تاریخ 23 جولای 1838 مهاراجا رنجیت سینگ «قرار داد سه جانبه» نامنهادی را که از سوی مکناتن تدوین گردیده بود و انگلیس نیز در آن مشارکت داشت، امضاء نمودند.

نظر به شرایط آن، شاه شجاع در ازای پشتیبانی نظامی-سیاسی به انگلیسی ها، سند و به رنجیت سینگ پیشاور و دیگر زمین

⁶³. نامه نیمه رسمی الکساندر برنس به مکناتن، تاریخی 2 جون 1838، Papers. East India....p. 241-242.

در همین باره در میموراندم ویژه الکساندر برنس هم یاد آوری شده است. همان جا، ص. 243-246.

⁶⁴. گزارش اوکلند به کمیته پنهانی شورای مدیران کمپانی هند شرقی، تاریخی 13 اگوست 1838، همان جا. ص. 243-246.

های خاوری افغانی را واگذار می‌گردید. او همچنین متعهد می‌گردید که در سیاست خارجی خود تابع منافع انگلیس بوده و بر هرات⁶⁵ ادعایی نداشته باشد.⁶⁶

محافل حاکمه بریتانیا آشکارا جنگ را در برابر افغانستان با تلاش برای تثبیت سلطه خود بر خلق افغانستان و مبدل

⁶⁵. دلیل این امر چند چیز بود:

یکی این که شاید انگلیسی‌ها به هرات در چانه زنی‌های آینده سیاسی با ایران نیاز داشتند و در آن هنگام در برنامه نداشتند آن را به قلمرو شاه شجاع درانی پیوند دهند. آن‌ها به گونه‌ی که در آینده در آستانه بر تخت نشاندن امیر عبدالرحمان خان دیده شد، می‌خواستند با توجه به دشمنی‌های روسیه و ایران بر سر «هفده شهر قفقاز» که روس‌ها از ایرانی‌ها با معاهده‌های گلستان و ترکمان‌چای گرفته بودند، با دادن هرات به ایران چونان یک رشوه سیاسی، آن کشور را به سوی خود بکشانند و از روسیه دور سازند و در آینده در صورت نیاز بار دیگر به روسیه به جنگ بیندازند.

این در حالی است که مناسبات ایران و انگلیس، در پی مخالفت انگلیس با افتادن سردار نشین‌های افغانی به دست ایران، به ویژه رو به رو ساختن لشکرکشی ایرانی‌ها بر هرات با شکست و نیز با آوردن کشتی‌های جنگی به خلیج پارس، سخت تیره شده بود. روشن است انگلیسی‌ها برای کشاندن ایرانی‌ها به سوی خود به دستاویزی نیاز داشتند.

چنین چیزی- یعنی سپردن هرات به ایران و متصل ساختن قندهار به متصرفات هند بریتانیایی در سیمای یک سردارنشین مسقل، در آستانه نشان دادن امیر عبدالرحمان خان بر تختگاه کابل در برنامه انگلیسی‌ها بود. مگر با تعویض حکومت در لندن، این اندیشه برهم خورد و دولت نو انگلیس بر آن شد تا با متحد ساختن سردار نشین‌های افغانی و با انضمام ترکستان جنوبی (صفحات شمال که پسان‌ها «ترکستان افغانی» نام گرفت و در واقع همان بلخ و تخارستان باستانی است) با آن، کشوری را به نام *افغانستان* در سیمای کنونی به میان بیاورند.

البته، شالوده چنین کشوری در گذشته در دوره دوست محمد خان بار دوم از سوی انگلیسی‌ها ریخته شده بود، مگر نه به گونه نهایی. درست در دوره عبدالرحمان خان بود که چنین چیزی نهایی شد. البته، در تفاهم با روسیه تزاری بر پایه سازشنامه‌های سیاسی.

دلیل ظاهری آن بوده که انگلیسی‌ها با هراتی‌ها بند و بست‌هایی داشتند و ناگزیر بودند مسایلی را برای حفظ ماتوقم لحاظ کنند. روشن است که شاه محمود با شاه شجاع دشمنی و بر سر پادشاهی رقابت داشت و از همین رو کامران- پسر محمود نمی‌توانست از این دشمنی دیرینه چشم‌پوشد.

دلیل دیگر دشمنی دیرینه‌ی بی‌بود که میان وزیر یار محمد خان الکوزایی و شاه شجاع وجود داشت. روشن است که در دوره پادشاهی شاه محمود بار دوم، او عبدالله خان الکوزایی- پدر یار محمد خان را به سمت حکمران کشمیر گماشته بود. هنگامی که شاه شجاع روی کار آمد، شیر محمد خان بامیزیایی- وزیر خود ملقب به مختار الدوله را برای گرفتن کشمیر فرستاد که پدر یار محمد خان در برابر شیر محمد خان بامیزیایی شکست نمود و حکومت کشمیر را از دست داد. -گ.

⁶⁶. P. Sykes, History of Afghanistan, vol. 2, p. 1-2.

ساختن سرزمین آن به تخته خیز برای گستره جویی های آینده به سوی آسیای میانه به راه انداختند. جنگی که انگلیس در برابر افغانستان آماده ساخته بود، دارای بار آشکارا هویدا تجاوزکارانه و اشغالگرانه بود. لرد ائلن بورو که به سال 1842 به جای اوکلند به کرسی گورنر جنرال هند گماشته شد، صادقانه به این امر اعتراف می کرد. «ما با کابل برای آن جنگیدیم که فرمانروایی را که می توانست قبایل را گرد هم بیاورد، سپاه را بیاراید و نظم را برپا دارد، کنار بزنیم.»⁶⁷

به تاریخ یکم اکتبر 1838 در سمله اعلامیه حکومت بریتانیا در هند در باره علل تهاجم نظامی به افغانستان به چاپ رسید.

بنا به ارزیابی و و گریگوریف - خاورشناس برجسته روسی «این سند، سندی بود که در تاریخ دیپلماسی چونان *لجن پراگنی سراپا دروغین* برجسته گردید...»⁶⁸

در اعلامیه، در باره قصد دوست محمد خان مبنی بر حمله بر رنجیت سینگ - «متحد ما» که می توانست! بر بازرگانی انگلیس و «نیاز حکومت بریتانیا در اوضاع صلح آمیز» تاثیر بگذارد، گفته می شد. در باره «مناسبات پنهانی» افغانستان با ایران که گویی در برابر انگلیس نشانه گرفته شده بود در باره پایان ناکام «هیات بازرگانی» برنس.

مادامی که کابل زیر فرمان دوست محمد خان باشد، «ما نمی توانیم امیدوار باشیم که آرامش در همسایگی ما تامین خواهد گردید و یا این که منافع امپراتوری هندی ما برهم نخواهد خورد». اوکلند این موضوعات را اعلام داشت و ابراز داشت که او «لزوم اتخاذ تدبیرهای بی درنگ را برای پیشگیری از پهن شدن سریع دسیسه های خارجی و تجاوز در برابر قلمرو ما احساس می نماید».

با در نظر گرفتن همه این ها، در اعلامیه سپس آمده بود که گورنر جنرال «به وضعیت بذل توجه نموده بود و ادعای شاه شجاع- پادشاه که هنگامی که به قدرت بود، مشارکت پویایی در سازماندهی مقاومت باهمی در برابر دشمنان خارجی ورزیده بود... و پس از اشغال امپراتوری او از سوی حاکمان کنونی، پناهگاه شاینده یی در متصرفات بریتانیایی یافته بود».

⁶⁷ . و. اسپولاتف، *انگلیس و افغانستان*، مجله «پرونده»، شماره 2، 1879،

ص. 94.

⁶⁸ . «تحاشی و تعلیقات» و. و. گریگوری یف به کتاب ریختر (ریشتر)، «زمینداری آسیا... کابلستان و کافرستان»، سانکت پتر بورگ، 1867، ص.

887.

اوکلند با یاوه سرایی با تاکید بر عدم محبویت «رهبران بارکزیایی» در افغانستان و در باره «سمپاتی نیرومند سراسری» مردم افغانستان به شاه شجاع، اعلام نمود که انگلیسی ها بر آن شدند به شاه شجاع کمک نمایند و بگذارند که او با سپاهیان خود به افغانستان برود و از سوی ارتش بریتانیا در برابر مداخله خاجی و دشمنان حمایت خواهد گردید». پس از انجام این کار، سپاهیان بریتانیایی از آن کشور بیرون خواهند شد.

در پایان، تکرار می گردید که همه این ها، همه و همه به مقصد تامین «امنیت متصرفات دیهیم بریتانیا» و نیز برای آن که به احیای وحدت و رفاه مردم افغانستان کمک شود»،⁶⁹ انجام می شود.

[سر] جان کئی- مولف یکی از آثار انگشت شمار پژوهشی نسبتاً عینی در باره این جنگ... هم‌نوا با و. و. گریگوریف در باره «مانیفست سمله» لرد اوکلند بسیار به روشنی نوشت: «هرگاه او جامع جعلیات مطلق نامیده نشود، می شود او را چونان بی آبرو ترین تحریف کننده واقعیات پرداز کرد».⁷⁰

رشتیا، علل راستین حمله بر افغانستان را خوب بازتاب داده است: «لرد اوکلند می دانست که برای عملی نمودن پلان های دور و دراز انگلیسی ها در شرق میانه که تثبیت کنترل نظامی و سیاسی را بر سند، پنجاب، کابل، قندهار و هرات در نظر داشت، بر انگلیس ها لازم است تا در این مناطق چنان حاکمانی داشته باشند که بی چون و چرا در همه مسایل از حکومت بریتانیا اطاعت کنند و اصلاً از خود دیدگاهی نداشته باشند و آله یی باشند در درست نمایندگان انگلیس و صرف به نام قدرت داشته باشند.

روشن است که چنین حکامی مانند امیر دوست محمد خان و برادرانش که نظر خود و پلان های خود را داشتند و هیچگونه مداخله را در امور داخلی کشور خود اجازه نمی دادند، کسانی بودند که برای این مقاصد به در نمی خوردند...

سر انجام، انگلیسی ها تصمیم گرفتند آشکارا از قوای نظامی کار بگیرند و خاندان محمد زایی⁷¹ را سرنگون نمایند. به جای آن ها در افغانستان شاه شجاع را که در دست انگلیسی ها بود، بگمارند و این حق را برای انگلیسی ها به دست بیاورند و تثبیت نمایند که در افغانستان قوای بریتانیایی را نگه

⁶⁹. سر جان کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد یکم، ص. ص. 369-374.

⁷⁰. همان جا، ص. 375.

⁷¹. یکی از تیره های قبایل درانی، که دوست محمد به آن تعلق داشت.

دارند و ماموران بریتانیایی را و با این کار کشور را زیر کنترل نظامی و سیاسی انگلیس قرار دهند».⁷²

جنگ تجاوزکارانه از پشتیبانی بلندپایه ترین نمایندگان محافل حاکمه امپراتوری بریتانیا برخوردار بود. کمیته زیرزمینی لندن مدیران کمپانی هند خاوری که با حکومت انگلیس پیوندهای تنگاتنگی داشت، در نامه ویژه به اوکلند به تاریخ 13 سپتامبر 1839 بیخی همه برنامه های او و اقداماتش را، درست مانند پویایی های مک ناتن، تایید نمود.

این گونه، مقارن با سال های سی سده نهم، استعمارگران بریتانیایی تدارک نظامی- سیاسی و دیپلماتیک را برای تهاجم مسلحانه بر افغانستان به پایان رساندند. آن ها به تفصیل راه هایی را که منتهی به این کشور می گردید، منابع مادی و اوضاع سیاسی را در نواحی یی که می بایستی از راه آن ارتش آن ها می گذشت، مطالعه کردند.

«اتحاد سه گانه (سه جانبه) به میان آمد و شاه دست نشانده پیدا شد- شجاع المک که ادعای او بر تاج و تخت افغانی از دیدگاه تجاوزگران بهانه دلپذیری برای تهاجم به افغانستان بود.

بخش دوم

جنگ اول انگلیس و افغان 1838-1842

در اواخر 1838 سپاهیان انگلیسی که شمار کل آن ها به بیش از سی هزار نفر می رسید، برای یورش به افغانستان آماده ساخته شده بودند. بخش اصلی آن ها در فیروز پور آرایش یافته بود- در کرانه رود ستلج. این ارتش نام «ارتش سند» را به خود گرفت و متشکل از دو لشکر سپاهیان انگلیسی هندی (پنج تیپ پیاده و دو تیپ سواره) بود.

افزون بر این، در این لشکرکشی می بایستی یگان های نامنهاد شاهی شرکت می ورزیدند: این ها «نیروهای مسلح» شاه شجاع بودند که شمار شان به شش هزار نفر می رسید. در این نیروها، عناصر گوناگونی شامل بودند که در متصرفات کمپانی هند شرقی گرد آورده شده بودند.

فوریست- تاریخ نویس انگلیسی، سیمای این سپاهیان را بسیار به نیکویی پرداز نموده است: «یگان های شاهی» چنانی که حکومت بریتانیا آن ها را به این نام «گوش نواز» یاد نموده

⁷² سید قاسم رشتیا، افغانستان در سده نهم، ترجمه از پارسی، مسکو، 1958، ص. ص. 142-143.

است، زیر فرماندهی افسران انگلیس بودند و ساز و برگ و پوشاک خود را از انبارهای انگلیسی به دست می آوردند و پول را از خزانه هند (سخن بر سر وجوهی است که حکومت انگلیس در هند در اختیار داشت)⁷³.

بر سپاهیان شجاع الملک، بریگادیر روبرت و پس از او بریگادیر انکیتل فرمان می رانندند.⁷⁴

از محور پیشاور می بایستی دسته سپاهیان سیک که کپتان اوئید با آنان همراه بود و شهزاده تیمور- پسر شاه شجاع دست به تهاجم می زدند. یک گروه دیگر از سپاهیان انگلیسی در ریزشگاه رود سند [به اقیانوس هند] در نزدیکی کراچی می بایستی [از راه دریا از کشتی ها-گ.] پیاده می شدند.

رهبر عملی اکسپدیسین - ویلیام مکناتن بود که پست «سفیر و وزیر مختار» را در دربار شاه شجاع گرفت. چون این «شاه» شجاع! بیخی تابع انگلیس بود، مکناتن در واقع در نقش دیکتاتور دارای صلاحیت بی حد و مرز برآمد نمود و به نمایندگی از نام امیر عمل می کرد.

مداخله گران به پیروزی خود باورمند بودند. در واقع، دوست محمد در برابر آنان چه می توانست بکند؟ در گزارش در باره وضعیت سیاسی در کابل، نوشته شده از سوی برنس هنگام ماموریت دیپلماتیک او در ماه نوامبر 1837 نشاندهی کرد که سپاهیان دوست محمد متشکل بر 12-13 هزار سوار، 2500 نفر پیاده پیاده و 45 توپ است.⁷⁵

برنس در نامه دیگر به مکناتن تاریخ 19-20 جون 1838 نه تنها تایید نمود که ارتش افغانستان بیش تر از 15 هزار نفر نیست، بل افزود که این ارتش همراه با مردم جانب شاه شجاع را خواهند گرفت.⁷⁶ تجاوزگران با در دست داشتن نزدیک به برتری سه باره از دیدگاه افراد و برتری بی چون و چرای فنی، بر دستیابی به پیروزی بدون بذل مساعی چندانی، سنجش داشتند.

به سال 1839 انگلیسی ها به سند تجاوز کردند. آن ها بندر کراچی را بمباران و آن را اشغال نمودند. بر امیر سند قرار داد اسارتباری تحمیل شد که او را ناگزیر می گردانید به مهاجمان باج پردازد. سپاهیان بریتانیایی خان نشین قلات را اشغال نمودند و مهرباب خان - حاکم آن را وادار گردانیدند تعهد بسپارد در باره پاسداری از خطوط مواصلاتی ارتش انگلیس

⁷³. W. Forrest, Life of Field- Marshall sir Neville Chamberlain, Edinburgh and London, 1909, p. 20-21.

⁷⁴. George Macmunn, Afghanistan from Darius to Amannullah, L., 1929, p. 119-123.

⁷⁵. Papers... p. 66.

⁷⁶. همان جا، ص. 246-247.

و آن را با ترانسپورت تامین نماید. [منظور از اسپ ها، اشترها، قاطرها و خرها است].

به تاریخ 25 اپریل 1839 تجاوزگران با گذشتن از گذرگاه های بولان و **خواژگ** به سوی شهر قندهار رهسپار شدند. در قندهار درامه تاجگذاری بر سر شجاع المک برگزار گردید.⁷⁷

مکناتن سرخوشانه و با وجد به اوکلند گزارش داد که شاه دست نشانده انگلیس با پذیرایی گرم باشندگان رو به رو شده است و گورنر جنرال هم «برخورد دوستانه و گرمجوشانه یی را که مردم افغانستان از خود نشان داده اند، بی درنگ به آگاهی لندن رسانید.⁷⁸ هر دو گزارش دروغ هایی بیش نبودند. به استثنای چند گروه ناچیز فئودال ها، افغانی ها از داشتن سروکار با دست نشانده انگلیسی ها سر باز زدند.

فورست- تاریخ نویس انگلیسی، تصویر رنگینی از ورود شاه شجاع به قندهار پرداز نموده است: «افسران انگلیسی در یونوفرم های سرخ رنگ زرینکوب آراسته خود در دست چپ او ایستاده بودند. در دست راست او، نیم دوجین پیروان ژولیده مو، کثیف و بسیار بدجامه افغانی او ایستاده بودند. از قندهار بیش از صد نفر نیامده بود تا این صحنه سازی و پرده آراییی را تماشا نمایند و در میان آن ها دشنام های سرگوشی یی شنیده می شد، به کافرانی که به کشور آن ها یورش آورده بودند».⁷⁹

آن چه مربوط است به «برخورد دوستانه» نسبت به مهاجمان، این امر به زودی بیان مادی یی در گلوله های تفنگ های موشکت لوله دراز افغانی یافت.

پس از اشغال قندهار، مکناتن قرار دادی را بر شاه شجاع تحمیل کرد که حضور دایمی سپاهیان انگلیسی را در افغانستان در نظر داشت و سیاست خارجی کشور را زیر کنترل کامل انگلیس قرار می داد.⁸⁰

دلایل پیروزی های اشغالگران در وهله های نخست گوناگون بودند. همراه با کاربرد نیروی نظامی، آن ها به ویژه بیشتر از روش «خریطة های طلایی» کار گرفتند- خرید و تطمیع فئودال های با نفوذ. ارتش بریتانیا، به گفته هارلان [امریکایی- گ.]- شاهد رویدادها، «راه را با تاثیر سحر انگیز و

⁷⁷ . J. H. Stocqueller, *Memorias of Afghanistan, Being State Papers. Official. Documents, Dispatches, Authentic Narratives etc., Illustrative of Afghanistan and Scinde between the Years 1838 and 1842*, Calcutta. 1843, p. 24.

⁷⁸ . Papers..... p. 134-316.

⁷⁹ . G. W. Forrest, *Life of Field- Marshall sir Neville Chamberlain*, p. 35.

⁸⁰ . سید قاسم رشتیا، افغانستان در سده نژده، ص. 154.

فریبنده زر، با برانگیختن آزمندی سران کابلی، پیشروی خود هموار می گردانید».⁸¹ انگلیسی ها توانستند برخی از نمایندگان سرشناسان را بخرند و برای موعد معینی سران فئودالی را بی روحیه بسازند.

افزون برآن، مردم افغانستان و حکومت دوست محمد خان آرزومند جنگ نبودند و برای آن آماده نبودند. یورش سپاهیان بریتانیایی برای دولت افغانستان بیخی غیر منتظره بود. در این باره گسیل دسته بزرگی از نظامیان (نزدیک به چهار هزار نفر سواره و پیاده) از سوی دوست محمد خان در ماه سپتامبر 1838 یعنی هنگامی که انگلیسی ها در واقع همه تدارکات را برای تهاجم به پایان رسانیده بودند، برای لشکرکشی در برابر میر مراد بیک- حاکم خان نشین کندز⁸² گواهی می دهد.⁸³

همو به همین دلیل، متجاوزان توانستند نسبتا به آسانی به افغانستان یورش بیاورند. آن ها هنگام تسخیر قندهار نیز به مقاومت جدی یی برنخورده بودند. پس از سقوط شهر، سرداران بارکزایی حاکم در آن- کهندل خان و برادران آن به نواحی باختری کشور گریختند و سپس هم به سیستان.

آن ها پیشنهاد حکومت بریتانیا را مبنی به آمدن به هند و «بازنشسته شدن» رد نمودند. انگلیسی ها تلاش ورزیدند دوست محمد را هم «بخرند» با پیشنهاد به او که تسلیم شود و به هند بیاید. دوست محمد این پیشنهاد را رد کرد. اشغالگران با گرفتن بخش جنوب خاوری افغانستان، آغاز به تاراج شهرها و روستاها و راندن مردم نمودند.

در میان قبایل افغان، نگرانی ژرفی آغاز به افزایش نمود. افغان ها از اشکال پسیف اعتراض، آغاز به مقاومت آشکار نمودند. در آغاز، این کار در یورش ها به پایگاه های انگلیسی ها بر سربازانی که از یگان های خود عقب می ماندند، پدیدار گردید. پس از چندی، پس از آغاز لشکرکشی افغانی، نئوئل چمبرلین- یکی از اشتراک کنندگان آن، شکواییه یی نوشت در نامه یی که به خانه فرستاده بود: «کسی نمی تواند از اردوگاه بدون محافظان و بی آن که خوب مسلح

⁸¹ J. Harlan, A Memoir of India and Afghanistan., Philadelphia, 1942, p. 6.

⁸² این است یکی از صحنه های دراماتیک، آموزنده و رنجبار تاریخ خونبار کشور ما! این بزرگترین و نابخشودنی ترین لغزش استراتژییک دوست محمد خان بود که هرگز تاریخ او را به خاطر این کار نخواهد بخشید. ناآگاهی از روندهای پیرامون و نیز دست هایی که در زیر پرده در درون دستگاه امیر کار می کردند، او را به دست یازیدن به چنین عمل ناروایی به سود انگلیس برانگیختند. درست در همین هنگام، می بایستی نیروهای امیر در یک نبرد فرعی و حاشیه یی سرگرم می شدند.-گ.

⁸³ Central Asia, Personal Narrative of General Josian Harlan. 1823-1641, Ed. By Frank E. Ross. L. 1939, p. 101.

باشد و بدون هراس از این که شما را خواهند کشت، یک مایل هم به جایی برود».⁸⁴

آهسته، آهسته مبارزه مردم افغانستان در برابر مهاجمان آغاز به گرفتن بار هرچه بیشتر و بیشتر توده یی نمود. این مبارزه به محض پیشروی تجاوزگران در درون کشور پویاتر گردید. **در آغاز، سپاهیان انگلیسی از سوی قبایل بلوچ با یورش های پیوسته یی رو به رو گردیدند.** سپس هم به مبارزه رهایی بخش با وارد شدن قبایل غلزی به آن آغاز به دامنه یابی گسترده تری نمودند.

در ماه جون 1840 در برابر شهرهای قلات غلزی که در سر راه شاهراه مهم قندهار- کابل واقع است، دسته نظامی انگلیسی گسیل گردید. همان نئوئل چمبرلین در پیوند با این، صادقانه نوشت: «غلزایی ها- قبایلی که باشنده محلی میان قندهار و مقر اند، با تلاش به مزاحمت برای ما برای ساختن دژها در قلات غلزی که مرکز زمین های آن ها است. سر به خیزش برداشته اند. آن ها آن قدر هم کور نیستند که درک نکنند که هنگامی که ما استحکامات در دست داشته باشیم و سپاهیان را در قلب مناطق آن ها نگه داریم، ناگزیر خواهند بود... اندیشه در باره استقلال خود را رها کنند».⁸⁵

قلات غلزی از سوی مهاجمان خارجی اشغال گردید. مگر در نواحی این شهر پیوسته کانون دفاع مسلحانه پویایی پدید می آمد- کانون جنگ پارتیزانی رهایی بخش.

در این میان، در کابل، دوست محمد خان با پویایی برای مقاومت در برابر اشغالگران آمادگی می گرفت. او یکی از پسران خود- اکبر خان را با سپاه برای تحکیم گذرگاه های کوهستانی بر سر راه پیشاور فرستاد و پسر دیگر خود - حیدر خان را به دژ مهم غزنی در راه قندهار- کابل گسیل داشت. در حالی که پسر سوم او- افضل با دسته یی از سواره در نزدیکی غزنی استقرار یافته بود.

او خود با بخشی از سپاهیان در کابل ماند تا بتواند به موقع به تهدید آمیز ترین نقطه بشتابد. با امیدوار بودن به تسخیر ناپذیر بودن [دژ] غزنی، او بر آن سنجش داشت که ارتش انگلیس ناگزیر خواهد گردید از کنار این دژ بگذرد و آن را در پشت جبهه خود خواهد ماند. آن گاه به گونه یی که او می پنداشت، خواهد توانست از چند سو به سپاهیان انگلیسی ضربه وارد نماید و آن ها را به محاصره بکشاند و نابود سازد. مگر این طرح را نتوانست تحقق ببخشد. زیرا عبدالرشید خان-

⁸⁴. G. W. Forres, Life of Field – Marshall Sir Neville Chamberlain, p. 35.

⁸⁵. همان جا، ص. 67.

خواهر زاده او به سوی شاه شجاع گریخت⁸⁶ و طرح دفاعی غزنی را به او فاش ساخت.⁸⁷

در ماه جولای 1839، مهاجمان به شهر نزدیک شدند و در آستانه های آن نبردهای سهمگینی در گرفت. تجاوزگران با بهره گیری از برتری فنی خود به غزنی درآمدند. نبردهای خوشنتباری در گرفت. مدافعان شهر که تنها با شمشیرها مجهز بودند، با دلیری بر سربازان بریتانیایی می تاختند و در برابر آتش تفنگ های موشکیت یا توپخانه از پا می آمدند. اشغالگران پس از اشغال غزنی، شهر را یکسره به تاراج بردند. دوست محمد با سپاهیان برای رویارویی با مهاجمان شتافت. مگر بر آن نشد به حمله بر آن ها دست بیازد. او با سقوط غزنی، روحیه خود را باخته بود. افزون بر آن، در میان سران فئودالی تمایلات تسلیم طلبانه چیره گردیده بود.

گرایش های جدایی خواهانه سرشناسان فئودالی به توحید نیروهای کشور برای مبارزه با دشمن مزاحمت می کردند. زر انگلیس هم کار خود را می کرد. در این اوضاع، *دوست محمد با اعلام این که آماده است از تخت امارت به سود شاه شجاع هرگاه برای او کرسی وزارت سپرده شود، چشم بیوشد؛ وارد گفتگو ها با انگلیس گردید.*⁸⁸ در پاسخ به این خواهش دوست محمد خان، اشغالگران به او پیشنهاد نمودند تا تسلیم شود و به اسارت درآید و به هند برود. دوست محمد این پیشنهاد را رد کرد و با دسته کوچکی از نزدیکانش به شمال رفت- به سرزمین های تاجیک ها، ازبیک ها و ترکمن های ترکستان جنوبی، تا در آن جا بکوشد نیروهایی را برای زدن دشمن سازماندهی نماید.

در ماه اگست 1838 سپاهیان انگلیسی وارد کابل شدند. آن ها باشندگان شهر را به اردوگاه شاه شجاع می بردند برای آن که ثابت نمایند گو این که حضور او به پایتخت، شیفتگی و شور آفریده است. مگر مردم را که وادار ساخته بودند تا از پشت شاه شجاع بروند، در نخستین فرصت پا به گریز می گذاشتند.

⁸⁶. دردمندانه، به گونه یی که بارها در تاریخ خونبار کشور دیده ایم، خیانت سرداران، شهزادگان، خان ها و بخشی از روحانیون، در حساس ترین لحظات، باعث تباهی و بربادی کشور گردیده است. این بار، خیانت خواهر زاده امیر که از پیش از سوی موهن لال- جاسوس هندی تبار انگلیسی که به ظاهر مسلمان شده بود، باعث شد تا دژ غزنی و سپس بخش گسترده کشور به دست انگلیسی ها بیفتد، هزاران نفر به خاک و خون بیفتند و سردار حیدر خان- پسر ارشد امیر با زن و فرزندانش به دست انگلیسی ها اسیر گردد.-گ.

⁸⁷. همان جا، ص. 38.

⁸⁸. این گفتگوها از سوی برادر ارشد امیر- نواب عبدالجبار خان (نیای دودمان نوابی ها) که از مدت ها پیش با انگلیسی ها زد و بند داشت، در غزنی پیش برده می شد.-گ.

گریفیس- یکی از اشتراک کنندگان تهاجم به افغانستان، نشاندهی کرد که طی یک شب، شمار درانی هایی که «به شاه شجاع پیوسته بودند»، از دو هزار نفر به 300 نفر کاهش یافت. رسیدن [شاه] دست نشانده انگلیسی ها به کابل، مردم شهر را برآشفته ساخته، خشم آنان را بر انگیزته بود. «این کار بیشتر به مراسم خاکسپاری و سوگواری همانند بود تا این که به ورود یک پادشاه به پایتخت سرزمین بازپسگرفته اش».⁸⁹

چنین بر می آید که برنامه محافل حاکمه بریتانیایی بیخی تحقق یافته بود. در راس «دولت-گ.» افغانستان، امیر دست نشانده بی نشسته بود که یکسره از سوی انگلیسی ها کنترل می گردید. مکناتن، پس از چندی، پس از تحکیم حاکمیت شاه شجاع در کابل، قرار داد نوی را بر او تحمیل نمود، که متمم و مکمل قرار داد قندهار بود و آن را با یک بند تکمیل می کرد- حضور دایمی نماینده انگلیس در دربار شاه به عنوان مشاور در امور دولتی.⁹⁰

این گونه، مهاجمان نه تنها سیاست خارجی، بل نیز زندگی داخلی کشور را زیر کنترل در آوردند. مهم ترین شهرهای افغانستان- کابل، قندهار، غزنی، جلال آباد و... را با گارنیزون های انگلیسی گرفته بودند که در برنامه نداشتند کشور اشغالی را ترک گویند. محافل حاکمه بریتانیایی همه جانبه می کوشیدند ساحه زیر کنترل خود را گسترش دهند. هنوز در گزارش به کمیته زیر زمینی شورای مدیران کمپانی هند شرقی تاریخی 13 ماه مارچ 1839 اوکلند ابراز امیدواری کرد که حکمران کندز و «پادشاه بخارا» «با پادشاهی احیاشده سدوزایی مناسبات تنگاتنگ دوستانه برپا خواهند داشت».⁹¹

تابستان 1839، میجر داری تود (تاد) با ماموریت ویژه بی به هرات گسیل گردید. او را افسران انگلیسی- جمیز ابوت و ریچارد شکسپیر، همراهی می کردند. تاد پول هنگفتی به همراه داشت و وظیفه گرفته بود زمینه را برای پهن ساختن گستره [نفوذ-گ.] بریتانیا در خان نشین های آسیای میانه فراهم سازد. برای چند سال هرات به مهمترین مرکز پویایی های خرابکارانه بریتانیایی ها در خاور میانه مبدل گردیده بود.

اشغالگران می کوشیدند راه خود را به سوی آسیای میانه در محور دیگری هم باز نمایند. آن ها شهر چاریکار را در شمال کابل و نیز بامیان و ترکستان جنوبی را در وادی رود آمو اشغال کردند. از این راه، جاسوسان انگلیسی به سوی آسیای میانه رهسپار شدند.⁹² مهاجمان به اشغالگری های تازه آماده

⁸⁹. J. kaye. History of the War in Afghanistan, vol. 1, p. 479.

⁹⁰. رشتیا، همان جا، ص. 164.

⁹¹. Papers.....p. 313.

⁹². J. W. Kaye, Live of Indian officers..., p. 46.

می شدند و اوکلند دستور داد واحه هرات را اشغال نمایند و آن را به متصرفات شاه شجاع وصل نمایند.⁹³

مگر، به زودی روشن گردید که وضعیت در افغانستان به پیمانہ چشمگیری پیچیده است و برای اشغالگران ناخوشایند- بیش از آن چه که آن ها تصور می کردند. بیخی روشن گردید که امیر دست نشانده آن ها نه از محبوبیت برخوردار است و نه در کشور هیچ آبرویی دارد و حاکمیت او واهی است و تنها در جاهایی نافذ است که با سر نیزه های بریتانیای کبیر کنترل می گردد و [اورنگ او] با بیرون رفتن سپاهیان اشغالگر از افغانستان بی درنگ واژگون خواهد گردید. نکته شایان توجه این که هنگامی که شاه شجاع زمستان 1840/1839 در جلال آباد بسر می برد، پیرامون شهر تپ پیاده و یک هنگ سواره نظام سبک مستقر گردیده بودند. امیر دست نشانده بی تردید به چنین پاسداران نیازمند بود.

به گونه یی که احمد علی کهزاد- تاریخ نویس افغانی، نوشته است، [روی کار آوردن-گ.] حکومت شاه شجاع «در واقع، باید اشغال خاک افغانستان از سوی انگلیس خوانده شود. چون برای همه روشن بود که ساده لوح ترین شاه به کمک سپاهیان خارجی بر کشور فرمان می راند و مردم سرشار از آرزومندی و شور بودند تا انزجار خود را تبارز دهند».⁹⁴

همانا پیچیدگی اوضاع برای اشغالگران در همین خلاصه می گردید. در سراسر افغانستان هر چه بیشتر امواج انزجار توده یی که متوجه ضدیت با برده گران بیگانه بود، گسترده و پهن تر می گردید. سپاهیان انگلیسی شهرها را به تاراج می بردند و روستاها را از نزد مردم می گرفتند. مواد خوراکی و علوفه را و وسایط ترانسپورتی (چهارپایان) را می ربودند. آن ها این اقدامات را با اهانت بر باشندگان همراهی می کردند و ددمنشانه با آنان با کوچکترین مظاهر ناخشنودی تسویه حساب می کردند.

این گونه، برای مثال؛ به دستور پرسی وال لرد- «افسر سیاسی»، بر روستای مردم هزاره در نزدیکی بامیان حمله شد. همه گناه باشندگان آن بود که به گفته یک مولف انگلیسی آن ها «از دادن انباشته های ناچیز علوفه خود که زندگی چهارپایان شان در زمستان وابسته به آن بود، سر باز زدند». یورشگران علوفه را آتش زدند و هزاره های نگونبخت زنده زنده در آتش سوختانده شدند و یا تیرباران گردیدند».⁹⁵

⁹³ . A. H. Imlah, Lord Ellenborough, Cambridge, 1939, p. 46.

⁹⁴ . Ahmad Ali Kohzad, In the High Light of Modern Afghanistan, Afghanistan nr. 4, 1957, p. 46.

⁹⁵ . P. Sykes, Voll. 2, p. 15.

صحنه های همانند در دیگر نواحی اشغالی هم به چشم می خوردند. انزجار و تنفر مردم افغانستان هرچه بیشتر سیمای آشکار و اشکال شدید پرخاشجویی را به خود می گرفت. خیزش توده های مردمی در برابر یورشگران به ویژه پس از اشغال کابل و غزنی، پویاتر پهن گردید. شبیخونی بر دسته نظامی بریتانیا که بنه، مهمات و ساز و برگ و پول را اسکورت می نمودند، صورت گرفت. فرمانده دسته - سرهنگ هیرینگ کشته شد. برای سرکوب جنبش شورشی، اکسپدیسئون سرکوب گری به فرماندهی کپتان اوترام و میجر مک لارین گسیل گردید.⁹⁶

در ماه اپریل 1840 خیزش نو غلزایی ها آغاز گردید. شورشیان مهم ترین خط موصلاتی انگلیس: قندهار - کابل را بستند. جنرال هوت برای سرکوب آن ها از قندهار 200 سوار را گسیل داشت. مگر آن ها نتوانستند وضع را بهبود بخشند و به زودی سپاهیان اضافی به فرماندهی کپتان اندرسن - دسته پیاده با 300 سوار و یک بطریه توپچی به ناحیه خیزش فرستاده شد. پیکار سخت و خشونتباری به راه افتاد که در روند آن غلزایی ها بارها بر توپخانه انگلیس و نیزه داران آن دست به یورش هایی یازیدند. با آن که اشغالگران در این نبرد پیروز گردیدند، با این هم، این پیروزی برای آن ها به بهای گزافی تمام شد و موقتی بود.

مکناتن تصمیم گرفت دسته های غلزایی را از هم بپاشاند و 3000 پوند را برای خرید و تطمیع رهبران فئودال تخصیص داد: به گفته جان کئی «خریطة های پول باید آن چه را به پایان می رسانید که سرنیزه ها آغاز کرده بودند».⁹⁷ با این هم، کئی همان دم افزود: «مگر نه سرنیزه ها و نه خریطة های پول نتوانستند این قبایل بی آرام را به آرامی دایمی بیاورند».

وضع همانندی در خان نشین قلات ایجاد گردیده بود - جایی که شورشیان بلوچ بر دسته های بریتانیایی به رهبری لیتینانت کلیرک آتش گشودند. سپس آن ها با یورش شهر قلات را گرفتند و پادگان انگلیس مستقر در آن را به فرماندهی لیتینانت لوویدی، نابود ساختند. [جنگاوران-گ]. قبيله كاكرا گرهگاه مهم راه های کویته را به محاصره گرفتند.

حکومت نظامی بریتانیا به این جا سپاهیان اضافی را گسیل داشتند و نتوانستند تا اندازه یی اوضاع را با ثبات گردانند. با این هم، در جنوب افغانستان و بلوچستان همچنان کانون های پیوسته مقاومت در برابر اشغالگران پدید می آمد.

⁹⁶ G. W. Forrest, P. 49-50

⁹⁷ سر ویلیام کئی، تاریخ جنگ در افغانستان، جلد دوم، ص. 57-58.

در گستره کتل های هندوکش در نزدیکی بامیان، خصومت باشندگان نسبت به اشغالگران هر چه بیشتر آشکار می گردید. میهن پرستان افغانی بر دسته ها و پاسگاه های انگلیس یورش می بردند و آن ها را نابود می ساختند. در ماه سپتامبر 1840 در نزدیکی بامیان جنگاوران ازبیک (6-8 هزار نفر)⁹⁸ به سر کردگی دوست محمد خان که او آن ها را با پشتیبانی میر ولی- حکمران خان نشین ازبیک خلم، جمع کرده بود، از راه رسیدند.

مگر انگلیسی ها آن ها را به نزدیکی سیغان عقب راندند. [در این هنگام-گ.]، دسته بزرگی از سربازان افغانی مستقر در این جا از «قطعه شاهی» شاه شجاع، سر به شورش برداشتند و همراه با فرمانده خود- صالح محمد به دوست محمد خان پیوستند. از سرکوب کامل سپاهیان بریتانیایی در این منطقه تنها با گسیل تیپ دینی که خاص به این جا فرستاده شده بود، جلوگیری شد که توانست تنها با بهره گیری از برتری مادی و نفرات خود (به ویژه برتری آتش توپخانه) دوست محمد را شکست بدهد.

با این هم، این پیروزی برای انگلیسی ها دارای بار محلی بود. دوست محمد، از بامیان و سیغان به کوهستان رفت- جایی که همچنین جنبش رهایی بخش گسترش می یافت. به این جنبش به تدریج محافل فئودالی کشور نیز که سخت از ماموران شاه شجاع ناخشنود بودند، می پیوستند. آن ها از آن ناخرسندی نشان می دادند که ماموران شاه شجاع به جای آنان آغاز به گرفتن مالیات های گوناگون نموده بودند.

در برخی از نواحی، انگلیسی ها دست به تاراج مستقیم باشندگان به بهانه جمع آوری مالیات می یازیدند. افزون بر این، حکومت بریتانیا به شدت هزینه نیازهای اشغالگرانه در افغانستان را که مبلغ هنگفتی را می ساخت- 1260 هزار پوند در سال کاهش داد.⁹⁹

کاهش هزینه های اشغالگرانه تاثیر خود را بر سوبسایدی هایی که به برخی از خان ها و سران قبایل پرداخت می گردید، بر جا گذاشتند و اشغالگران به جمع آوری مستقیم «مالیات» دست یازیدند که به این خان ها زیان مادی می رساند که در نتیجه آن بخشی از فئودال ها آغاز به اتخاذ مواضع خصمانه در قبال

⁹⁸. منابع دیگر، از جمله مراد بابا خواجه یف در کتاب *مبارزات مردم افغانستان در راه استقلال*، که به همین قلم از روسی به پارسی دری برگردان شده است، بافتار تباری این جنگاوران را ازبیکی، تاجیکی و افغانی خوانده اند که درست است. -گ.

⁹⁹. فریدریک انگلس، افغانستان، کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات آثار، چاپ یکم، جلد یازدهم، ص. 536. بایسته است نشاندهی کنیم که تقریباً همه این پول ها از مدرک تاراج توده های هندی از سوی استعمارگران، به دست می آمدند.

انگلیسی ها نمودند. مبارزه در برابر تجاوزگران در افغانستان، هر چه بیشتر خصلت گسترده تر و سراسری تری را می گرفت.

برای فنودال های «خریداری شده»، هر چه بیشتر دشوار تر می گردید جلو تنفر و انزجار توده های مردمی را بگیرند و با آن که برنس مساعی بسیاری را برای خرید و تطمیع سرشناسان در میان تاجیک های کوهستان به خرج داد، موفق نگردید به دوست محمد خان مزاحمت نماید با کوهستانی ها برای خیزش باهمی در برابر اشغالگران متحد گردد. اقدامات پویای دوست محمد خان در این منطقه در نزدیکی پایتخت افغانستان، نگرانی ویژه یی را در کابل برانگیخت. مکناتن با هراس از محاصره شهر، آغاز به تقاضای گسیل نیروهای تقویتی نو از هند نمود.

به تاریخ 2 نوامبر 1840 در وادی پروان دره، نبرد سختی میان خیزشگران تاجیک به رهبری دوست محمد خان و بریگاد سپاهیان انگلیسی به فرماندهی جنرال سیل در گرفت.

انگلیسی ها به پیروزی سهلی سنجش داشتند. پرسپوال لرد با نشان دادن دوست محمد خان با دست [از دور-گ.]، به سربازان خود وعده سپرد به کسی که زنده یا مرده او را بیاورد، صد هزار روپیه خواهد پرداخت.¹⁰⁰ مگر سربازان بریتانیایی نتوانستند در برابر فشار چریک های مردمی تاب بیاورند. تیپ سیل در هم کوبیده شد و با سراسیمگی و پریشانی به سوی چاریکار عقب نشستند. نبرد پروان شور و هنگامه بزرگی در سراسر افغانستان افگند و نقش مهمی را در توسعه جنبش رهایی بخش بازی نمود.

با این همه، دوست محمد خان با از دست دادن باور به امکان پیروزی نهایی، پس از چندی به حکومت اشغالگر تسلیم شد و زیر اسارت به هند فرستاده شد. مگر، به رغم به اسارت درآمدن امیر که از سوی انگلیسی ها با شادمانی و شور و هنگامه بزرگی استقبال گردید، مبارزه خلق افغانستان به خاطر آزادی کمرنگ نگردید و به توسعه ادامه داد. به گونه یی که رشتیا دادگرانه نوشته است، «مردم افغانستان به زودی به خاطر مبارزه با اشغالگران به پا خاستند و خود بدون امیر و سرداران این رسالت را انجام دادند و این گونه عزت و شرف ملی خود را احیا کردند».¹⁰¹

در اوایل اکتبر 1940، قبایل شرقی غلزایی با پویایی به جنبش آزادی بخش پیوستند و گذرگاه های کوهستانی میان کابل و جلال آباد را گرفتند. این گونه، مهم ترین خط موصلاتی که

¹⁰⁰ . G.W.Forrest.....p. 49-50.

¹⁰¹ . رشتیا، ص. 161.

اشغالگران را با پشت جبهه هندی آن وصل می کرد، قطع گردید. سپاهیان اشغالگر با تلاش برای بازگشودن خط ارتباطی فرماندهی، کوشیدند غلزیایی ها را عقب برانند. در وادی تیزین در جنوب خاوری کابل، پیکار خشن دیرپا و سرسختانه یی درگرفت. شورشیان دست بالا یافتند. انگلیسی های مستقر در پایتخت افغانستان ناگزیر گردیدند از استفاده از راه مستقیم به سوی پیشاور منصرف گردند.

ن. چمبرلین- یکی از اشتراک کنندگان رخدادها در نامه تاریخی 3 نوامبر 1840 نوشت: «ما در کارزار تیزین گل های غار نمی چیدیم. تلفات ما سنگین بود. بدون احتساب افسران- 150 نفر. ما مهمات، ساز برگ و خزانه خود را از دست دادیم. در واقع، این یک شکست راستین بود و من امیدوار هستم به عزت ارتش ما که هیچگاهی بیش از این چنین شکستی را متحمل نخواهیم گردید.¹⁰² مگر این امیدواری ها و آرزومندی ها تقدیر نبود برآورده گردند.»

زمستان سال 1940/1941 اشغالگران در پیوند با دشواری های رسانای برای آغاز به مصادره و انباشت خوار بار و علوفه در ابعاد گسترده تر نمودند. برای سپاهیان انگلیسی به جای پرداخت مواجب، اجازه داده شد تا دست به تاراجگری بیازند. اشغالگران به سوی افغانستان همچون مستعمره خود و به سوی افغان ها چونان بردگان خود می نگریستند. همه این ها عمیقاً به مردم بر می خورد و احساسات ملی شان را جریحه دار می گردانید و به آبروی شان اهانت می نمود. آن هم مردمی را که فریدریک انگلس عشق شان به آزادی را به ویژه نشاندهی نموده بود.¹⁰³ اشغالگران با تنفر آتشین باشندگان محاصره شده بودند.

نامه یی که به تاریخ 20 اگست 1841 یکی از افسران انگلیسی از قندهار فرستاده بود، وضعیت در افغانستان را به خوبی به تصویر می کشاند: «به زودی سه سال خواهد شد از هنگامی که ارتش سند از فیروز پور برای تصرف این کشور بدبخت حرکت کرده بود. شاه شجاع می بایستی به تخت نیاکان خود می نشست و سپاهیان [ما] می بایستی دو باره به هند برگردند.

دو سال آزرگار می شود که کار انجام شده است و ما هنوز هم در این جا به سر می بریم. حکومت نمی تواند هزینه های سنگینی را که اشغال افغانستان به همراه دارد، بر دوش بکشد. مگر آیا ما می توانیم برگردیم؟ همه جا در سراسر کشور با گذشت هر روز ناآرامی ها افزایش می یابد. خیبری

¹⁰² . G.W.Forrest.....p. 77.

¹⁰³ . فریدریک انگلس، افغانستان، کارل مارکس و فریدریک انگلس، کلیات، چاپ یکم، جلد 11، بخش دوم، ص. 532.

ها، غلزایی ها و درانی ها دست به اسلحه برده اند و بر پاسگاه های ما شبیخون می زنند. سربازان ما را در برابر چشمان ما می کشند. آیا ما می توانیم در چنین وضعی در افغانستان بمانیم؟ و از سوی دیگر، آیا در این کشور تحولی خواهد آمد و آرام خواهد گردید؟

هیچگاهی. دست کم ما آن روز را نخواهیم دید و تا آن روز زنده نخواهیم بود. نمی توانم به شما بازگویم که مردم تا چه اندازه از ما نفرت دارند: هر کسی که یک اروپایی را بکشد، مقدس [(غازی)] به شمار می آید. تا همین چندی پیش، چنین کشتارهای صورت گرفت و ما نمی توانیم و نباید به این جا بمانیم. ما باید برگردیم. هر چند هم این کار به آبروی ما خدشه وارد بیاورد».¹⁰⁴

در روند نیمه نخست 1841 خیزش های سخت ضد انگلیسی در هر گوشه و کنار افغانستان روی می داد. اقدامات تاراجگرانه اشغالگران در ناحیه قلات غلزایی موجب خیزش های نوی در میان قبایل غلزایی باختری گردیدند. آن ها بر ستون سپاهیان انگلیسی به فرماندهی سرهناگ وایمر یورش بردند. غلزایی ها عقب زده شدند. مگر توانستند تلفات سنگینی به دشمن وارد نمایند.

در عین زمان، دسته های درانی به رهبری اختر خان؟- پسر دوست محمد خان، قندهار را به محاصره کشاندند و از سوی انگلیسی ها تنها پس از جنگ های خونین عقب رانده شدند.

قبایل خاوری غلزایی به کنترل خطوط مواصلاتی دشمن در نزدیکی جلال آباد و راه پیشاور- کابل ادامه دادند. در ماه اکتبر 1841 به این جا از کابل نیروهای تقویتی پس از شکست در نبرد پروان تیپ سیل گسیل گردید. سیل در راه خود مورد یورش های خشونتباری از سوی غلزایی ها قرار گرفت و با دیدن تلفات سنگین و با دشواری بسیار در آی دامک؟ پنهان گردید. و با آن که چند بار دستور دریافت داشت تا به کابل برگردد، از این جا به جلال آباد گریخت. تیپ سیل تا پایان جنگ در پشت دیوارهای ستبر و بلند دژ جلال آباد ماندگار شد.

در کوهستان پاییز 1841 پیکارهای شدیدی پیرامون چاریکار روی داد. در این جا اقامتگاه پوتنجر (پاتنجر) - اجنت سیاسی بریتانیا قرار داشت که با یک هنگ پیاده گورک؟ محافظت می شد. در نتیجه نبردها که در آن به ویژه دهقانان تاجیک به ویژه با پویایی مشارکت داشتند،¹⁰⁵ هنگ با همراه با فرمانده

¹⁰⁴. ک. ف. نایمن، افغانستان و انگلیسی ها در سال های 1841 و 1842،

ص.ص. 136-138.

¹⁰⁵. سر ویلیام کئی، جلد دوم، ص. 234.

و دیگر افسران خود نابود گردید و چاریکار به دست شورشیان افتاد. تنها پوتنجر و آجودان (یاور) هنگ- هاوگونون توانستند بگریزند. در این هنگام در شهر کوچک شاه آباد در 45 کیلومتری غزنی دسته نظامی انگلیسی (150) نفر به فرماندهی وودبرن مورد یورش قرار گرفت.¹⁰⁶

قبایلی که در دره خیبر بود و باش داشتند، پا به کارزار مبارزه آشکار با اشغالگران گذاشتند. آن ها دست به یک رشته یورش ها برگارنیزون انگلیسی ها در علی مسجد یازیدند. خیبریان به رغم گسیل سپاهیان تقویتی انگلیس به این جا به حملات بر مهاجمان ادامه دادند.¹⁰⁷

در پاییز 1841 همه نیروهای خلق افغانستان که به خاطر استقلال می رزمیدند، باهم متحد شدند. مقاومت در برابر تجاوزگران هر چه بیشتر بار سازمانیافته می گرفت. در نواحی مختلف افغانستان اعلامیه هایی پخش گردید که مردم را به خیزش سراسری در برابر مهاجمان فرا می خواند.¹⁰⁸

همچنین برخی از رهبران قبایل که دارای تمایلات میهن پرستانه بودند، مانند عبدالله خان اچکزایی و امین الله خان لوگری، زیر فشار توده های مردمی که با تنفر به سوی دشمن حرکت می کردند، هرچه پویاتر به مبارزه می پیوستند.

در ماه سپتامبر 1841 در کابل در خانه عبدالله خان اچکزایی در مجلس مشورتی سران، طرح راه اندازی خیزش مسلحانه در پایتخت ریخته شد.¹⁰⁹ قیام به تاریخ 2 نوامبر 1841 آغاز گردید و یکی از لحظات اوج جنبش آزادیبخش در افغانستان بود. باشندگان نادار شهر- پیشه وران، بازرگانان و برزگران روستاهای پیرامون به اقامتگاه برنس- گورنر بریتانیایی کابل یورش بردند. مقاومت پاسبانان به زودی سرکوب گردید و برنس کشته شد.

سپاهیان انگلیسی مستقر در اردوگاه سنگربندی شده شیرپور در حومه کابل [کنون در میانه شهر] چنان روحیه خود را باخته بودند که حتا تلاش هم نوزیدند دست به کدامین اقدامی برای مبارزه با شورشیان بیازند. به کابل دسته های شورشی از کوهستان و دیگر جاها سرازیر شدند.

¹⁰⁶ G. Lawrence, Reminiscences of 43 years in India, P. 87-88.

¹⁰⁷ Shahamat Ali, The Sikhs and Afghans, in Connexion with India and Persia, Immediately before and after the Death of Ranjeet Singh: from the Journal of an Expedition to Kabul, through the panjab and the khaibar pass, L., 1847, p. 266.

¹⁰⁸ لیدی سیل، ژورنال رویدادهای افغانستان، 1841، 1842، لندن، 1843، ص. 46 متن انگلیسی.

¹⁰⁹ رشتیا، ص. 182-183.

پیکار سخت و خشونتباری بر سر تپه بی بی مهر و حاکم بر شیرپور به راه افتاد. به رغم آتش سهمگین توپخانه انگلیسی ها، افغان ها با پایمردی و دلیرانه بر مواضع دشمن یورش می آوردند. اشغالگران بیش از 300 سپاهی و بخشی از توپخانه شان را از دست دادند.

بانو سیل (لیدی سیل) - همسر جنرال سیل که در این هنگام در کابل بود، در دفترچه یادداشت های روزانه خود در این باره نوشت: «دشمن با کوشایی به پیش می آمد. سربازان ما از نزد آنان می گریختند. درست مانند رمه گوسفندان که گرگ از پس آنان می دوید.»¹¹⁰

سیمای مردمی جنگ آزادیبخش میهن پرستان افغان در نبردها به ویژه تبارز می کرد. در این باره خاطرات لورنس -یکی از افسران برجسته بریتانیایی، که به شرح نبرد در تپه بی بی مهر و پرداخته بود، گواهی می دهد. او نشاندهی کرده بود: «برای ما دلچسپ بود خصلت سپاهیان را بدانیم که یک روز پیش چنین پیروزمندانه در برابر سپاهیان ما جنگیدند و ما در پیوند با این، با دقت آن را مطالعه کردیم. با سرافکندگی عمیق دریافتیم که به جای افراد هیبتناک و متعصب قبایل که در نبردها پشت سر رهبران خود می شتافتند، سپاهیان که درفش انگلیس را در میدان نبرد سرنگون ساختند و بر زمین انداختند، روی هم رفته متشکل از بازرگانان و پیشه وران کابلی بودند.

این گونه، ما حتا این ارضایت اندوهبار را هم در اذهان خود احساس نکردیم که با قبایل جنگجوی [پشتون-گ.] کشور می رزمیدیم»¹¹¹.

پیک در باره پیروزی خیزش در پایتخت با سرعت آذرخش آسایی در سراسر پخش گردید و آژیوری گردید برای پهن ساختن بیشتر خیزش های پویا در برابر اشغالگران. صفوف رزمندگان جنبش آزادیبخش ملی با گذشت هر روز فزونی می یافت. [اکبر خان-گ.] - پسر دوست محمد خان که تا این زمان در شمال کشور بسر می برد، به کابل آزاد شده، آمد. نزدیک به شش هزار نفر از رزمندگان مردمی ازبیک تبار همراه با او آمدند که به بیان حقارت آمیز بانو سیل «بسیار کم از انبوه جمعیت عادی فرق داشتند»¹¹². اشغالگران به زودی نیروی ضربات این سپاهیان را لمس کردند. [در یک سخن]، در مبارزه در برابر مهاجمان همه توده های افغانستان مشارکت ورزیده بودند.

¹¹⁰. لیدی سیل، ص. 136.

¹¹¹. ج. لارنس، ص. ص. 95-96.

¹¹². لیدی سیل، همان اثر، ص. 136.

پادگان های بریتانیایی در عمل در شهرهای بزرگی که در تصرف داشتند، به محاصره در آمدند: در حومه کابل، در غزنی، در قندهار و در جلال آباد. بر سر آن ها تهدید کامل نابودی آویزان بود. خطوط مواصلاتی آنان و راه های مخابراتی با هند قطع گردیده بود.

جنرال نوت- فرمانده نیروهای بریتانیایی در قندهار نشاندهی کرد که «هیچ اروپایی یی نمی تواند 200 یارد برود و مورد تهدید این که هدف گلوله قرار نگیرد و یا با جنگ افزار های سرد پارچه پارچه نشود.»¹¹³

در باره حکومت یا نفوذ شاه شجاع دیگر هیچ کسی به یاد نمی آورد. «ارتش او» از هم پاشیده بود. در ماه دسامبر 1841 دو هنگ سواره نظام سر به شورش برداشتند و به جنبش همگانی پیوستند.¹¹⁴ واحدهای دیگر این ارتش نیز در همه جا ها به شورشیان می پیوستند. در برخی از جاها حتا سربازان و درجه داران اجیر هندی ارتش بریتانیا نیز از آنان سرمشق می گرفتند [و به شورشیان می پیوستند].¹¹⁵

ویلیام مکناتن یکی از پر شور ترین مبتکران «احیای شاه شجاع بر تخت نیاکانش زیر حفاظت انگلیس» با تلاش برای یافتن راه برونرفت از وضع پدید آمده، کوشید از ابزار بارها آزموده شده - خرید و تطمیع بهره جوید. او با رهبران شورشیان که در میان آن ها اکبر خان نیز بود و امین الله خان لوگری و دیگران... وارد گفتگو گردید. بر لزوم عاجل بودن و تاخیر ناپذیری چنین گفتگوهای جنرال الفنستون- فرمانده کل سپاهیان بریتانیایی در افغانستان به ویژه پافشاری داشت.

او در نامه به مکناتن در باره کمبود شدید خواربار و علوفه، شمار بسیار زخمی ها و بیماران و نبود هرگونه امیدواری به کمک از هند و موقف بس ضعیف نظامی یی که انگلیسی ها در حومه کابل داشتند، اطلاع داد. الفنستون نشاندهی کرد که «سراسر کشور با سلاح در برابر ما برخاسته است» و «سفیر و وزیر مختار» را به آن فراخواند تا هر چه زودتر در باره برونبری نیروها به تفاهم بپردازد.¹¹⁶

مکناتن «تلاش ورزید تا کسی از رهبران برجسته افغانی» را بخرد.¹¹⁷ او برای برخی از آنان 50 هزار روپیه برای تدارک خیزش به هواداری از انگلیسی ها داد و وعده دادن 200 هزار

¹¹³ . H. Stocqueller. The Life of Major- General Sir Willhm Nott, vol. 1, p. 395.

¹¹⁴ . G. W. Forrest.....p. 81.

¹¹⁵ . لیدی سیل، همان اثر، ص. ص. 26، 47، 104، 110، 117، 162، 184، 227.

¹¹⁶ . Vincent Eyre, The Military Operations at Kabul., L. 1843, p. 123.

¹¹⁷ . سر پرسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد دوم، ص. 30.

روپیه دیگر را در صورت پیروزی نمود.¹¹⁸ مگر تلاش های او هیچ دستاوردی به همراه نداشت: در اوضاع پدید آمده، هر یک از سران قبایل که تبارز می دادند در کدام عرصه یی کدامین مساعدتی با تجاوزگران نمایند، در برابر تهدید راستین گرفتار شدن به سرنوشت آنان رو به رو می گردیدند.

وانگهی مکناتن بر آن شد تا از روش های دیگری سود جوید. در اواخر نوامبر 1841 شرکت کنندگان برجسته جنبش ضد بریتانیایی- عبدالله خان اچکزی و میر مسجدی خان کشته شدند و حتا در آثار انگلیس تایید گردید که مرگ آنان از سوی مکناتن و الفنستون از پیش «در نظر گرفته شده بود» و میر مسجدی با زهر مسموم شد و عبدالله خان اچکزی هنگام نبرد از عقب به پشتش از سوی یک خایین خریداری شده سر تیر خورد.¹¹⁹

سر جان کئی در پیوست اثر پژوهشی خود در باره جنگ افغانستان، یادداشتی را از یک روزنامه چاپ سیرام پور به نام «فرند آف اندیا» با عنوان بس معنا دار و چند پهلوی «سر ویلیام مکناتن و بهای خون» آورده است. از این نوشته بر می آید که مکناتن مبلغ هنگفتی را برای کسی به نام عبدالعزیز پرداخت و «به او پیشنهاد کرد تا عبدالله خان را بکشد».¹²⁰

مگر این اقدامات نتوانستند تاثیر ماهوی یی بر روند رویدادها بگذارند و مکناتن ناگزیر گردید موافقتنامه یی را در ماه دسامبر 1841 امضاء نماید که بر اساس آن انگلیسی ها تعهد سپردند سپاهیان خود را از افغانستان بیرون ببرند، دوست محمد خان را باز گردانند و همراه با او کسانی را که به اسارت برده بودند. سرداران افغانی موافقت نمودند در ازای پرداخت پول بارکش ها و وسایط ترانسپورتی و ... را در اختیار سپاهیان رجعت کننده بگذارند.

مکناتن که در وضعی نبود که بتواند خرد ورزانه اوضاع را ارزیابی نماید، با ادامه دادن به پیگیری اهداف پیشین سیاست بریتانیا یک بند را در موافقتنامه شامل ساخت در باره آن که افغان ها نباید بدون اجازه و اذن انگلیس با کشورهای خارجی وارد گفتگو شوند.¹²¹ مگر پس از عقد این موافقت نامه هم مکناتن به امید بستن به درز افتادن در جنبش آزادیبخش و کاربرد یک گروه در برابر دیگران برای حفظ سیطره انگلیس در افغانستان ادامه داد. سر پرسلی سایکس [دلیل-گ.] موافقت مکناتن با این موافقتنامه را [چنین-گ.]

¹¹⁸ . لیدی سیل، همان اثر، ص. 66.

¹¹⁹ . سر ویلیام کئی، جلد دوم، ص. ص. 253-262.

¹²⁰ . همان جا، ص. ص. 412-413.

¹²¹ . V. Eyre, The Military Operations..., p. 136-139.

شرح می دهد که او «امیدوار بود با کشت تخم اختلاف در میان سران حریص، اوضاع را نجات دهد».¹²²

خود مکناتن در نامه به موهن لال که دستورهای او را اجرا می کرد، خاطر نشان می سازد: «هرگاه این آدم ها از یک دیگر آزرده شوند و ما بتوانیم این جا بمانیم، این بارها بهتر از عقب نشینی در زمستان از میان برف ها خواهد بود. من آماده هستم هر مبلغی را برای آن که به این هدف برسم، خرج نمایم. نباید کمترین امکان برای رسیدن به آن از نظر انداخته شود».¹²³ با این مقصد، مکناتن در باره دیدار با اکبر خان (که در میان رهبران افغانی در جایگاه نخست بالا آمده بود)، به تاریخ 23 دسامبر 1841، به تفاهم رسید.

مکناتن یک اقدام پیمان شکنانه نوی را سنجید: با رفتن همراه با نزدیکترین همکاران خود: لورنس، مکینزی و تریور به دیدار با اکبر خان، به جنرال الفنستن پیشنهاد نمود «دو گردان پیاده را با دو دستگاه توپ برای احتیاط آماده داشته باشد»¹²⁴ تا رهبران شورشیان را به دام اندازند. مگر اکبر خان توانسته بود این پلان را حدس بزند و او به نوبه خود هنگام دیدار با مکناتن کوشید او را به اسارت بگیرد و هنگامی که مکناتن مقاومت نمود، «اکبر خان با تپانچه خود یگراست به قلبش زد».¹²⁵

پس از کشته شدن مکناتن در برابر چشمان سپاهیان اردوگاه شیرپور، باختن روحیه و سراسیمگی اشغالگران به حد آخر رسید. به تاریخ اول جنوری 1842 جنرال الفنستون قرار دادی را با رهبران میهن پرستان افغانی عقد نمود: سپاهیان بریتانیایی در ناحیه کابل کاملاً تسلیم می شوند. آن ها بایست همه چنگ افزارهای خود را تسلیم بدهند.

دیگر برای اشغالگران «ورق برگشته بود». تنفر نسبت به آنان از سوی خلق افغانستان به آن پیمانانه بسیار بود که باشندگان نمی توانستند انزجار خود را در قبال تجاوزگران پنهان نمایند و نگهدارند. اشغالگران که بر آنان تجاوز نموده بودند، برادران و خواهران و پدران و مادران شان را کشته، شهرهای شان را به تاراج برده و روستاها سوزانده بودند. تلاش های برخی از خان ها مبنی بر این که میهن پرستان را از تبارز این تنفر باز دارند، بیهوده بود.¹²⁶

¹²² . سر پرسی سایکس، تاریخ افغانستان، جلد دوم، ص. 31.

¹²³ . موهن لال، زندگانی امیر دوست محمد خان، جلد دوم، ص. 428. متن انگلیسی.

¹²⁴ . *Memorias of Afghanistan...*, by J. H. Stocqueller, p. CXLVIII.

¹²⁵ . کارل مارکس، یادداشت های گاهنامه یی (کرونولوژیک) در باره تاریخ هند، ص. 140.

¹²⁶ . *The Kabul Insurrection of 1841- 1842*, by Major- General Sir Vincent Eyre, L., 1879. ,

دسته های شورشیان به گونه بی وقفه به سپاهیان در حال عقب نشینی انگلیسی می تاختند. «... خاموش ساختن آتش تنفر مردم که احساسات ملی شان عمیقا جریحه دار شده بود، حتا در توان چنین رهبر ملی یی چون اکبر خان هم نبود».¹²⁷

به گونه یی که کارل مارکس نوشت «در دره ها باشندگان بومی از [فراز-گ.] صخره های پیرامون، به سوی «سگ های بریتانیایی» تیر اندازی می کردند. صدها نفر کشته شدند تا از گذرگاه گذشتند. مقارن با این زمان، در کاروان در حال عقب نشینی سر هم 500-600 آدم زخمی و جان به لب رسیده مانده بودند و این ها را هم هنگام عقب نشینی توان فراسای شان به سوی مرز مانند گوسفندان کشتند.

به تاریخ 13 جنوری 1842 پاسبانان روی دیوارهای دژ جلال آباد (در نزدیکی شاه جهان پور) آدمی را دیدند در یونوفرم انگلیسی که بر سر یک اسپ از پا افتاده، «آویزان» بود و اسپ و سوار هر دو به شدت زخمی بودند. این آدم دکتر برایدن بود. یگانه کسی که از 15000 نفر طی سه هفته یی که سپاهیان از کابل عقب نشینی را آغاز کرده بودند، «سالم» به در آمده بود».¹²⁸

همزمان با این، با نابودی سپاهیان بریتانیایی در دره جگدک، دسته های افغانی دست به یورش های بی وقفه یی بر پادگان های انگلیسی یی که هنوز در برخی از شهرهای کشور مانده بودند، یازیدند. شورشیان جلال آباد را به محاصره کشانیدند و پیگیرانه به قندهار یورش می آوردند. در ماه مارچ 1842 آن ها غزنی را آزاد گردانیدند و گارنیزون به محاصره در آمده انگلیس را در این جا (400 با نفر به فرماندهی سرهنگ پالمر را) نابود کردند.

جنرال اینگلند ناگزیر بود به دژ پیشین پنهان گردد. او هنگام عقب نشینی خود نزدیک به 100 نفر از دست داد.¹²⁹

در این هنگام هستی امیر دست نشانده شاه شجاع نیز به پایان رسید، که به دست میهن پرستان افغانی در اوایل اپریل همان سال کشته شد.

دیگر در برابر حلقه های رهبری کننده انگلیس مساله نوی پدیدار گردیده بود: باید دیگر نه در باره مبدل ساختن

و نیز بررسی سایکس، همان اثر، جلد دوم، ص. 31-32.
¹²⁷ رشتیا، ص. 201.

¹²⁸ کارل مارکس، همان جا، ص.ص. 140-141.

¹²⁹ . The Cambridge Modern History..., vol. XI, Cambridge, 1921, p. 733.

افغانستان به مستعمره، بل که در باره باز پس گردانیدن بقایای «ارتش سند» که به این کشور گسیل داشته بودند، می اندیشیدند. لرد ائلن بورو به جای اوکلند «ورشکست شده» به کرسی جنرال گورنری هند گماشته شد. در ماه اپریل 1842 حکومت بریتانیا در هند موفق گردید نیروهای کافی یی را برای آن که از پیشاور به جلال آباد بفرستند و محاصره آن را بشکنانند، جمع آوری نماید.

در روند تابستان 1842 آمدگی برای حمله بر کابل برای آن که تا اندازه یی پرستیژ و آبروی نظامی انگلیس احیا نمایند، پیش برده شد. این کار برای بریتانیا بس مهم بود. زیرا در هم شکستن سپاهیان انگلیسی در افغانستان، بازتاب گسترده یی را در سراسر خاور داشت.

آ. مورتون- تاریخ نویس انگلیسی نوشت: «برای نخستین بار نیروهای مسلح بزرگ بریتانیایی در هم کوبیده شدند و این کار باور در شکست ناپذیری جهانگشایان سفید را لرزانید». ¹³⁰ مگر استعمار گران نمی توانستند سر از نو همه کارزار را به مقصد تایید حاکمیت خود در افغانستان آغاز کنند.

آلبرت ایلماخ- نویسنده زندگینامه لرد ائلن بورو نوشت که پلان های پیشنهاد شده از سوی تجاوزکارترین محافل مبنی بر گسیل ارتش بیکران این کشور به این دلیل رد گردید که «عناصر ناراضی در هند می توانند از ضعف نظامی بریتانیا برای سازماندهی خیزش سراسری بهره بگیرند». ¹³¹

از همین رو، حکومت انگلیس ناچار بود به گسیل یک نیروی سرکوبگر بسنده نماید. این کار با یک فتنه بر انگیزی دیگر آغاز گردید. لرد ائلن بورو، دوست محمد خان را که در هند زیر نظارت پلیس بسر می برد و هیچ آگاهی یی در باره رخدادها در افغانستان نداشت به کلگته نزد خود فراخواند و به او پیشنهاد نمود تا برای باز پس گرفتن تخت خود به میهن باز گردد. به عنوان شرط به دوست محمد پیشنهاد گردید که به اکبر خان و دیگر سران افغانی بنویسد که مانع ورود موقت سپاهیان انگلیسی به کابل (برای «اعاده حیثیت» و آبرو) نشوند. دوست محمد این شرط را برآورده ساخت و به عنوان نشانی عینک ها و قوطی تنباکودانی ¹³² خود را برای او فرستاد.

¹³⁰ آ. ال. مورتون، تاریخ انگلیس، ترجمه از انگلیسی، مسکو، 1950، ص.

138.

¹³¹ A. Imlah, Lord Ellenborough, p. 86.

¹³² قوطی نصور-گ.

به گواهی رشتیا، این بود که رهبران جنگ مردمی، دسته های خود را پس کشیدند و راه مهاجمان عملا به سوی افغانستان باز گردید.¹³³ آن ها هم بی درنگ از این فرصت بهره گرفتند.

پاییز 1842 جنرال نوت (نات) از قندهار و جنرال پالک (پولوک) از جلال آباد به سوی کابل به راه افتادند. بر سر راه آن ها روستاها و دهکده ها را در دادند و تاراج کردند و کشتار های دسته جمعی را به راه انداختند.

در میانه های سپتامبر، پالک با وظیفه ویژه یی سر از نو پایتخت افغانستان را اشغال کرد تا «کابل پیمان شکن را (که یگانه «گناه» باشندگان آن نرفتن زیر بار یوغ بیگانه و نیاویختن طوق بندگی آن به گردن بود)؛ به گونه بایسته به سزای کردارش برساند».¹³⁴ این که شهر و حومه آن به تاراج برده شد، شمار بسیاری از باشندگان بیگناه کشته شدند و بخش چشمگیر پایتخت به ویرانه مبدل گردید.¹³⁵

جنرال های بریتانیایی با پایان دادن به سرکوب در کابل، فرمان دادند بازار سر پوشیده بی نظیر تاریخی کابل (چهار سطحه یاچته) را منهدم بسازند. نامه های نئویل چمبرلین (افسر بریتانیایی که در آتیه نقش برجسته یی در میان نظامیان انگلیس در هند بازی کرد) - شاهد بلافصل این لشکرکشی سرکوبگرانه، گواه آشکار این ددمنشی و درندگی اشغالگران بود.

چمبرلین با پرداز رفتارهای سپاهیان بریتانیایی در شهرک استالف (در شمال کابل) می نویسد¹³⁶: «هنگامی که ما به نزدیکی های استالف رسیدیم، فیگورها (اجسام) ی سفید رنگ بسیاری را دیدیم که به کوه ها بالا می رفتند و با عوضی گرفتن آن ها به جای شورشیان، روی آنان با توپخانه آتش گشودیم. و دردمندان باید بگویم که برخی از آن ها از پا در آمدند. وقتی نزدیک آمدیم، دریافتیم که این ها زنان بودند... صحنه یی را که در آستانه شهر دیدیم، در خور شرح و بیان نیست. روسری ها و دیگر اشیای مختلف در کوچه ها کنار کشته شدگان آدم های نگونبخت (که بیش از حد برای گریز درنگ کرده بودند و یا دلیرتر از آن بودند که بگریزند و زن ها و کودکان شان را به دست شفاعت و ترحم ما بسپارند و از زندگی خود برای دفاع از آن ها دریغ نکردند)، دیده می شدند.

¹³³ . رشتیا، ص.ص. 216-218.

¹³⁴ . سر پرسى سايکس، همان جا، ص. 56.

¹³⁵ . جی. دبلیو. فوریست، زندگی فیلد مارشال نیویل چمبرلین، ص. ص.

151-152.

¹³⁶ . دلیل حمله بر استالف و شمالی در کل این بود که شمار بسیاری از مجاهدان از جمله نواب امین الله خان لوگری به آن جا گریخته بودند. -گ.

به هیچ مردی بالا تر از 14 سال رحم نگردید و برخی از سربازان می کوشیدند حتی خشم خود را بر زنان هم فرو بنشانند... منظره تاراج ترسناک بود. سربازان، چه اروپایی ها و چه بومی، به همه خانه ها درآمده بودند. موبل، جامه ها، کالاهای سورت های گوناگون از دریچه ها به کوچه بیرون افکنده می شدند و از سوی کسانی که در آن جا بودند، به یغما برده می شدند...

پیش روی دکان های «بسیار مال»، دسته هایی از «صاحبان» پدیدار شده بودند که بر سر تقسیم آن چه در درون دکان ها بود با هم دعوا داشتند... کسانی که شکارهای خود را به دست آورده بودند، به سوی اردوگاه می شتافتند و راه را با بسته های بزرگی که با خود می کشانیدند، بند انداخته بودند و بیشتر به باربران می ماندند تا به سربازان...

کسی جنگ افزارها را به چنگ آورده بود و کسی اشیای گرانبها را و کسی هم که چیزی به دستش نرسیده بود، کتاب ها را با خود می آوردند! برخی ترجیح داده بودند پارچه های ابریشمین و ساتن و شال ها را با خود بیاورند.

... هنگامی که اشتهای سربازان دیگر فرونشست، نوبت چپاول خانم خدمتگار اردوگاه رسید و به تقسیم اشیای تاراج شده ادامه داد. روی هم رفته، بهای کل آن چه که در استالف «یافت» شده بود، نزدیک به 200 هزار پوند استرلینگ برآورد می شد. ... در یک خانه بزرگ، ما اشیای بسیار گرانبها را کشف کردیم که بی درنگ به دارایی همراهانم - باند رنگارنگی که در آن سربازان همه هنگ ها و رده ها - انگلیسی ها، هندی ها، مسلمانان و گورک ها... دیده می شدند، مبدل گردیدند...»

به گفته چمبرلین، «روز دیگر استالف به ویرانه متروکی مبدل گردیده بود». «در یک جا، نگاه من از منظره تکانهنده زن نژندی که مرده اش کنار یک نوزاد سه چهار ماهه افتاده بود و هنوز زنده بود، مگر هر دو استخوان شانه های کوچکش که به رگبار بسته شده بود و با گلوله های تفنگ های موشکیت تیرباران شده و سوراخ سوراخ شده بود، تکان می خورد، لرزید.

دورتر از این زن، بانوی دیگری نیمجان افتاده بود که کودکش را در آغوش می فشرد. او از زخم فریاد می کشید و می نالید. او همه شب سرد برهنه این جا افتاده بود و از دیده هایش، آثار زجری که کشیده بود، نمایان بود. در کوچه ها اجساد پیر و برنا، دارا و نادار - همه کسانی که هنگام دفاع از شهر خود کشته شده بودند، افتاده بود. این صحنه های تکانهنده و ترسناک را به چشم خود می دیدم. هرگاه من توان

و یا آرزومندی دیدن [درون] خانه ها را می داشتیم، می ترسم که آنگاه نظاره گر کردارهای بارها خشونتبار تر از این و بی مهری های جنگ هم می بودم.

در واقع، ما چیزی بیش از آدمکشان نابه کار نیستیم. تمام روز نیروهای یگان مهندسی و نشان زن ها سرگرم آن بودند که شهرها را آتش می زدند و سربازان و بانوی خدمتگار اردوگاه همه آن چه را که به دست شان می رسید، بر پشت می کشیدند.

اردوگاه ما بیشتر به بازار می ماند تا به چیز دیگری. باشندگان آن سرگرم فروش و مبادله «دستیافت» های خود بودند»

چمبرلین پیش از رفتن از استالف، بار دیگر از شهر بازدید کرد. او چنین ندا بر می آورد: «چه دگرگونی هایی در این شهر این بیست و هشت ساعت گذشته رونما کرده است!» - [از همه شهر] تنها ده خانه برج مانده است و هیچ صدایی جز از آوای زبانه آتش و سوختن و ترکیدن ستون های بام ها و دیواره هایی که فرو می ریختند، بر نمی خیزد...»¹³⁷

در پی استالف، همین گونه سرنوشتی گریبانگیر چاریکار هم گردید که در آن همه خانه ها و ساختمان ها ویران گردیدند. این ددمنشی ها از دیدگاه سازماندهندگان آن ها ناشی از اعاده آبروی بر زمین ریخته توان رزمی انگلیس بود. مگر مهاجمان بیش از این تصمیم نگرفتند در افغانستان بمانند. آن ها با پایان کارزار خونبار سرکوبگرانه، شتابزده کشور را ترک گفتند.

در اوایل 1843 به دوست محمد خان اجازه داده شد تا به میهن باز گردد و پس از چندی، بار دیگر امیر گردد. این گونه، برای انگلیسی ها این جنگ تجاوزکارانه، بدون سرفرازی پایان یافت. شکست برنامه های اشغالگرانه بورژوایی بریتانیا ناشی از مقاومت سرسختانه و جانانه خلق افغانستان که قاطعانه برای مبارزه مسلحانه در برابر تجاوزگران یکجا به پا خاستند، بود.

همو همین خصلت توده یی جنبش رهایی بخش- ویرگی مهم خیزش های ضد بریتانیایی در افغانستان، که به راستی ابعاد سراسری به خود گرفته بود، شکست سپاهیان انگلیسی را که بارها بهتر مسلح و آموزش دیده بودند، رقم زد. همه لایه های گوناگون باشندگان افغانستان اعم از افغان ها [(پشتون ها)] و (تاجیک ها، ازبیک ها، هزاره ها) در مبارزه با اشغالگران، مشارکت پویایی داشتند.

¹³⁷. همان جا، ص. ص. 142-149 و 150.

رزمندگان قبیله یی که معمولاً به عنوان نیروهای اصلی مسلح افغان ها بر آمد می کنند، از پشتیبانی همه جانبه عملی شهرنشینان که در برابر مهاجمان فداکارانه و با از خود گذاری می رزمیدند، برخوردار بودند.

ن. آ. دوبرولیوف- دمکرات انقلابی کبیر روس خاطر نشان ساخت که علت راستین پیروزی مبارزه آزادی بخش افغانستان- خصلت توده یی آن و مشارکت لایه های گستره [باشندگان] کشور: برزگران، پیشه وران، تهی دستان شهری و... در آن بود. او اطلاعات موثق چندانی در باره رخداد های روی داده، در دسترس نداشت. مگر باورمندانه این ویژگی جنگ افغان و انگلیس را نشاندهی کرد: «انگلیسی ها سر از 1838 - از زمان جنگ افغانی، با مخالفت های بیشتری در نیمقاره بر می خورند و چیزی که شایان توجه است این است که این مخالفت دیگر منحصر به کار شخصی کدامین پادشاه نمی ماند. بل مشارکت نیرومندی را در خود حاکمیت خلق در کشور بر می انگیزد.

در جنگ افغانی، خلق مقاومت نیرومندی را در برابر شاه شجاع نشانده شده بر تخت (که انگلیسی ها از او پشتیبانی می کردند و به خاطر بی هرزگی و خشونت دیوانه وارش، خود سه بار از سوی مردم خودش از کشور رانده شده بود)، از خود نشان داد.

ارتش اروپایی به رغم مقاومت سرسختانه افغان ها، پیروزی شکوهمند و ستایش آمیزی را به دست آورد. مگر همه آن چه را که انگلیسی ها به دست آورده بودند، به زودی به دلیل ناممکن بودن نگهداری آن از دست دادند. [این گونه-گ.]، بیست هزار زندگی انسانی و 16 میلیون پوند بیهوده در این جنگ برباد داده شد».¹³⁸

در هم کوبیدن تجاوزگران بریتانیایی در افغانستان، به توسعه گرایش های ضد استعماری در دیگر کشورهای خاور به ویژه در هند هم مساعدت کرد. تصادفی نیست که در برخی از آثار انگلیسی تاکید می گردد که این شکست «... بدبختی یی را که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست- شورش هند را، نزدیک تر ساخت». یعنی خیزش رهایی بخش سراسری توده یی سال های 1857-1859 در هند را.¹³⁹

در همین هنگام، میجر تود که از 1839 در هرات مستقر بود، رانده شد¹⁴⁰ و در خان نشین بخارا سرهنگ استودات و کپتان

¹³⁸ ن. آ. دوبرولیوف، نگاهی به تاریخ و وضع کنونی هند خاوری،

کلیات آثار، جلد سوم، مسکو، 1936، ص. 45.

¹³⁹ The Cambridge Shorter History of India, Cambridge, 1943, p. 659.

¹⁴⁰ داستان راندن جاسوس انگلیس از هرات قرار زیر است:

پس از شکست لشکرکشی محمد شاه قاجار به هرات (که در اثر درخواست های پیهم دوست محمد خان و کهندل خان و عقد پیمان میان میرزا قنبرعلی خان- فرستاده محمد شاه و سرداران قندهای با تضمین کنت سیمونیچ - سفیر روسیه در تهران، صورت گرفته بود و قرار شده بود تا محمد شاه پس از تصرف هرات، آن شهر را به سرداران قندهای واگذار نماید و سپس هم همراه با سرداران قندهای و امیر دوست محمد خان برای بازپسگیری پیشاور از نزدسک ها داخل اقدامات شود، مگر با فشارهای سیاسی- نظامی انگلیسی ها و اشغال جزیره خارک از سوی نیروی دریایی انگلیس برهم خورد و به عقب نشینی سپاهیان ایرانی از هرات انجامید)، نمایندگان بریتانیا در 13 ماه اگست 1839 در هرات پیمانی را با کامران میرزا- فرمانروای دولت هرات بستند به این شرح:

پیمان بین اعلیحضرت کامران شاه هرات و کمپانی هند شرقی در 13 اگست 1839

ماده اول- صلح دایمی بین حکومت بریتانیا و اعلیحضرت شاه کامران و وارث و جانشینان ایشان برقرار خواهد بود.

ماده دوم- حکومت بریتانیا حکومت هرات را با تشکیلات کنونی آن را اعطایی به شاه کامران و وارث و جانشینانش می شناسد و تعهد می کند که در امور داخلی قلمرو اعلیحضرت ایشان دخالت نکند.

ماده سوم- برای تحکیم مبانی، یک نفر نماینده بریتانیا در دربار اعلیحضرت مستقر خواهد بود و همچنین نماینده اعلیحضرت ایشان در دربار فرمانروای کل هند مستقر خواهد بود.

ماده چهارم- حکومت بریتانیا تعهد می کند که پول و افسر و سایر مایحتاج به شاه کامران قرض بدهد که مردم و قلمرو کشورش را محفوظ دارد و حفاظت نماید و با اعلیحضرت ایشان در دفاع از حقوق و منافع شان در برابر خارجی ها با تمام قدرت و قابلیت کمک کند.

ماده پنجم- برای این که حکومت بریتانیا بتواند تعهدات ماده چهارم را انجام دهد، اعلیحضرت شاه کامران می پذیرد که با هر گونه دزدی و زور و جبر گرفتن اشخاص برای فروش و بردگی مبارزه نماید و هرگاه چنین اشخاص در قلمرو ایشان باشد، با تمام وسایل ممکنه سعی در استخلاص و آزادی اشخاص بنماید.

ماده ششم- اعلیحضرت شاه کامران تعهد می کند که با حکومت بریتانیا و همچنین اعلیحضرت شاه شجاع الملک تا حد امکان در مقابل تجاوزات خارجی ها در قلمرو ایشان همکاری کند ولی در عین حال اعلیحضرت شاه کامران تعهد می کند که از اتحاد با هر قدرت خارجی بدون مشورت و ترضیه حکومت بریتانیا و اعلیحضرت شاه شجاع الملک خود داری نماید.

ماده هفتم- شاه کامران می پذیرد که اختلافات حاصله بین او و شجاع الملک به وساطت دوستانه و تصمیم حکومت بریتانیا واگذار شود و همچنین حکومت بریتانیا تعهد می کند که سعی دوستانه اختلافاتی که بین اعلیحضرت شاه کامران قبول می کند از مکاتبه با هر حکومت خارجی بدون اطلاع و رضایت نماینده بریتانیا مقیم در دربار او خود داری کند.

ماده هشتم- برای کسب و پذیرفتن حمایت بریتانیا شاه کامران قبول می کند که هیچ وقت هیچ کس از اقوام اروپا (اهل فرنگ) سوای آن ها که وابسته بریتانیای کبیر هستند در خدمت نپذیرد و اجازه نخواهد داد که چنین اروپاییانی مقیم مملکت او بشوند.

ماده نهم- شاه کامران تمام موانع آزادی تجارت را از بین خواهد برد و همچنین در باره ترتیباتی برای ازدیاد تسهیلات به قوت کامل خواهد بود.

در هرات به تاریخ فوق الذکر انجام شد.

کونولی- اجنت های بریتانیایی که با مقاصد اطلاعاتی و خرابکارانه آمده بودند، در ملای عام به دار زده شدند.

در انگلیس، در رابطه با بزرگترین شکست نظامی- سیاسی در افغانستان، به رخدادهای پیش از جنگ که منجر به آن گردید، توجه بس دقتی مبذول داشتند. این رویدادها مدت درازی و با شور و شیفگی در مطبوعات و در محافل سیاسی مورد جر و بحث بودند. سر انجام، حکومت انگلیس ناگزیر گردید به سال 1859 چاپ نو «کتاب آبی» را به نشر بسپارد. با جا دادن در آن اسناد و یا آن بخش هایی از آن ها را که در گذشته از قلم افتاده بودند و یا تحریف گردیده بودند.

مهر شاه کامران و امضای داری تاد فرستاده به هرات این پیمان در 16 ماه مارچ 1840 به تصویب فرمانروای کل هندوستان رسید.

یادداشت: متن پارسی این پیمان در ص. ص. سی و هشت و سی و نه کتاب *گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان*، متن انگلیسی آن در: C. U. Aitchison. A Collection of treates...v XIII, Calcutta, 1933. P. 235-236

و متن ترجمه روسی آن، در ص. ص. 93-95 کتاب *مبارزات مردم افغانستان در راه استقلال*، مراد بابا خواجه یف، چاپ بنگاه انتشارات ادبیات خاور، 1959، مسکو؛ آمده است.

به هر رو، وزیر یار محمد خان الکوزایی که از دست عهد شکنی ها، دست اندازی ها و زورگویی های جاسوسان انگلیسی به ستوه رسیده بود و از تجاوز احتمالی انگلیسی ها به هرات که بسیار محتمل هم بود، بیم داشت؛ مدتی ناگزیر با آن ها به کجدار و مریز گذرانید و همواره در کمین فرصت بود تا به دولت ایران پیوسته و خود را از شر آن ها رها سازد. تا این که سر انجام، «...با بهره گیری از شورش که در سراسر افغانستان در برابر انگلیسی ها برپا شده و شکست های فاحشی که به نیروهای انگلیسی وارد شده بود، با ایرانیان ارتباط برقرار کرد و در 1257 ه. ق. هیاتی را به مشهد فرستاد. وی در نامه یی به محمد شاه نوشت: «تمام امیدهای ما به شهریار جهان پناه است و اگر با انگلیسی ها همراه شده ایم، به اقتضای زمان و مصلحت روزگار بوده است.»

وقتی میجر داری تاد از این جریان به وسیله سفارت انگلیس در تهران آگاهی یافت، مقرری ماهانه کامران میرزا را قطع کرد. از طرفی، یار محمد خان از وضع نامساعد نظامی انگلیسی ها در شرق افغانستان استفاده کرد و در 1258 ه. ق. کامران میرزا را دستگیر و کشت و خود بر مسند امارت هرات جلوس نمود. نخستین اقدام امیر نو، اخراج هیات نظامی انگلیس بود و سپس سکه به نام محمد شاه قاجار زد و دستور داد در مساجد خطبه به نام پادشاه ایران خوانند.

این وقایع، هر چند موجب خوشحالی پادشاه قاجار گردید و طی فرمانی یار محمد خان را به ظهیر الدوله ملقب کرد...» (برگرفته از ص. ص. سی و نه و چهل کتاب *گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان* با اندکی ویرایش). -گ.

مقایسه چاپ های سال 1839 و 1859 به پیمانہ بس روشنی نشان می دهند که گستره جویان انگلیسی با راه اندازی جنگ جنایت کارانه و تبہکارانه در برابر تودہ های افغانستان، به چه ترفندها و نیرنگ های- به تحریف حقایق دست یازیده بودند. مگر برای سرزنش و نکوهش و به سزا رسانیدن گناہکاران این فریبکاری دارای ابعاد بین المللی، سخنی هم در میان نبود: آن ها بر کرسی های بس بالایی نشسته بودند. یکی از مبتکران اصلی حمله به افغانستان- لرد پالمرستون، برای مثال؛ نخست وزیر بود.

هر چه بود، نتایج نخستین جنگ تجاوزکارانه در برابر افغانستان برای استعمارگران انگلیس بسیار آموزنده و عبرت آمیز بود.

بخش سوم تدارک تهاجم نو بریتانیا بر افغانستان

شکست خرد کننده یی که تودہ های باشنده افغانستان به سپاهیان بریتانیایی وارد کردند، محافل حاکمه انگلیس را وادار گردانید که به گونه جدی روش ها و شیوه های سیاست خود را در قبال افغانستان بازبینی نمایند. [این بود که- گ.]. گستره جویان انگلیسی از یورش مستقیم نظامی- راه اندازی جنگ سال های 1838-1842 به «مشی نزدیک شدن دوستانه» رو آوردند. مگر در این حال، اهداف تغییر ننموده بود: بورژوازی بریتانیا می کوشید به هر بهایی که شده، به هر شکلی که شود، حاکمیت و کنترل خود را بر حکومت افغانستان تحمیل نماید و آن کشور را از استقلال محروم ساخته، به تیول (وسال) خود مبدل نماید. موريسن- تاریخ نویس بریتانیایی با تلاش بر مدلل ساختن تغییرات ظاهری در سیاست انگلیس در قبال افغانستان نوشت: «... شکست سال های 1841- 842 ، بازگشت دوست محمد به قدرت و خاطرات تلخ ... در باره لغزش های گذشته، به مناسبات با افغانستان آرامش بخشیدند».¹⁴¹

با این هم، آنالیز مشخص رخدادها گواه بر آن است که پشت سر «آرامش» ظاهری، گرایش های تجاوزکارانه پیشین امپراتوری بریتانیا پنهان گردیده بود. مرزهای زمین های اشغالی از

¹⁴¹. J. L. Morison, From Alexander Burens to Fredric Roberts. A Suvery of Imperial frontier Policy, Proceedings of the Brithsh Academy vol. XXII, L. 1963, p. 184.

سوی انگلیس در هند به تدریج و پیوسته به افغانستان نزدیک می شدند.

استعمارگران به سال 1843 (پس از نبردهای هر چند هم کوتاه مگر سرسختانه با جنگجویان توده های سندی و بلوچ)، سند و بخشی از بلوچستان را اشغال کردند. به سال 1845 آتش جنگ با پنجاب را در دادند که در نتیجه آن به سال 1846 بخشی از گستره آن را تصرف کردند و به این دولت قرار دادی را تحمیل کردند که استقلال آن را محدود می گردانید.

در برخی از نواحی، متصرفات انگلیس در نزدیکی بلافصل از مناطق بود و باش قبایل افغان واقع بود و از همین رو اداره استعمار گر بریتانیایی امکانات به بارها بیشتری به دست آورد تا دسیسه ها و تکاپوهای خرابکارانه یی را در برابر افغانستان به راه بیندازد.

اوضاع در افغانستان طی این سال ها بسیار پیچیده بود. اقدامات رزمی چهار ساله بس خشونتبار که مهمترین شهرها و روستاهای کشور را در بر گرفته بود و نیز اکسپدیسئون سرکوبگرانه سپاهیان انگلیسی، زیان جدی یی را بر اقتصاد آن وارد نموده بود. بسیاری از نقاط نشیمنی بیخی و یا قسمی نابود گردیده بودند و کشتزارها زیر آب شده بودند. کمتر خانواده یی بود که به خاطر از دست دادن کسی از اعضای خانواده خود که در مبارزه در برابر تهاجم وحشیانه کشته شده باشد، اشک نریختانده باشد.

وضعیت در پیوند با آن نیز خراب تر می شد که افغانستان متحد نبود و به حکومت از هم گسیخته فئودالی تقسیم شده بود. دوست محمد خان که به قدرت باز گردید، کوشید همه زمین های افغانی را در یک دولت واحد یکپارچه بسازد. امیر و پیرامونیان او، کماکان امید بازگردانیدن منطقه پیشاور در سر می پرورانیدند. آن ها نیک می دانستند که چه تهدیدی را برای افغانستان گستره جویی بریتانیا در پنجاب همسایه متوجه می گرداند.

در پیوند با این، دشمنی های دیرین با دولت سیک ها که از سوی استعمارگران [به آتش آن] دمیده می شد، به دست فراموشی سپرده شد. به سال 1848 هنگامی که انگلیس آغاز به جنگ نوی در برابر پنجاب نمود، دوست محمد در تفاهم با سیک ها، پیشاور و اٹک را گرفت و دسته یی ده هزار نفری سواره را به یاری سپاهیان پنجاب فرستاد. این پشتیبانی مگر نمی توانست دارای اهمیت ماهوی باشد. استعمارگران، در جنگ دوم با پنجاب، نیز توانستند به پیروزی دست یابند. آن ها بیخی استقلال دولت پنجاب را لغو و سراسر گستره آن را به شمول

مناطق افغانی یی که در گذشته سیک ها گرفته بودند؛ اشغال کردند. دوست محمد ناگزیر گردید حوزه پیشاور را ترک بگوید.

[پس از این که دوست محمد بیخی از بازپسگری پیشاور نومید شد و از آن دل برید، -گ.] مرکز گرانش سیاست خارجی امیر، با توجه به اوضاع پدید آمده، به شمال کشور لغزید. فئودال های افغانی استیلای ترکستان جنوبی- سرزمین های واقع در کرانه های چپ رود آمو- خان نشین های تاجیکی و ازبیکی را که با تهاجمات خارجی برهم خورده بود، از سر گرفتند.¹⁴² این

¹⁴² در این پیوند، یوری گانکوفسکی در کتاب «*امپراتوری درانی*»، 1958، مسکو، چاپ بنگاه انتشارات ادبیات خاور، پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم شوری در ص. ص. 29-30 پس منظر تاریخی استیلای شمال را چنین پرداز نموده است:

«... در شمال هندوکش، سپاهیان احمد شاه [درانی-گ.] به سال های 1750-1752 چند خان نشین کوچک ازبیک: بلخ، شبرغان، اندخوی، کندز و میمنه را در کرانه های جنوبی رود آمو گرفتند. (برگرفته از عبدالکریم بخاری، *افغان و کابل*، ص. 4، و نیز سراج التواریخ جلد یکم، ص. 16، چاپ کابل؛ و نیز فریه، *تاریخ افغانستان*، ص. 81 به زبان انگلیسی).

بلخ، به پایگاه حاکمران [گماشته شده از سوی احمد شاه درانی-گ.] مبدل گردید. مگر در دیگر خان نشین ها، تقریباً در همه جا حکمرانان بومی بر سر کار ماندند. با این هم، حاکمیت استیلاگران بسیار لرزان بود و به سال 1755 احمد شاه (پس از بازگشت از خراسان) ناگزیر گردید سپاهیان نو و نیرومندی را گسیل بدارد. (برگرفته از: Oskar Mann, Quellenstudien, S. 164.)

در آینده، در بلخ همیشه یک پادگان بزرگ افغانی استقرار داشت. مگر این کار، باعث آن نشد که بی درنگ پس از مرگ احمد شاه، حکمران ازبیک کندز یوغ افغانی را دور بیفگند.

سپهداران تیمورشاه نیز در سه بار لشکرکشی به سوی کندز نتوانستند به پیروزی دست یابند و تا 1789 که خود تیمورشاه با سپاه بیکرانی به ترکستان جنوبی آمد، [هر چند توانست-گ.] خان کندز را وادار بگرداند تا باج و خراج بپردازد، اما نتوانست بیخی این خان نشین را تصرف کند.

(در باره این که تیمورشاه چه اهمیتی به این پیروزی خود بر خان کندز می داد، از روی آن دیده می شود که او نامه ویژه یی در این باره به کلکته به گورنر جنرال انگلیسی هند فرستاد. نگاه شود به :

Calender of Persian correspondence, vol. IX, p. 249, No 1156, p. 330. No. 1633)

راستش، بلخ و آچه زیر تسلط شاه افغان مانده بود. مگر از آن جا به خزانه او حتا یک روپیه هم پرداخت نمی گردید. وضعیت طوری بود که تیمورشاه نمی توانست کسی را بیابد که بپذیرد در آن جا به سمت حکمران کار کند. به گونه یی که فریه می گوید- این موضوع دستاویزی شده بود برای مخالفان شاه که به ریشخند و نیشخند می گفتند: «لوطی های دوره گرد آواره که با بوزینه ها و دیگر جانوران شان از یک شهر به شهر دیگر می رفتند، به شادی ها آموخته بودند که هنگامی که از آنان می پرسند که آیا می خواهی حکمران بلخ یا آچه شوی؟ خاک را بر سر خود باد کنند»

(نگاه شود به: فربه، تاریخ افغانستان). [چون-گ]. یورش های پیوسته سپاهیان بخارایی این کشورها را ورشکسته ساخته بود. (نگاه شود به: اسقف کیرسانف- اسقف نوپاترسک، **در باره کشورهای آسیای میانه**، ص. 819- (منظور از کشورهایی است که او از آن ها به سال های دهه 1790 بازید کرده بود).

جنگ های سال های 1789-1790 میان بخارا و افغانستان که به خاطر تمایل شاه مراد بخاری مبنی بر بازگرداندن بلخ زیر حاکمیت بخارا درگرفته بود، به ویرانی و تباهی این منطقه انجامید. [سر انجام-گ]، برپایه معاهده صلحی که پس از یک رشته جنگ های دراز به امضاء رسید، بلخ زیر اثر تیمورشاه ماند. (نگاه شود به: **زینت تاریخ ها (زیب تاریخ ها)**، حسین علی، ص. 24) [یک نسخه از این کتاب در کتابخانه موزه تاشکنت موجود است-گ]. و نیز سراج التواریخ، جلد یکم، ص. 41، چاپ کابل).

با این هم، شاهان افغانی تسلط راستین بر خان نشین های ازبیکی ترکستان جنوبی را هر چه بیشتر از دست می دادند: مقارن با اوایل سده نوزدهم، کندز، میمنه، اندخوی و شبرغان بیخی مستقل بودند. عبدالکریم بخاری در ص. ص. 109-110 کتابش می نویسد که در عصر تیمورشاه در اندخوی رحمت الله خان افشار به نمایندگی از او حکمروایی می کرد و خطبه به نام تیمورشاه خوانده می شد. پس از مرگ رحمت الله خان، یولدزخان- پسرش حکمران شد که دیگر به هیچ کسی باج و خراج نمی پرداخت و بیخی مستقل بود.

[روی هم رفته-گ]، به جز از شمار معینی از چارپایان که حکمرانان به کابل می فرستادند، دیگر هیچ چیزی آن ها را با شاهان افغان پیوند نمی داد.

حاکمیت والی افغان بر بلخ و آنچه تنها به نام بود و در عمل قلیج علی خان- خان قدرتمند خلم حکمران [راستین-گ] ولایت بود. (نگاه شود به الفنتون، ص. 463، 467، 475 متن انگلیسی، **در باره بلخ همچون بخشی از متصرفات شاه کابل**، گ. درویل در کتاب **سیاحت به پارس به سال های 1812-1813**، جلد دوم، ص. 3، مسکو، 1824، پیوست های جغرافیایی).

برخی از تاریخ نویسان، بدخشان را نیز شامل متصرفات احمد شاه می شمارند. مگر، در واقع، می توان تنها سخن از نفوذ کمرنگ و کوتاهمدت شاه درانی بر این ناحیه بر زبان آورد.

لشکرکشی شاه ولی خان- سپهدار افغانی به بدخشان (در حوالی سال 1765) به سرنگونی میر سلطان شاه - حکمران آن دیار انجامید که به اسارت درآمد و اعدام گردید.

(**یادداشت:** این سال را گ. یول در «**شرح جغرافیا و تاریخ سرچشمه های دریای آمو**»، با ویرایش فدچنکو، ن. و. خانیکف و گ. یول، سانکت پتر بورگ، 1873، ص. 6، می دهد. به گفته کاتب، لشکرکشی شاه ولی خان به تاریخ 1182 ه. (1768-1769) رخ داده بود. نگاه شود به جلد یکم سراج الاخبار، چاپ کابل، ص. 27).

به هر رو، این بود که محمد امین خواجه - پسر یکی از خواجه های کاشغر که از ترکستان خاوری از سوی سپاهیان امپراتور سین تیسان لون از آن جا رانده شده بود، حکمران بدخشان گردید.

غبار، لشکرکشی شاه ولی خان را با رقابت های افغان ها و بخاری ها بر سر بدخشان پیوند زده است که درست نیست. (نگاه شود به: غبار، احمد شاه بابای افغان، بخش 35). علت راستین لشکرکشی، آرزومندی احمد شاه درانی بود که می خواست در بدخشان همسایه، حکمرانی باشد که نسبت به افغانستان حسن نیت و دوستی داشته باشد. چون میر سلطان شاه که به دست شاه ولی خان سرنگون شد، در منازعه در حال وقوع میان احمد شاه و تیسان لون، آشکارا جانب تیسان لون را گرفته بود.

[یادداشت گزارنده:]

1- در این باره نگاه شود به: «در باره برخی از وقایع بخارا، خوقند و کاشغر، یادداشت های میرزا شمس بخاری، چاپ سنگی، با ترجمه و تحاشی و تعالیق و. و. گریگوریف، قازان، 1861، «یادداشت های علمی دانشگاه قازان، کتاب 1، 1861*، ص. ص. 34، 35 (این کتاب در تهران با مقدمه جناب آقای عشیق چاپ شده است) و نیز همچنین: بایگانی سیاست خارجی روسیه، «مسایل اوغانستان»، 1763-1766، پرونده 1، برگ 41 و نیز ی. پیچورین، «توضیحاتی باره چونغر و ترکستان خاوری»، سانکت پتربورگ، 1829، ص. ص. 142-1432. (تا اوایل سده بیستم کشور ما را در روسیه به نام اوغانستان یاد می کردند).

3- در همین باره در کتاب روسیه و خاور، نوشته گروهی از دانشمندان روسی از دانشکده خاورشناسی دانشگاه سانکت پتربورگ، ترجمه آریانفر در ص. ص. 117-118 می خوانیم: «نابود ساختن خانات جونگار از سوی حکام چینی و تصرف واحدهای زمینداری قدیم اکسو، کاشغر، ختن، یارقند و برخی دیگر در پایان سال های دهه پنجاه سده هژدهم منجر به دگرگونی های چشمگیر سیاسی در این بخش آسیا گردید. خیزش باشندگان آن به رهبری خاندان مشهور خواجه ها سرکوب گردید. خواجه های گریخته در آغاز به پامیر خاوری و سپس به بدخشان (متصرفات کهستانی دشوار گذر واقع در ساحه همنام استان شمال خاوری افغانستان و منطقه خودگردان بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان) به دست فرمانروایان بومی مسلمان کشته شدند. که به عنوان سپاسگزاری در ازای این از امپراتوری چین حق بازرگانی بدون عوارض را با چین به دست آوردند.

گستره جویی چین در این نواحی آسیا که به گونه سنتی از سوی باشندگان بومی و فرمانروایان آن به عنوان «دارالاسلام» ارزیابی می گردید، منجر به پرتنش شدن مناسبات میان دولت درانی، دولت های آسیای میانه و امپراتوری تسین گردید. احمدشاه درانی فرمانروای افغانستان که توانایی بهره برداری از شعار دفاع از اسلام را داشت، و آن را کامیابانه در روند لشکرکشی های استلاگرانه خود (به ویژه در هند) به کار می برد، این فرصت را فروگذار نکرد تا از اوضاع سود نجوید و در آغاز سال های شصت سده هژدهم آغاز به آماده گیری کرد به لشکرکشی بزرگ برای آزادسازی مسلمانان همباور خویش از دست چینی های کافر.

از فرماندهان روسی واقع در خط سیبری، در دشت های اورنبورگ، سوداگران روسی بازدیدکننده از باشقیرستان، از کوچیان قزاق و خان نشین های آسیای میانه اطلاعات پراکنده و نه همیشه موثق در باره این رخدادها و تاخت و تاز ممکنه افغان ها بر چینی ها آغاز به رسیدن به پتربورگ کردند. وزارت خارجه امپراتوری روسیه به گورنر استان های جنوبی و خاوری رهنمود داد تا هر گونه اطلاعات ممکنه را در باره اوضاع نظامی- سیاسی در این بخش آسیا گرد آوری نماید.

در ماه دسامبر 1763 به گورنر استراخان دستور داده شد نماینده روسیه را به افغانستان گسیل دارد تا اوضاع پدید آمده را به چشم سر ببیند و با امپراتوری درانی مناسبات دیپلماتیک برپا نماید و به فرمانروای افغانستان در صورت آغاز جنگ میان او و چین وعده پشتیبانی دهد و راه های بازرگانی را از روسیه از طریق ایران و افغانستان به هند شناسایی نماید.

بوگداسر اصلانیان (از ارمنی های قره باغ که در ارتش روسیه زیر فرمان کپتان سروان سواره نظام خدمت می کرد، و ایران را دیده بود و زبان پارسی را خوب می دانست، و در جوانی نزد یک سوداگر هندی به عنوان فرمان بر (مباشر) کار می کرد، و در وفاداری اش به میهن تازه اش- روسیه تردیدی نبود) به سمت نماینده تعیین شد. اصلانیان (معروف به اصلانف) با برآمدن از آستراخان در آغاز 1763 و با پشت سر گذاشتن محرومیت ها و خطرات فراوان در ااره، پاییز همان سال از طریق ایران به هرات رسید. چون فرمانروای افغانستان - احمد شاه درانی در آن هنگام سرگرم لشکرکشی به هند بود، اصلانیان نتوانست با او دیدار نماید.

او با حضور در قلمرو ایران و افغانستان وضعیت بازرگانی را در هر دو کشور بررسی و اطلاعاتی را در باره مناسبات سیاسی ایران- افغانستان گرد آوری نمود. اصلانف روشن ساخت که برپایی پیوندهای مستقیم روسیه- هند از طریق قلمرو ایران و افغانستان در آن برهه امکان پذیر تصور نمی گردد (به خاطر دوری راه ها و یورش های پیهم ترکمن ها بر کاروان های بازرگانی در ایران خاوری). او روشن ساخت که جنگ با چین دیگر در برنامه های شاه افغان که سرگرم لشکرکشی اشغالگرانه در هند است، شامل نمی گردد.

(برگرفته از: گانکوفسکی، هیات بوگداسر اصلانف در افغانستان به سال 1764، // مجله «خاورشناسی»، 1985، شماره دوم، ص. 82-87) -گ.]

حاکمیت احمد شاه در بدخشان حتا در هنگام حکمرانی محمد امین هم تنها به نام بود. (نگاه شود به: ای. مینایف، اطلاعات در باره کشورهای حوضه علیای رود آمو، سانکت پتربورگ، 1879، ص. 190). پس از درگذشت او که پسر میر سلطان شاه اعدام شده به قدرت رسید، نفوذ شاهان افغان به صفر تقرب کرد.

ایروین (عضو هیات الفنسرتون) می گوید که «بخش شمال خاوری مرز افغانستان، روی کوه هایی می گذرد که افغانستان را از کشمیر و بدخشان جدا می نمایند». یعنی بدخشان را بیرون از گستره افغانستان می گذارد. (Irwin, Memoir..., p. 739)

از آن چه که حسین علی در ص. 6 کتاب **زینت تاریخ ها** خاطرنشان ساخته است، در باره آن که احمد شاه دسته هایی رزمی بی را از کشمیر در لشکر خود شامل گردانیده بود، می توان برداشت کرد که این منطقه بیرون از قلمرو میر بدخشان بوده است و بخش شمال خاوری مرز افغانستان در آن هنگام روی خطی می گذشت که تقریباً با مرزهای کنونی ولایت قطغن منطبق می گردد.

[**یادداشت گزارنده**: در هنگام نوشتن کتاب، هنوز تقسیمات اداری نو کشور به میان نیامده بود و حکومت اعلی قطغن و بدخشان در شمال خاوری وجود داشت.]

اقدامات بیخی با برنامه های منافع گستره جویان بریتانیایی همخوانی داشتند. چون این کار توجه دوست محمد خان را از نواحی خاوری که پیوسته در وابستگی انگلیس قرار می گرفتند، منحرف می ساختند.

افزون بر این، چنین سیاستی ناگزیر افغانستان را با امارت بخارا که زمانی بر ترکستان جنوبی سیطره داشت، رو در رو در یک درگیری قرار می داد. در پهلوی سایر موضوعات، استعمارگران اصلا در اندیشه چشم پوشیدن از اشغال افغانستان نبودند و به همین جهت به هر پیمانانه که دوست محمد خان قلمرو خود را به سوی شمال گسترش می داد، به همان پیمانانه برای دورنمای سیاست استعمارگرانه انگلیس سودمند تر بود.

«سیاست آرامش» که از سوی محافل حاکمه بریتانیایی روی دست گرفته شده بود، می بایستی زمینه را برای بلعیدن افغانستان یا مبدل ساختن آن از راه های «صلح آمیز» به یک دولت وابسته (در زمان مناسب برای این کار)، فراهم می کرد. در صورت ناکامی چنین مشی یی، جای آن را می توانست تجاوز نظامی بگیرد (که در آینده هم گرفت).

همانا در مساله در باره بخارا، روش های پهن سازی سیطره انگلیس در افغانستان، روی هم رفته دو «دبستان» وجود داشت: «سیاست پیشروی (فارورد پایی)» و «سیاست فرصت طلبانه» یا «در جا زدن ماهرانه» - «بکورد پایی» یا «ماسترلی ان اکتویتی».

در سال های 50 - 60 سده نوزدهم، در دوره یی پس از فاجعه افغانی که گریبانگیر ارتش انگلیس در سال های 1841-1842 گردید - این دوره، دوره هواداران مشی و تاکتیک خویشندانانه و فرصت طلبانه (مگر با این هم به پیمانانه بایسته - پویا) بود. جان لورنس - کمیسار عالی بریتانیا در پنجاب، اندیشه پرداز (ایدئولوگ) این مشی به شمار می رفت.

... بازماندگان احمدشاه در شمال، در سرزمین های ازبیک نشین ترکستان جنوبی، زیر حاکمیت تیولی (به پیمانانه چشمگیری به نام) تنها بلخ و آنچه را داشتند. دیگر خان نشین های این ناحیه در عمل مستقل بودند. حتا در اواخر زندگی خود احمد شاه.

با فروپاشی امپراتوری درانی، برخی از ولایات آن از سوی همسایگان نیرومند گرفته شده بود و برخی هم مستقل شده بودند. خود مناطق افغانی (پشتونی) که به چند بخش تقسیم شده بود، محمل گستره جویی مستعمراتی انگلیسی ها گردیده بود.

متحد شدن برخی از زمین های افغانی در کشور واحد تنها در میانه های سده نوزدهم در اوضاع نو تاریخی رخ می دهد» - گ.

حکومت انگلیس پس از اشغال پنجاب، به ویژه پیگیرانه با افغانستان بازی می کرد. این حکومت می کوشید با آن پیوندهای بیشتر تنگاتنگ تری را برپا نماید و آن کشور را به سود منافع سیاست تجاوزگرانه خود در خاور استفاده نماید. دوست محمد به پیشنهاد ارائه شده به او در باره گفتگوها با همسایه نیرومندش با سنجش بر این که حمایت آن را در اهداف مرکزیت گرایی [در واقع، بلندپروازانه-گ.] خود به دست بیاورد، پاسخ مثبت داد.

گفتگوها که غلام حیدر خان-پسر دوست محمد خان در پیشاور با نمایندگان کمپانی هند شرقی پیش می برد، با عقد قرار داد انگلیس و افغان در ماه مارچ 1855 به پایان رسید. این قرار داد در بر دارنده بندی بود در باره صلح و دوستی میان دو کشور و احترام متقابل به متصرفات یک دیگر. مطابق با این قرار داد، امیر افغان از نام خود و نام وارثان خویش تعهد می سپرد تا «دوست دوستان و دشمن دشمنان کمپانی هند شرقی بماند».¹⁴³

به سخن دیگر، امیر افغان اشغال حوزه پیشاور را از سوی انگلیسی ها به رسمیت شناخت و تعهد سپرد بر آن ادعایی نداشته باشد. قرا داد افغانستان را در مدار سیاست بریتانیا کشاند و به گفته دادگرانه رشتیا، استقلال سیاسی کشور را معدوم کرد.¹⁴⁴

دوست محمد خان که توانسته بود وعده های مهمی را از سوی انگلیسی ها به دست بیاورد، در برابر آن ها دست به یک رشته عقب نشینی هایی زد. به او وعده حمایت مالی و عدم مداخله در زندگی داخلی افغانستان داده شده بود.

هرتسوگ ارگایل-رجل برجسته سیاسی انگلیس، که در جریان سالیان دراز کرسی دبیر دولتی در امور هند را داشت، با خاطر نشان ساختن خصوصیات عقد قرار داد نوشت: «این پیمانی بود که امیر را وادار می گردانید با همه کسانی که ما با آن ها اعلام جنگ داده بودیم؛ از سر دشمنی پیشامد نماید. مگر هیچ تعهد همانندی را متوجه ما نمی گردانید.

از جانب دوست محمد خان پیمان به معنای تمام کلمه، یک اتحادیه تهاجمی و تدافعی بود. مگر از جانب ما دارای چنین باری نبود و در نتیجه یکسره به سود ما متمایل بود. با این هم، امیر در اندیشه آن نبود تا دست روی دست گذاشته به پیمان تنها به پاس وعده هایی که ما سپرده بودیم، مبنی بر

¹⁴³. Causes of the Afghan War. Being a Selection of the Papers Laid before Parliament, L. 1879, p. 2.

¹⁴⁴. رشتیا، ص. 244.

این که در امور داخلی کشور او مداخله نخواهیم کرد و او هم اجنت های ما را در پایتخت خود راه نخواهد داد؛ بنگرد».¹⁴⁵

در این میان، به رغم بستن پیمان، استعمارگران در رابطه با احساساتی که افغان ها نسبت به آن ها داشتند، دچار توهم نبودند. چمبرلین که در آن هنگام فرمانده سپاهیان غیر منظم (یله جاری) پنجاب بود، یاد آور شده بود که: «مناسبات ما با افغان ها به عنوان یک توده، استوار و پایدار نیست و زمان درازی چنین خواهد بود. ما هیچ چیزی نمی توانیم بکنیم برای این که توده های مردم آرزومند دوستی ما گردند... هرگونه تبارز اعتماد نسبت به ما یا وابستگی از ما، وضعیت هر گروهی را که خواستار حمایت ما باشد، تضعیف خواهد کرد، تا این که تحکیم ببخشد. می پندارم که تفنگداران بریتانیای هنوز تا سال های سال نخواهند توانست از راه گذرگاه خیبر بگذرند».¹⁴⁶

از جانب خود، دوست محمد، با توجه به تمایلات در افغانستان، کوشید برپایی مناسبات تنگاتنگ تر را با امپراتوری بریتانیا آفتابی نسازد. مقارن با 1855، دوست محمد قندهار را گرفت و دست به تهاجم بزرگی در برابر خان نشین های کرانه های چپ رود آمو یازید. در این لشکرکشی به شمال، امیر به گفته شاهدان «از سوی انگلیسی ها مجهز به همه لوازم مورد نیاز بود: جنگ افزارها، مهمات، و پول».¹⁴⁷

فئودال های افغانی حاکمیت خود را در بلخ، خلم و کندز تحکیم و ساحات متصرفه را گسترش بخشیدند. استعمارگران بریتانیایی با رسیدن به هدف خود در این مرحله مبنی بر جلب [در واقع انحراف] توجه دولت افغانستان به اقدامات اشغالگرانه در ترکستان جنوبی، همزمان، با آتش و شمشیر می کوشیدند جنبش های رهایی بخش قبایل افغان را در سرزمین های اشغالی حوزه پیشاور سرکوب نمایند و درهم بکوبند. در این جا، مبارزه سرسختانه یی (بی آن که برای یک روز هم که شده فرو بخوابد)، به خاطر رهایی در برابر ستم بیگانگان پیش برده می شد.

بهار سال 1855 در میان قبایل میران زایی در وادی کوهات در جنوب پیشاور قیام به راه افتاد. در جریان چند ماه دسته یک هزار و پنجمد نفری شورشیان افغانی قهرمانانه در برابر سپاهیان منظم بریتانیایی مقاومت کردند. قیام های

¹⁴⁵. تاریخ مناسبات انگلیس با افغانستان به روایت انگلیسی ها، مقاله چاپ شده در مجله «پیک روسیه»، شماره 142، 1879، ص. ص. 262-263.

¹⁴⁶. ج. دبلیو. فوریت، همان اثر، ص. 300.

¹⁴⁷. بایگانی مرکزی دولتی تاریخ جمهوری ازبیکستان، فوند 715، پرونده

17، سند 77، نامه گورنر جنرال اورنبورگ به وزیر خارجه، تاریخی 26 اگست 1866.

فرونشانده در یکجا، بی درنگ به جاهای دیگر سرایت می کرد. به زودی، یکی از بزرگترین قبایل خاوری افغانی- اورکزیایی که در دره کوهات و ناحیه کوهی همسایه آن- تیراخ، بود و باش داشتند؛ به میران زایی ها پیوستند. در این جا و در ساحات گسترده و پهناور پیرامون آن، به تدریج برای همه دوره سلطه بریتانیا در هند «جنگ های پایدار سرحدی» پدید آمدند و توسعه یافتند. این جنگ ها را قبایل افغانی یی که مرگ را در نبردها از زیر دست مهاجمان خارجی بودن، ترجیح می دادند، پیش می بردند.

سپاهیان انگلیسی، به بهانه پیکار با قبایل شورشی، هرچه بیشتر و بیشتر با پهن ساختن متصرفات استعماری خود به سوی باختر پیش می رفتند. آن ها آشکارا مرزهای افغانستان را با تجاوز به حدود قلمرو امیر (که با او همین چندی پیش قرار داد «دوستی و احترام به قلمرو» امضاء نموده بودند)، نقض کردند.

چمبرلین، در نامه یی به خانه اش با رهسپار شدن به لشکرکشی در راس دسته پنج هزار نفری با 14 توپ در برابر قبایل توری در وادی کوهات، نوشت: «ما باید از مرز خود بگذریم و به سوی کابل پیش برویم. برای این که قبایلی را گوشمالی بدهیم و به سزای کردار شان برسانیم که زیر حاکمیت دوست محمد خان هستند... ما باید این قبایل را وادار سازیم تا خسارات را جبران نمایند و یا دهکده ها و روستاهای آنان را آتش خواهیم زد و نابود خواهیم کرد و هم دام های شان را که بتوانیم به جنگ بیاوریم، خواهیم ربود...»¹⁴⁸

جنبش رهایی بخش قبایل افغانی، سرزمین های هر چه بیشتر و بیشتری را در بر می گرفت و استعمارگران را وادار می ساخت در این جا ارتش بزرگ تا بن دندان مسلح را نگهدارند و اهمیت ویژه یی به تحکیم آتیه مناسبات با دوست محمد خان بدهند. برای این کار، دلایل دیگری هم بودند که از اهمیت کمتر جدی تری برخوردار نبودند. به سال 1856 منازعه نوی میان انگلیس و ایران درگرفته بود.¹⁴⁹

¹⁴⁸ . ج. دبلیو فوریست، ص. 313.

¹⁴⁹ . موضوع درگیری واحه هرات بود. در اوایل 1856 سپاهیان ایرانی به سوی هرات پیش رفتند. محاصره شهر پیروزمندانه پیش رفت. و در ماه اکتبر 1856 هرات به دست آن ها افتاد. به تاریخ 1 نوامبر 1856 حکومت بریتانیا با ایران اعلام جنگ داد.

از هند یک اسکادران کشتی های جنگی به خلیج پارس گسیل گردید. در ماه دسامبر 1856 کماندوهای انگلیسی به کرانه های ایران پیاده شدند و بوشهر را گرفتند. پس از چندی اهواز را هم گرفتند. مگر انگلیسی ها نتوانستند پیروزی های شان را گسترش بدهند. چون انگلیس در اثر جنگ جزیره نمای کریمبا با روسیه بسیار ضعیف شده بود. از این رو، شتابزده جنگ را با ایران پایان بخشیدند.

حکومت بریتانیا در هند، با بهره گیری از وخامت اوضاع در خاورمیانه، به بهانه تدوین مواضع هماهنگ سیاسی با «دوست و همپیمان خود»، هیاتی را به ریاست میجر لیمس دن نزد دوست محمد خان گسیل داشت. این هیات به قندهار رسید و در اوایل 1857 میان انگلیس و افغانستان قرار دادی عقد گردید که قرار داد 1855 را تایید می کرد و توسعه می داد.

انگلیس تعهد سپرد به امیر در جریان سراسر دوره جنگ با ایران 12 لک روپیه (1/2 میلیون روپیه) در سال¹⁵⁰ برای نیازهای نظامی بپردازد. [آن هم-گ.] به شرطی که به افسران بریتانیایی اجازه داده شود در افغانستان حضور داشته باشند. برای نظارت بر استفاده از این پول ها و برای جمع آوری اطلاعات هرگونه نظامی-سیاسی، به سخن فیشر- مولف انگلیسی، این سوبسایدی که آشکارا دارای بار تطمیع و خرید بود، «در جریان زمانی که خدمات او برای ما می توانست سودمند باشد، می بایستی به امیر پرداخته می شد».¹⁵¹

به دوست محمد همچنین چند صد کمپلکت ساز و برگ و افزار رزمی برای سربازان تحفه داده شد.

در ماه جنوری 1857 امیر با لورنس- کمیسار عالی پنجاب در نزدیکی دژ جمرود در مرز افغانستان و هند برای تصویب قرار داد، دیدار کرد. حکومت بریتانیا می کوشید به این دیدار تا جای امکان شکل بیشتر تلقین دهنده و تاثیر گذار [از دیدگاه روانی با نمایش قدرت و زرق و برق-گ.] بدهد. یکی از شاهدان در زمینه نوشته است: «به مناسبت نخستین بازدید امیر از اردوگاه انگلیس، در آن جا بیش از هفت هزار سپاهی متمرکز گردیده بود که در ترکیب آن ها سه هنگ پیاده انگلیس شامل بودند.

سپاهیان در امتداد یک مایل صف کشیده بودند و بیخی روشن است که این نیرو و آرایش رزمی سربازان، بر امیر و همراهان او تاثیر بس سودمندی را به جا گذاشته بود. آن هم احساس ستایشگری و شیفتگی، با احساس ترس درهم می آمیخت».¹⁵² در

هنوز در آستانه رویدادهای اهواز، به تاریخ 4 ماه مارچ 1857 در پاریس قرار داد صلح ایران و انگلیس به امضاء رسید که نظر به شرایط آن ایران از ادعاهای خود بر هرات دست کشید و سپاهیان خود را از آن شهر بیرون برد.

¹⁵⁰. یک لک= صد هزار.

¹⁵¹ . F. H. Fischer, *Afghanistan and the Central asia question*, L. 1878. P. 169.

¹⁵² . ف. روبرتس، چهل و یک سال در هند، از یک افسر عادی تا فرمانده کل قوا، ترجمه از انگلیسی، سانکت پتر بورگ، 1902، ص. 37.

زرادخانه دیپلماتیک انگلیس، این گونه شانتاژ (تهدید) ها و ترسانیدن جای نه کمتری را نسبت به تطمیع می گرفت.

عقد قرار داد با فرمانروای افغانستان، اهمیت بزرگی برای استعمارگران بریتانیایی داشت. چون برای آنان این امکان را داد که همه توجه مبارزه را با خیزش عظیم توده های مردمی آغاز شده در هند در ماه می 1857 متمرکز گردانند. مردم هند که با بینوایی و گرسنگی و مرگ و میر دست به گریبان بودند و به ستوه رسیده بودند، برای مبارزه قاطعانه یی در برابر برده سازندگان خود به پا خاستند. این جنبش، نیرومندترین جنبش رهایی بخش مردمی نسبت به همه جنبش هایی بود که استعمارگران انگلیسی در هند با آن ناگزیر گردیدند سر و کار داشته باشند. این خیزش، پایه های سیطره بریتانیا در این کشور را لرزانید.

مبارزه با شورشیان تا 1859 ادامه یافت. شورش هند بازتاب گسترده یی در کشورهای همسایه هم داشت. در افغانستان جنبشی به راه افتاد در برابر هرگونه نزدیکی با انگلیس. مگر به رغم تنفر و انزجار توده های افغانی در برابر درندگی های استعمارگران، دوست محمد خان با نجابت پای پیمانی که بسته بود، وفادار ماند و به گونه جدی بیطرفی را حفظ می کرد.

روبرتس (رابرتس) - رجل برجسته نظامی- سیاسی انگلیس در این پیوند نوشت: «هنگام روزهای دشوار شورش [در هند-گ.] که به زودی پس از قرار داد انجام شده با امیر دوست محمد خان به راه افتاد، وی با سپاسمندی به تعهدات خود پابند بود. این در حالی است که پیوستن او به شورشیان، می توانست سرنوشت پنجاب را رقم بزند. از دست دادن پنجاب در این صورت، بی تردید می بود. ما نمی توانستیم موفق شویم دهلی را بگیریم و دشوار بود حتی امکان حفظ کدامین بخش کشور را در شمال بنگال را مجاز بدانیم.

خود افغان ها هم نمی توانستند نقشی را که دوست محمد خان بازی می کرد، درک کنند و بسیاری از آنان با آمدن نزد او هنگام شورش، دستارها (عمامه ها)ی خود را پیش پاهایش به زمین می افکندند و او را فرامی خواندند تا با بهره گیری از فرصت، «کافران» را نابود سازد. آن ها می گفتند: «از دهلی خبر رسیده است و از وضع دشواری که «فرنگی» ها با آن رو به رو گردیده اند، آگاهی داریم.¹⁵³ و پافشاری می نمودند که چرا تو ما را بر ضد آن ها نمی مانی و از ضعف آن ها برای این که پیشاور را دو باره پس بگیریم، بهره نمی گیری!»¹⁵⁴.

¹⁵³. در افغانستان [و نیز در ایران-گ.] اروپایی ها را فرنگی می خواندند.

¹⁵⁴. روبرتس، چهل و یک سال در هند، ص. 37.

فئودال های بانفوذ افغانی، مانند برادر ناتنی (اندر) او - سردار سلطان محمد خان بارکزایی به او امکان «نه تنها بازپس گرفتن پیشاور و دیره جات، بل نیز همه مناطق خاوری افغانی را گوشزد می کردند».¹⁵⁵ مگر دوست محمد خان ترجیح می داد از سیاست سودمند برای استعمارگران «عدم مداخله در امور هند» پیروی کند. این کار به انگلیس امکان می داد تا سپاهیان خود را از پنجاب در برابر شورشیان گسیل بدارد و به گونه جدی سرکوب شورش را برای آن سهل تر می ساخت.

امیر دوست محمد در ازای این سیاست، حسن نیت خود در قبال انگلیس، به زودی پاداش دریافت داشت. به سال 1858 او با حمایت از سوی بریتانیا توانست بخشی از سیستان و نیز منطقه اندخوی ترکستان جنوبی را بگیرد. مبارزه طولانی با شورشیان در هند نیازمند هزینه های بزرگ مالی از سوی انگلیس بود. به رغم سرکوب شورش، مواضع بریتانیایی ها در این کشور به گونه جدی زیانمند گردانیده بود. خواه مخواه استعمارگران ناگزیر گردیدند برای چندی فشار را بر افغانستان کاهش ببخشند. در شالوده این تاکتیک، دیدگاه های دبستان هواداران «مشی فرصت طلبانه» به تسلط داشتن ادامه می دادند.

تا سال های هفتاد سده نهم، محافل حاکمه بریتانیایی در خاورمیانه، عمدتاً جنگ های نامنهاد «کوچک» را در برابر قبایل افغانی خاوری که در راه آزادی مبارزه می کردند، پیش می بردند و در قبال افغانستان به جای روش های تهاجم مستقیم، روش های پویای های خرابکاری پنهانی را ترجیح می دادند.

در جریان سال های 1857-1860 حکومت بریتانیا چند عملیات بزرگ نظامی را در برابر قبایل مسعود و وزیر در وادی رود توجی و گومل، به راه انداختند. در برخی از موارد، برای سرکوب جنبش رهایی بخش باشندگان وزیرستان، دسته های بزرگ نظامی (بیش از 5000 نفر با توپخانه) گسیل می گردید.¹⁵⁶

مبارزه میان تجاوزگران بریتانیایی و قبایل افغانی یوسف زایی در منطقه کوهستانی سیتان در مرزهای منطقه پیشاور دامنه بزرگی را به خود گرفت. به سال 1858 دسته نظامی کوتون با مقاصد سرکوبگرانه برای سرکوب خیزش های ضد استعماری، به این منطقه گسیل گردید.

¹⁵⁵ . رشتیا، ص. 253.

¹⁵⁶ . د. ائیدی، سیتانه، اکسپدیسیون کوهی در مرزهای افغانستان در 1863، «گزیده های نظامی»، 1873، ماه جولای، ص. 166، و نیز Forty One Years in India..., by Field- Marshall Lord Roberts of Kandahar, voll. II., L., 1897, p. 6.

به رغم این ها، سیتانی ها به نادیده گرفتن قوانینی که اداره مستعمراتی می کوشید بر آنان تحمیل نماید، ادامه دادند. آن گاه سپاهیان انگلیس تابستان 1863 پایگاه شورشیان- کوه های مهابون را محاصره کردند- جایی را که افغان های بسیاری به آن جا آمده بودند و به گونه یی که سرهنگ د. ائدی یکی از اشتراک کنندگان رخدادها نوشت «با قصد کمک به هم قبیله یی های خود، تا سرزمین آبایی خود را از حضور تنفر انگیز ما نجات بخشند».¹⁵⁷

شورشیان، باشندگان نواحی همسایه را فرا خواندند تا به وعده های انگلیسی ها باور نکنند و در متن فراخوان آمده بود که «در غیر آن، آن ها در نخستین فرصت شما را یکسره به یغما خواهند برد، شکنجه خواهند کرد، بی آبرو خواهند ساخت، همه دارایی های شما را برای خود ضبط خواهند نمود و به دین شما اهانت خواهند کرد. آن گاه پشیمانی سودی نخواهد داشت».¹⁵⁸

این فراخوان، هنگامی که در برابر سیتانی ها سپاهیان شش هزارنفری مجهز با 19 دستگاه توپ به فرماندهی جنرال نئویل چمبرلین¹⁵⁹ یورش بردند، با حمایت عام و تام افغان های بونیر، سوات و دیگر نواحی، رو به رو شد. دیگر نه با مشتی شورشیان محاصره شده در کوه مهابون، بل با دسته های متحد افغانی که شمار آنان به 15 هزار نفر می رسید؛ رو به رو بودند.

ستون جنرال چمبرلین در دره امباله در دامنه های کوه مهابون متوقف گردانیده شد و متحمل تلفات بزرگی از یورش های دلیرانه کوهنشینان گردید. مهاجمان ناگزیر گردیدند دست به پدافند بیازند.

ائدی سراسیمه تلگرام تاریخی 27 اکتبر 1863 را به نوئل چمبرلین- به فرماندهی نوشت: «گشت و گذار عادی ملکی- نظامی در کوه ها، سیمای سهمگین جنگ مرزی را به خود گرفته است. مشوره می دهم به این سوی رود سند هم سپاهیان اضافی در جنوب را گسیل دارید. هرگونه تعلل و آهسته روی حالا دیگر می تواند بدبختی های بزرگی را به همراه بیاورد...»¹⁶⁰

هراس تجاوزگران مدلل بود. به زودی قبایل منطقه باجور به میهن دوستان فداکار پیوستند. ناآرامی ها هر چه بیشتر

¹⁵⁷ . د. ائیدی، سیتانه، اکسپدیسیون کوهی در مرزهای افغانستان در 1863، «گزیده های نظامی»، 1873، ماه جولای، ص. 166.

¹⁵⁸ . همان جا، ص. 171.

¹⁵⁹ . چهل و یک سال در افغانستان، ص. 4.

¹⁶⁰ . د. ائیدی، سیتانه، اکسپدیسیون کوهی در مرزهای افغانستان در 1863، «گزیده های نظامی»، 1873، ماه جولای، ص. 354.

گسترش یافتند و پهن گردیدند و قبایل مومند را در حوزه پیشاور، وزیرها و اتمان خیلی ها در دره کوهات در بر گرفتند.

سپاهیان هر چه بیشتر و بیشتر انگلیسی، شتابان به کارزار جنگ، گسیل گردیدند. مقارن با اوایل دسامبر 1863 در این جا 25 هزار سپاهی مستقر گردیده بود. نبردها سیمای بسیار خشونتباری به خود گرفتند. تنها طی دو روز 15-16 دسامبر برای مثال مهاجمان نزدیک به 200 کشته و زخمی دادند. اجنت های سیاسی بریتانیایی پویایی بس چشمگیری را به راه اندختند. آن ها در میان نمایندگان قبایل مختلف، با خرید و تطمیع سران و رهبران ناپایدار، تخم نفاق و شقاق می کاشتند.

استعمارگران، با درهم آمیزی فشار نظامی و پویایی های ویرانگرانه، توانستند نیروهای شورشی به پا خاسته در برابر خود را تضعیف نمایند و با رهبران شورشیان به سازشنامه تفاهم برسند. مداخله گران اعلام داشتند که هرگاه پناگاه اصلی سیتانی ها- روستای ملکی (زیر نظارت افسران انگلیس) ویران گردد، سپاهیان خود را بیرون خواهند برد. این کار انجام شد. مگر با آن که هدف نخستین اکسپدیسین چنین می نمود که به دست آمده باشد، روند کلی رخدادها گواه بر بزرگترین شکست نظامی- سیاسی تجاوزگران بود.

استعمارگران که می خواستند از آب گل آلوده، ماهی بگیرند، در برابر لزوم عقب نشینی از پاسخ نیرومند و یکپارچه از سوی دهقانان و پیشه وران قرار گرفتند. کوهنشینان از پی سپاهیان در حال عقب نشینی، با پای پیاده در کوره راه ها با ویران کردن استحکامات و راه های ساخته شده از سوی آنان، روان شدند. برای این که از «تشریف آوری» مهمانان ناخوانده جلوگیری نمایند.

سرهنگ ایدی در این پیوند نوشت : «... همسایگان ما به اقدامات ما سوء ظن دارند و در اعلامیه های ما در باره صلح دوستی و عدم مداخله تردید دارند ... مردمی که در صخره های کوهی بود و باش دارند، در کنار مرز ما، امنیت خود را بیشتر مرهون دلیری خود هستند تا بی آلاشی ما».¹⁶¹

با این سخنان می توان بیخیی همنوا بود. قبایل شرقی افغانی که به زور از دولت افغانستان جدا شده بودند، به اندازه کافی دلایل وزنینی داشتند تا در اعلامیه های «صلح دوستانه» و «بی آلاشانه» حکومت بریتانیا تردید داشته باشند.

¹⁶¹ د. ایدی، سیتانه، اکسپدیسین کوهی در مرزهای افغانستان در 1863، «گزیده های نظامی»، 1873، ماه جولای، ص. 160.

در قبال خود افغانستان، حکومت انگلیس موقف فرصت طلبانه‌ی را پیش گرفته بود که به دقت مترصد آن بود که چگونه دوست محمد حدود قلمرو خود را گسترش می‌دهد و در این حال در اندیشه آن بود که در آینده از این قلمرو بهره‌مند گردد.

پس از گرفتن قندهار و بیشترین خان نشین‌های ازبکی و تاجیکی کرانه جنوبی رود آمو، دوست محمد آغاز به تدارک به لشکرکشی بر هرات نمود. بر این شهر، برادر زاده و داماد او- سردار سلطان محمد خان چونان یک حکمران مستقل حکمرانی می‌کرد.

بهار 1861 دوست محمد در راس سپاهیان خود به هرات لشکر کشید. جنگ بر سر شهر بیش از یک سال به درازا کشید. مگر سر انجام امیر در ماه جون 1862 آن را گرفت.¹⁶²

این گونه، دوست محمد از هم پاشیدگی فئودالی را از میان برد و افغانستان را یکپارچه ساخت. پس از چند روز، پس از گرفتن هرات، امیر بمرد و کشور متحد شده نتوانست وی را بیش از چند روز برتابد.

شاهی مطلقه ایجاد شده از سوی دوست محمد خان در دوره دوم حکومت وی از دیدگاه اقتصادی یک دولت یکپارچه و تمام عیار نبود. در کشور حاکمیت مناسبات فئودالی ادامه می‌دادند و هنوز بازار سراسری درونی ایجاد نگردیده بود. گرایش‌های جدایی خواهانه سران فئودالی تضعیف گردیده بود، امام درهم نشکسته بود. در پهلوی ارتش امیر، در افغانستان سپاهیان سرشناس قبیله‌ی و حکمرانان برخی از مناطق جداگانه وجود داشت.

پس از درگذشت امیر کشاکش‌های میانگروهی در کشور سر از نو آغاز گردید .

مبارزه میان شیرعلی خان که از سوی امیر به عنوان ولیعهد گماشته شده بود و برادران ناتنی او محمد افضل خان و محمد عظیم خان در گرفت. جنگ میان فئودال‌ها امکانات گسترده‌ی به دست حلقه‌های حاکمه بریتانیایی برای توطئه‌های پشت پرده در افغانستان دادند.

¹⁶². رشتیا سال افتادن هرات به دست امیر را 1862 آورده است. منابع دیگر، سال 1863 را می‌آورند.